

کتاب سوم

ابتدائی

از طرف وزارت معارف

طبع و نشر شده

طهران ۱۳۰۸

حق طبع محفوظ و موقوف باخاره وزارت معارف است



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

در طبق تصویب نامه هیئت وزراء عظام مورخه نهم تیر ماه ۱۳۰۸ کتاب
سوم ابتدائی که از طرف وزارت معارف تألیف و طبع شده باید در تمام مدارس
ذکور و انانث منحصراً تدریس شود. قیمت با جلد در تمام مملکت ۴ ریال است.
بمعنوان کرایه و حق الزحمه فروشنده در هیچ نقطه چیززی علاوه نخواهد شد.
وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

مطبوعه مجلس

CHECKED 1996-07

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا یا جهان پادشاهی تراست	ز ما خدمت آید خدائی تراست
ینا به بلندی وستی تویی	هنه نیستند آنچه هستی تویی
تویی برترین دانش آموز پاک	ز دانش قلم رانده بر لوح خاک
تویی کافریدی ز یک قطره آب	گهرهای روشن تر از آفتاب
ز گرمی و سردی و از خشک و تر	سرشتی باز از او یکدگر
مرا در غیاپنچسین تیره خاک	تو دادی دل روشن و جان پاک
سردم بتو بایه خویش را	تو دانی حساب کم و بیش را
همی پیشم آورده کفر و جرم کا	تو خشود باشی و ما رستگار

بگفتار پیغمبرت راه جوی

چو خواهی که یابی ز سر بدرها سر اندر نیاری بدام با
 بوی در دگیتی ز بدرستگا نگو نام باشی بر کردگار
 بگفتار پیغمبرت راه جوی دل از تیر گیها بدین آب شوی
 ترا دین و دواش نازد دست ره رستگاری بیایدت جست
 دلت گمراه خطایل است ترا دشمن اندر جهان خود دل است
 همیشه باید آغاز کرد که با نیکان شوی هم نبرد
 نگوئی بهر جا چو آید بکار بگوئی گزین وز بدی شرم دار
 از شایسته نذر دوی

شش حق

واجب آید بر آدمی شش حق اولش حق واجب مطلق
 بعد از آن حق مادر است و پدر و آن استداد و شاه پیغمبر
 اگر این چپند حق بجا آری رخت در خانه حسد آری
 و بجام خمار آری

گناهان بزرگ

انسان با شرافت هرگز گناه نمیکند

کسی که مرتکب گناه شود در دنیا جزا^{۱)}ت می بیند و در آخرت^{۲)} بعد از اب
الهی گرفتار^{۳)} میشود

دزدی و شراب خوردن و قمار کردن از گناهان بزرگ است و همچنین
منحسینی و غیبت کردن

قمار آدمی را بستر و بدبختی گرفتار میکند غیبت و منحنی سبب رنجش و دشمنی
مردم میشود

ولی از همه گناهان بدتر دروغ است دروغ و دشمن خدا است

۱- سزا ۲- روز قیامت ۳- خدائی ۴- پشت سر کسی بگوئی کردن

ایران

غریزترین قطعات زمین برای ما ایران است

ایران قسمتی از براسیاست

ما باید خاک آب و کوه و دشت و رود و جنگل و دریاچه های مملکت خود را خوب بشناسیم

زبان ما فارسی است

زبان فارسی را در هندوستان و عراق عرب و قفقازیه و افغانستان و

ترکستان هم بسیار می شناسند و بدان تکلم میکنند

ما باید سرزمین ایران را که وطن ما است دست بداریم و تا بتوانیم در آبادی آن کوشش کنیم



حکایت



روزی نبرد جوانی با ننگ بر مادر دزد دم دل آزرده کهنجی نشت و گریان همگفت
مگر خردی فرا موش کردی که درشتی میکنی

چه خوش گفت زالی نبرد نذوخیش
چو دیدش پلنگ افکن و پلین
گر از عهد خردیت یاد آمدی
که بیچاره بودی در آغوش من^(۴)
نخردی در این روز بر من جفا^(۵)
که تو شیر مردتی و من پریزن

درباب ششم گستان سعدی

۱- کوچه ۲- پیروز ۳- زمان ۴- فصل ۵- بیستم

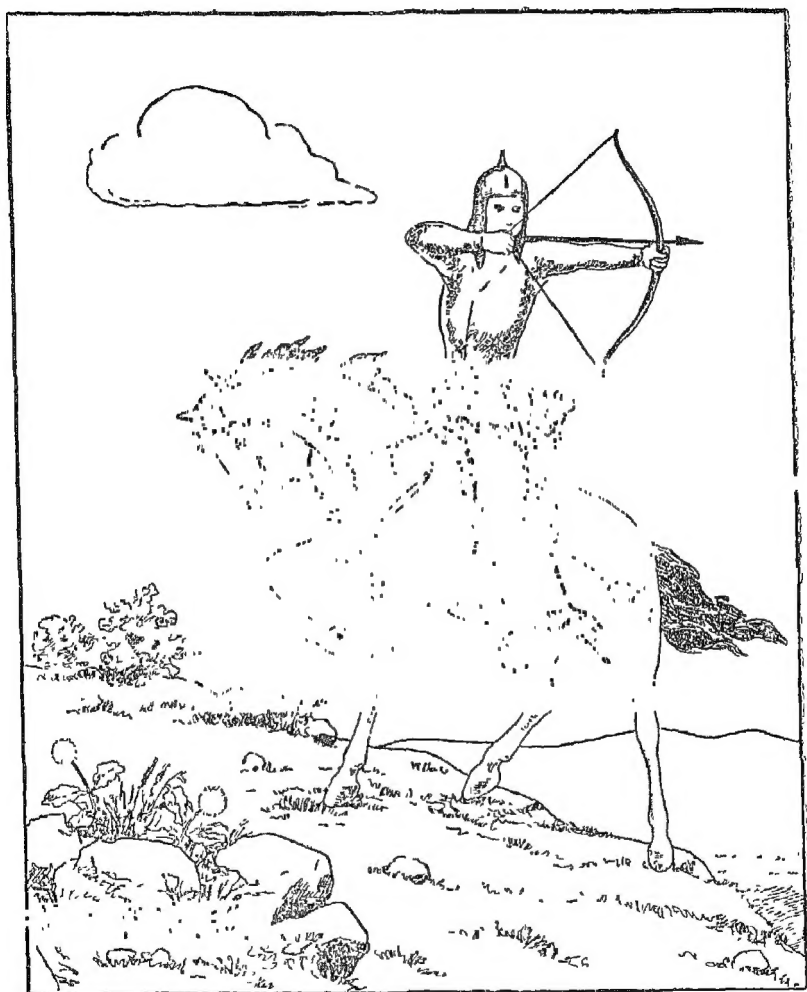


سلسلہ شیداویان کیو مرث

نخستین خدیوی کہ کشور گشود سرپادشاہان کیو مرث بود
از او گشت پیدا سخن گستری رعیت نوازی و دین پروری
بداد و دہش خلق را و عدہ کرد جہان را بنام نکو زندہ کرد
بآزردن کس نیاورد^(۳) برون از خط عدل نہاد پای
بنابر اسنچہ تاریخ نویسان قدیم آورده اند نخستین شہریاری کہ آئین^(۴) پادشاہی
بجہان آورد کیو مرث بود

گویند کیو مرث لباس دوختن و خوراک پختن مہر دم آموخت
پسر کیو مرث سیامک نام داشت کیو مرث اورا جنگ دیوان فرستاد
سیامک در آن جنگ کشتہ شد .
اسرار تاریخ ہم نقل شد است

سواران ایران



خروش سواران ایران شنید

از دور خاقان چین بگریه

سواران مردان کن رز مخوا ^(۲)	پند آمد و گفت ایست سپاه
هنرهای مردان نشاید ^(۴) نهفت	سپه‌دار پیران در گونه گفت ^(۳)
نذارند شیر زبان را بکس ^(۵)	هنر نزد ایرانیان است و بس
به نیکی نذارند از بد هراس ^(۷)	همه یکدلانند نزد آن شناس
بگردی ^(۸) و مردانگی زین نشان ^(۹)	مذیدم سواران و گردنشان

از شاهنامه فردوسی

۱- فریاد و بانگ - ۲- جنگجو - ۳- نام پهلوانی است تورانی که سرشکرا فراسیاب بود

۴- نباید پنهان داشت - ۵- دهنده و قهرآمیز - ۶- خدا - ۷- ترس - ۸- گردی

۹- پیران گز



اصطلاحات جغرافیا

سطح زمین چهار قسمت^(۱) میشود سه قسمت آب و یک قسمت خشکی
 آبهای روی زمین را بجز اقیانوس و خشکی ها را قاره یا برگویند
 خلیج شیرفکلی آب است در خشکی مانند خلیج فارس که در جنوب ایران واقع است
 دماغه شیرفکلی خاک است در آب
 بندر آبادی است که در کنار دریا واقع باشد و کشتی ها در نزدیکی آن
 لنگر بیندازند
 تنگه یا باب آبی است که بین دو خشکی باشد و دریا را بهم وصل نماید
 ترهه مجرانی است که بین دو دریا کنده باشند تا آب آنها بیکدیگر متصل
 شود و عبور کشتی از این دریا بان دریا ممکن باشد

پند و اندرز

درخت کا اہل کفہ آورد بار

حافظ در یاب ضعیفان را در وقت توانائی

حافظ در کار خیر حاجت بیج استخاره نیست

سعدی یاسمن دانسته گوی می مرد بخرد یا نموش

حافظ باد و ستان مروت باد دشمن مدارا

سعدی قناعت تو اگر کند مرد را

سعدی دشمن تو آن حقیر و بیچاره شود

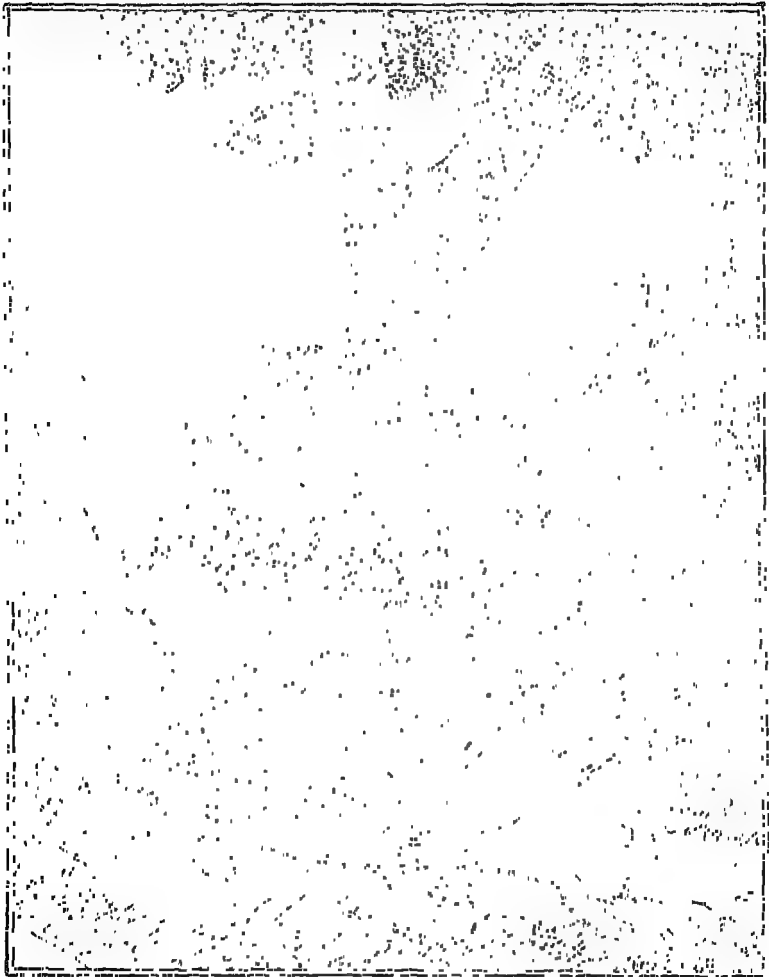
سعدی عبادت بجز خدمت خلق نیست

حافظ علاج و اتع قبل از وقوع باید کرد

سعدی صبر تیغ است ولیکن بر شیرین دارد

سعدی مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

شیر و موش



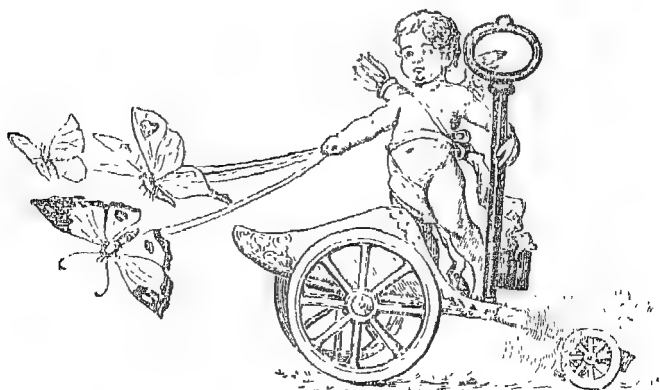
بچاکس انبایه شیر شد^(۱)

موشی بچک شیری گرسنه افتاد شیر خواست و را بنخورد موش گفت من لقمه
 بیش نیستم آنهم نه لقمه شیر مرا آزاد کن شاید روزی ترا بکار آیم شیر خندید و گفت
 ترار بامیکنم ولی برای بچخونی از تو چه کاری ساخته است موش را آزاد کرد
 و بدنبال شکاری به پیشه درآمد اتفاقاً قاصی^(۲) مادی در آنجا دامی گسترده^(۳)
 در آن طعمه نهاده بود شیر خواست طعمه را بنخورد دام افتاد با همه زور و توانا
 که داشت هر چند کوشید نتوانست بند را پارا کند و از دام بیرون
 نرود ناگاه همان موش نزدیک آمد و پرسید ای شیر در چه حالی گفت
 چنین که می بینی موش بی دنگ بجویدن طنابها مشغول شد و گفت اکنون آزاد
 شدی شیر تکانی بنخورد داده از دام بیرون جست و دانست که در این دنیا گاهی
 از موش ناتوان کاری ساخته است که از شیر توانا ساخته نیست

فغان نقره در تہ دریا

یکی از ملاخان در کشتی ظرفهای نقره‌ها را خدای گشت یکی از آنها از دست او نقره‌ی بد را افتاد و ملاح برای آنکه مجازات نشود بدبیری اندیشید و نزد ناخدا آمده گفت اگر چیزی بکسی سپرده باشند و او بداند آن چیز در کجاست می‌توان گفت آنرا گم کرده است ناخدا جواب داد نه ملاح گفت پس خاطر جمع باشید که فغان نقره‌ها شمار گم نکرده‌ام ولی از دستم نقره‌ی بد را افتاده است ناخدا خندید و از خطای او در گذشت

۱- دیبا نوردان ۲- صاحب کشتی و رئیس طاعمان اخیر گویند



حکایت حضرت موسیٰ و شبان



دید موسیٰ یک شبانی را برادر
گوئی گفت ای خداوای ام

تو کجائی تا شوم من چاکرت
 و شکست بوسم با لم پاکیت
 گرترا بیاری آید به پیش
 ای خدای من فدایت جان من
 ای خدای تو همه بزمانی من
 زین خطبیه ده میگفت آن شبان
 گفت با آنکه کسی که مار آفرید
 گفت موسی های خیره سر شدی
 که بنده می زین سخن تو حاصلی را
 گفت ای موسی دامنم دوختی
 جامه را بدید و آبی کردنت
 و حی آمد سوی موسی از خدا

چارفت دو زم کنم شانه سرت
 وقت خواب آید بروم چاکیت
 من ترا غوار باشم همچو خویش
 جمله سر زدن خان مان من
 ای بیادت می می بهیای من
 گفت موسی با کیستت افغان
 این زمین و صرخ از او آید
 خود مسلمانان مانده کافر شدی
 آتشی آید بسوزد خشکی را
 و ز پیشیمانی تو جانم موختی
 سر نهادند بر بیابانی و رفت
 بنده مارا چسبید اگر دی جدا

تو برای وصل کردن آمدی	فی برای فصل کردن آمدی
ما بر دهن را نسکریم و قال را	ما بر دهن را بسکریم و حال را
چونکه موسی این عتاب از حق شنید	در بیابان از پی چوپان دوید
عاقبت دریافت او را و بدید	گفت شرده و ده که دستور می رسید
یچ آدابی و تریقی مجوی	هر چه میخواهد دل ننگت بگویی

از شنوی مولوی

۱- کلاه - ۲- کنش است که دستان بر پای میبندند - ۳- خانه و اسباب خانه - ۴- از اینجا

۵- مستراح و بیاب - ۶- گرم - ۷- پوز کردن - ۸- جدا شدن - ۹- گفتگو - سخن

۱۰- سرزنش - ۱۱- اجازه



حیوانات

حیوانات را بدو طبقه تقسیم میکنند ذمی و غیر ذمی فکار
بدن حیوانات ذمی فکار دارای استخوان میباشد مانند انسان و اسب و ماهی
و گوسفند

بدن حیوانات غیر ذمی فکار استخوان ندارد مثل زنبور و کرم و خرپشک و کبک
حیوانات ذی فکار پنج دسته تقسیم میشود پستاندار پرنده خزنده و دوپایه
ماهی .

حیوانات غیر ذی فکار چهار قسمت میشود
حیوانات حلقه دار حیوانات نرم تن حیوانات نیابتی حیوانات بی نیابتی
در در سهای تفصیل حیوانات ذمی فکار را خواهیم دید

۱- دارای ستون فقرات ۲- دارای دوزخ لگانی مثل قورباغه که جسم دایب و هم از شکم بیرون می آید

پند و امثال

ارزان یافتن خوار باشد

همان هدیه خداست

سنگ بزرگ علامت نزول است

خدا خیر را شناخت شاخش نداد

موش و گربه که بهم ساختند دکان بقای خراب میشود

چراغ دروغ بی فروغ است

مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید میترسد

سری که در دنیا بکند دشمنان میبند

مشک آنست که خود بویید نه آنکه عطار بگوید

یک سوزن بخود بزنی یک جواله دزد بگریان

با یک دست دو همدان نمی شود برداشت

ہوشنگ (از سید ایدان)

پس ازیکو مرث ہوشنگ پسرزادہ او بہ تخت پادشاہی نشست
 جہاندار ہوشنگ بارای و داد
 بجای نیاتاج بر سر نہاد
 چو نشست بر جایگاہ
 کہ برہفت کشور منم پادشا
 بہر جای پیسہ وزو فرما نرد
 وزان پس جہانگیر آباد کرد
 ہمہ روی کشتی پر از داد کرد
 گویند اول کسی کہ آہن را از سنگ بیرون آورد و آیین کشت وزرع نہاد
 ہوشنگ بود

ہوشنگ چل سال پادشاہی کرد

جشن سدہ از یادگارہای این پادشاہ است

گرفتن جشن سدہ در دہم ہمن ماہ سنوزمین پارسیان مہول است

پس از ہوشنگ پسرش لہور شاہ کہ اورادیو بندہ گویند پادشاہی یافت

اندر زوایای

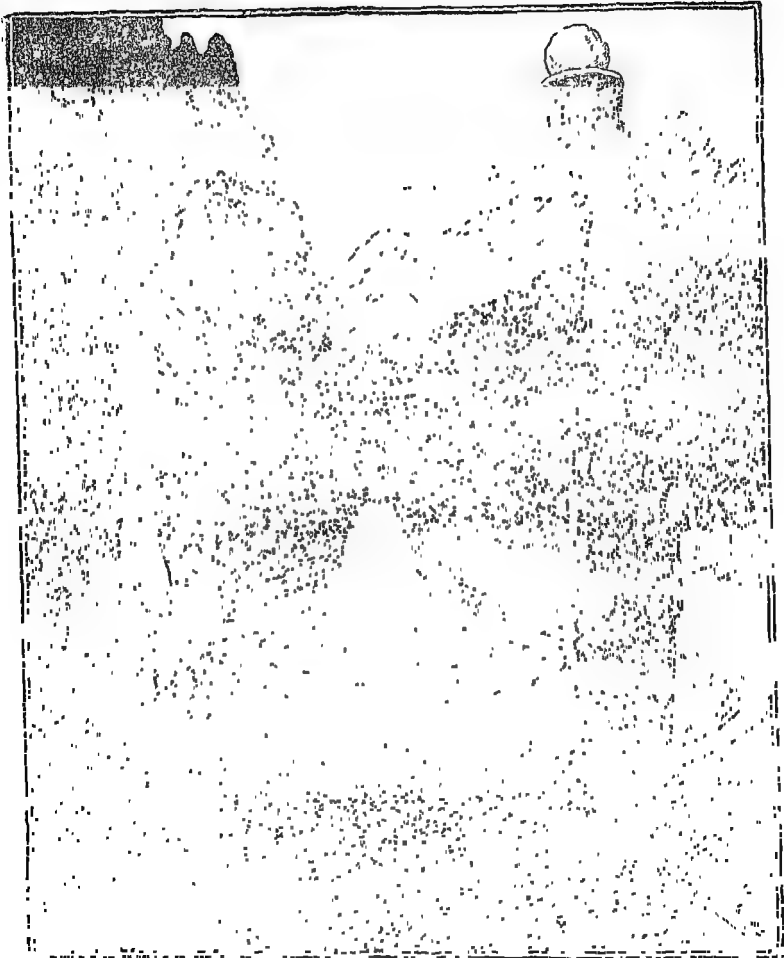
چون نیکی رضای کردگار است	به از نیکی نگه کن تا چه کار است
زینکان باش اندر نیکی گویش	مکن نیکی کس از دل فراموش
شوخته ^{۳۱} به زور بازوی خویش	که باشد زور و بازو از این بیش
بر از جا بل ارچه خویش باشد	که رنج وی ز راحت بیش باشد
بلطف و مرحمت دلهانگهدار	کس از دست و زبان خود میازا
چو مرهم خسته ^{۳۲} را راحت رسان باش	بختی چاره بیچارگان باش
بپویی اندر جوانی راه یزدان	جوان بستر خدا ترس و خدا دان ^{۳۳}
بیاموز آنچه شناسی تو زنهار	که بر کس نیست از آموختن عار ^{۳۴}
بشاگردی هر آنکوشا دگر دود	بود روزی که هم استاد گردد

از سعادت نازد حاضر خور

۱- حسودی ۲- کوشش کن ۳- منهدم ۴- بهمانی ۵- مجسمه و دوزخ خورده

۶- بود ۷- خداشناس ۸- تنگ

بهترین جامه



اردشیر با بکان نخستین پادشاه ساسانی که بدانش و خرد و معروف است
 و دزدی فرزند خود را دید که جامه گرانبها در بر دارد گفت ای پسر شایسته
 پادشاهان جامه ایست که در هیچ خزانه مانند آن نباشد نظیر این جامه که تو
 پوشیده پیدا شد و دیگران هم بدان دسترس دارند
 پسر پرسید جامه که در هیچ خزانه یافت نشود کدام است اردشیر گفت آن
 جامه نیکوکاری و عدل است که دست هر کسی بدان نرسد

از خانی منسوبی نقل شده است

۱- عقل - ۲ - پریت - ۳ - مانده



گفتار و خاموشی

خموشی پاسبان اهل راز است	اندا و بک این از چنگال باز است
نشد خاموش بک کو بهاری	از آن شد طعمه باز شکاری
اگر طوطی زبان می بست در کام	نه خود را در قفس دیدی نه در دام
ولی آنجا که باشد جای گفتار	خموشی آورد صد نقص در کار
	از این سخنون جوشی

معنی گرچه هر خطه دلکش تر است	چوبینی خموشی از آن خوش تر است
صدف ز انبگشت کو هر فردش	که از پامی تا سر همه گشت گوش
	ایز سرود دای

حیوانات ذی قهار

حیوانات ذی قهار به پنج دسته تقسیم میشوند :

۱- حیوانات پستاندار

دسته از حیوانات ذی قهار پستان دارند و بچه های خود را شیر میدهند بدن آنها از پشم یا مو پوشیده شده است مانند گاو و شتر و غیره .

۲- مرغیان یا طیور

مرغ خانگی و گنجشک و ببل و کبک و طیور یا پرندگان میگویند بدن طیور از پر است و طیور تخم میگذارند

۳- حیوانات خزنده

خزندگان حیواناتی هستند که بهنگام حرکت خود را روی زمین میکشند مانند مار

پوست بدن خزندگان نه پر دارد و نه پشم و نه مو

خزندگان دست و پا ندارند و یا دست و پای آنها بازوهای کوتاهی است که بغیر

نی آید مانند سوسمار

۴ - حیوانات ذو حیاتین

ذو حیاتین حیواناتی را میگویند که هم در آب زندگی میکنند هم در خشکی مانند
وزغ (غوک)

۵ - حیوانات فلس دار

بدن ماهی ها از فلس پوشیده شده. ماهی در آب زندگی میکند بعضی از آنها
در آب شیرین پیدا میشوند مانند قزل آلا و بعضی در آب شور مانند شاه ماهی
و ماهی آزاد .



کیت

چو پانی در غلوگاه بهی سبب فریاد میکرد و گریه میکرد و گریه میکرد مردم برای
تجارت چوپان و گوسفندان بسوی او میدویدند و ولی چوپان میخندید و میخندید و
میدانستند دروغ گفته است

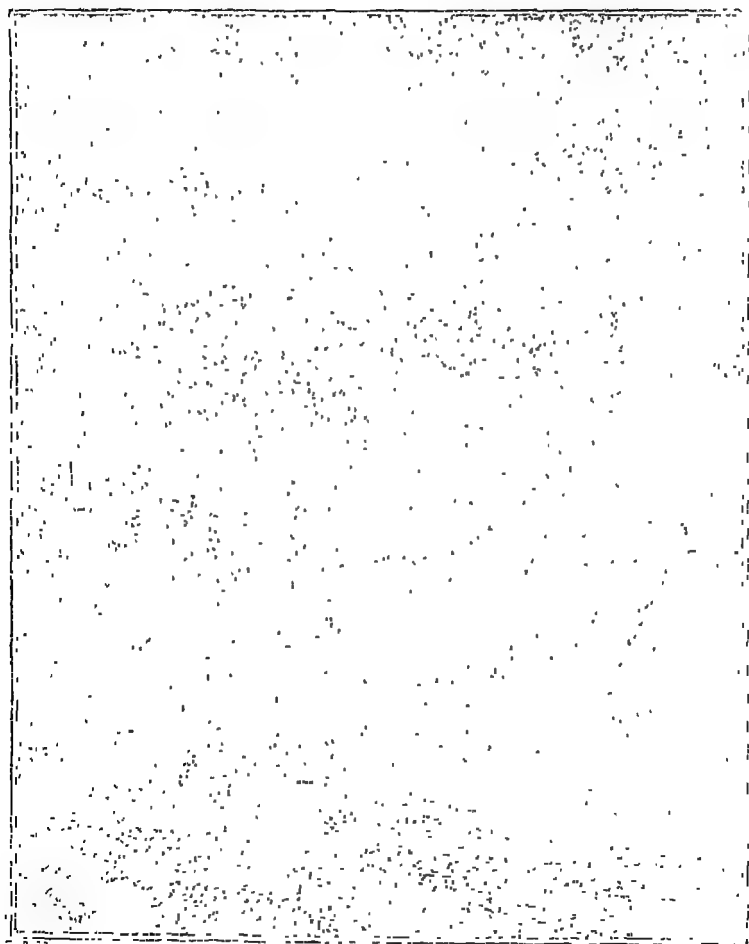
اتفاقاً روزی گرگ بگله زوچوان خبر یاد بر آورد مردم گمان کردند باز
دروغ میگوید هیچ کس بیماری او زلفت چو پان تنها ماند و گرگ او را دید
این است نتیجه دروغ و سناری دروغگو

مسئد می فرماید

کسی را که حادث بود راستی
و گرنه ما مورد نباشد راستی

خطا کردند و گرنه از انداز او
دگر راست باورند از انداز او

کتابت



سگی پای صحرائشینی گزید	به خشی که زهرش ز دندان چکید
شب از درد بیچاره خوابش نبرد	به خیل ^(۱) اندرش دختر بود خرد
پدر را بفسا کرد و تن دی نمود	که آخر تو را نیند دندان نبود
پس از گریه مرد پر اکنده روز	بخندید گاهی ماک و دلفروز
مرا که چه هم سلطنت بود و نیش	دریغ آمدم کام و دندان خویش
حال است اگر تیغ بر سر خورم	که دندان بپای سگ اندر برم

از بوستان سعدی

۱ - طایفه و جماعت ۲ - پریشان ۳ - قدرت و توانائی



حالت اجسام

اجسام بر سه گونه اند یا جامد مانند سنگ یا مایع چون آب .
 پاره از اجسام تغییر شکل می یابند مانند آب که مایع است و چون یخ می بندد
 جامد میشود و اگر روی آتش بجوشد بخار میگردد و همچنین بخار در هوای سرد آب
 میشود و شکل باران فرو میریزد و اگر بخار در هوای بسیار سرد باشد یخ میشود .
 فیه آنکه هر مایعی را که حرارت دهند بخار میشود و بخار چون سرد شود
 مایع میگردد .

۱ - قسم دفع ۲ - کرمی



جمشید در سده پشیدان

چون ظهورش از دنیا برفت جمشید بجای او بر تخت شاهی نشست

چو رفت از جهان نامور شهریا پسرش بجای پدر نماند
گمرا نمایه جمشید فرزنداو
برآید بر آن تخت فسخ پدر برسم کیان بر سرش تاج زور
گمربست با نر^{۱۲} شانشی^{۱۳} جهان سر بر گشته اورا رهی^{۱۴}
گویند جمشید را جامی بود که همه جهان در آن نمایان میگردد و آنرا جام جم می گفتند
چون نوروز را که بزرگترین عید ایرانیان است جمشید معمول داشت^{۱۵}
بنامی تخت جمشید که اکنون نیرابه نامی آن در فارس باقی است منسوب باوست
شمار از شاهان نه فردوسی

نصایح

تو با خلق نیکی کن ای نیکیخت	که فردا نگیسه د خدا بر تو سخت
جو انرد و خوش خوی بخشند باش	چو حق با تو باشد تو باینده باش
چو کیلین ^(۱) و جا هست بود بروم ^(۲)	مکن زور بر مرد و درویش و عام
مروت نباشد بر افتاده زور	بر و مرغ دژ ^(۳) و دانه از پیش مو
خداوندی خرم زیان میکند	که بر خوشه چین سرگردان میکند
نماند تسمکار به روزگار	بماند بر او لغت کردگار
کلوکار ^(۷) پرور نبیند بدی	چو بد پروری خصم جان خودی ^(۸)
نخواهی که باشد دلت درمند	دل در دمنده ^(۹) بر آو ز بند
فروماندگان ^(۱۰) ادر و ن شاکن	ز روز فروماند گے یاد کن

از بوستان مهدی

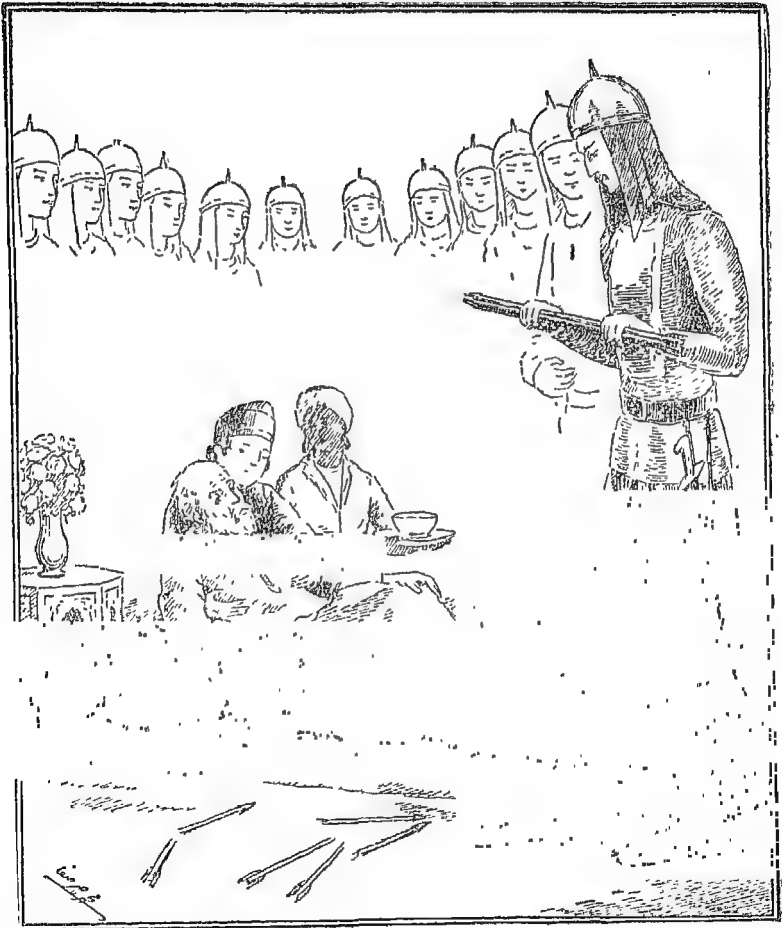
۱- مکن قدرت ۲- تدر و نرت ۳- پیسته- چیش ۴- جوانروی ۵- پست

۶- صاحب ۷- پرورنده مردان کلوکار ۸- دشمن ۹- عاجز

پند و امثال

سستی هر کس بقدر همت او است
پرزگی بایدت بخشندگی کن
آتش که گرفت خشک و تری میوزد
هر که بامش بیش برفش بیشتر
کلوخ انداز را پاداش سنگ است
سرجانی که نمک خوری نمکدان میگویند
یک مرده بنام به که صد زنده به سنگ
مرد آخر بین مبارک بنده ایست
زیر پای مادران باشد بخان
سگ از مردم مردم آزار به
آنکس که نلکو کرد و بدی دید کدام است

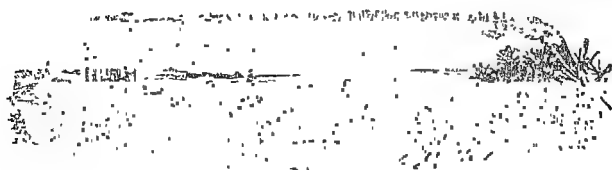
انجمن



پادشاهی دوازده پسر داشت چون اجل او برسد فرزندان خود را بخواند
 و سه مود چندین چوبه تیر نزد آنها گذاشتند آنگاه یکی از ایشان گفت یکی
 از این تیرها را بشکن و بشکست پس بفرمود و تیر برسم نه و بشکن سپرد
 تیر برهم نهاد و شکست چون شماره تیرها به رسید شکستن نتوانست پس پادشاه
 گفت شما برادران بر مثال این چوبهای تیر می باشید اگر همه دست گردید
 هیچکس بر شما دست نیابد و اگر از هم جدا شوید دشمن باستانی بر شما حیره شود
 صد هزاران خطی که را نباشد قتی چون هم بر تاقی اسفند یار شش^(۱)

۱- یگانی ۲- بختام برگ ۳- مانند ۴- غالب ۵- غ در بیان ۶- تابان

۷- پاره کنند



آب

آب خوب آن است که صاف و پاک باشد ریختن خاک رو به و شستن لباس
در آبی که مردم از آن می آشنایند گناهی است بزرگ زیرا کسانی که از آن
آب میخورند مبتلا برض های گوناگون و خطرناک میشوند

مگر دومی از مردم آب را میجویشانند و می آشنایند نوشیدن آب جوشیده
با احتیاط نزدیک است ولی چون آب از جوشیدن سنگین شود بهتر است که بجای آن
آب صاف و پاکیزه بیاشامیم

در کوستان چشمه های آب صاف بسیار است که آب آنها خنک و گوارا^{ست}
در بعضی آنها مواد معدنی مانند گچ و گوگرد و آبک بیش از اندازه موجود میباشد
اینگونه آبها برای آشامیدن خوب نیست

نشانه آب خوب این است که بگری در آن زود پسند و صابون در آن
بخوبی کف کند

و بعضی نقاط آب معدنی یافت میشود آب معدنی برای معالجه پاره‌ای از امراض
مفید است

در کوه دماوند نزدیک طهران چشمه‌های آب معدنی بسیار است و بسیار آن
برای معالجه بدانجا میسوزند و در آن آبها خود را اشت و شومیدهند

۱ - زهار ۲ - خوش

پند و امثال

بزرگی سراسر گفتار نیست	دو صد گفتار چون نیم کردار نیست
گردنمان پدر چه میگری	پدر خویش باش اگر مردی
تا توانی دلی بدست آور	دل شکستن هنر نباشد
آنچه خواهی که نذر ویش مکار	آنچه خواهی که نشویش گوی

پنج بروج محیط

خجشهای بسیار بزرگ کره زمین ابریا قاره میگویند
در روی زمین پنج قاره بزرگ است قاره آسیا قاره اروپا
قاره افریقا قاره استرالیا قاره امریکا
ایران مایک قمت از آسیاست از این دو مایه خبر افیای آسیا را بجو
بخوئیم و از همه بهتر بدانیم

دریا های بزرگ را اقیانوس می نامند و چون بر خشکی ها حاطه دارند آنها را محیط
نیز میگویند در روی زمین پنج اقیانوس است اقیانوس منجد شمالی
اقیانوس منجد جنوبی اقیانوس کبیر اقیانوس اطلس اقیانوس هند



حکایت

گذشتند در قلب ^(۱) شاهنشی	پیش دهی با پس در رهی
قبای ای اطلس کمرهای زر	پسر چاوشان دید و تیغ و تبر
غلامان با ترکش ^(۲) تیس زن	یلان ^(۳) کاندازنجبیر ^(۴) زن
یکی بر سرش خسروانی کلاه	یکی در برش پرنیانی قبا
پدر را بغایت فسه ^(۵) و مایه دید	پسر کانه شوکت و پایه دید
ز هیبت ^(۶) به بنیوه ^(۷) در گرخت	که حالش بگردید و زنگش ^(۸) برخت
بسر داری از سر بزرگان می	پس گفتش آخر بزرگ دهی
بفرزیدی از تاب هیبت چو بید	چه بودت که از جان بریدی امید
ولی غم غم هست تا در دم	پدر گفت سالار و سرماندهم

نادرستان سده

۱- میان کمر ۲- پهلوان ۳- شمار ۴- تیردان ۵- ابریشم ۶- شاهانه و بزرگ
۷- قدر و مرتبه ۸- بمقتدر و ناجیز ۹- زنگش برید ۱۰- ترس ۱۱- گوشه و کنار

دو حرکت زمین

اگر فزوه را در سینی چرخ در آوریم و خوب نگاه کنیم می بینیم هم دور خودش میچرخد و هم روی سینی میسرود پس فزوه دو قسم حرکت میکند
زمین هم مثل فزوه دو حرکت دارد یکی حرکت بدور خودش و یکی حرکت بدو
خورشید

زمین در یک شبانه روز که بیست و چهار ساعت است یک مرتبه بدور خودش میچرخد
و این حرکت حرکت شبانه روزی یا حرکت وضعی زمین میگویند. از این حرکت
شب و روز پیدا میشود

زمین که بدور خودش میچرخد همیشه یک طرف آن رو بخورشید و طرف دیگر
در تاریکی است آن طرف که رو بخورشید است روز و طرفی که در تاریکی است
شب است

زمین در یکسال که سیصد و شصت و پنج روز است یکمرتبه دور خورشید میگردد
این حرکت زمین حرکت سایانه یا حرکت انتقالی میگویند از حرکت سایانه
چهار فصل پدید آید بهار تابستان پاییز زمستان



ضحاک

در اواخر سلطنت جمشید ضحاک تازی بایران لشکر کشید و بر ایرانیان غلبه کرد
جمشید از ایران بگریخت و ضحاک پادشاه ایران شد و بنای جور و
بیداد نهاد

ندانست خود جز بد آموختن بخرخارت و کشتن و سوزن
آورده اند که دو برآمدگی بگل مار بر شانه های وی پدیدار شد و از این رو
او را ضحاک مار دوش گفتند

ایرانیان رستم وی بجان آمدند آهنگری کاوه نام که از بیداد ضحاک
بگشاده بود روزی چرم پاره خود را بر سر چوبی بصب کرده میان مردم
و آنها را بگنج ضحاک تازی دعوت کرد مردم دور او جمع شدند و با ضحاک
جنگیدند و او را گرفته در کوه دماوند حبس کردند و فریدون بجای بر تخت
شاهی نشانیدند

فریدون چهرم پاره کاوہ را بجو اهر بیا راست و ایرانیان آنرا درفش
کاوینی نامیدند همیشه در صف لشکر آرمی افراشتند .
شمار شایسته از فردوسی است

۱- عب - ۲ - ط

اندر زوای نیکو

آن دیو بود نه آدمی زاد	کز اندوه دیگران شود شاد
صحبت ابلهان چو دیک تپی است	از درون خالی از برون سبی است
با بدان کم نشین که در مانی	خو پذیراست نفس انسانی
در نو میدی بسی امید است	پایان شب سیه سپید است
راستی موجب رضای خداست	کس ندیدم که گم شد از ره راست
بدست آهن تفتسته کردن خمر	به از دست بر سینه میش امیر

باران برف

وقتیکه آب میجوشد بخار از آن برمیخیزد بخار اگر چسب سردی برسد دوباره
آب میشود چنانکه اگر ظرف سردی را روی بخار آب بگیریم قطره های آب در
آن پیدا میشود

آب دریاها و دریاچه ها و رودخانه ها از تابش خورشید بخار شده بالا میروند
و بخار آب چون زیاد شد در هوا بشکل ابر نمودار میشود ابر در هوای سرد باران
میگردد و بزرگترین میبارد و اگر هوا بسیار سرد باشد قطره های باران یخ می
زنند و بشکل برف یا تگرگ فرود میآید

باران و برف برای زراعت فایده بسیار دارد و از این روی بزرگواران
وقتیکه باران یا برف بهنگام میبارد و درختان میشوند تگرگ غالباً بموقع میآید و بشکفته
و میوه درختان آسیب میبرساند

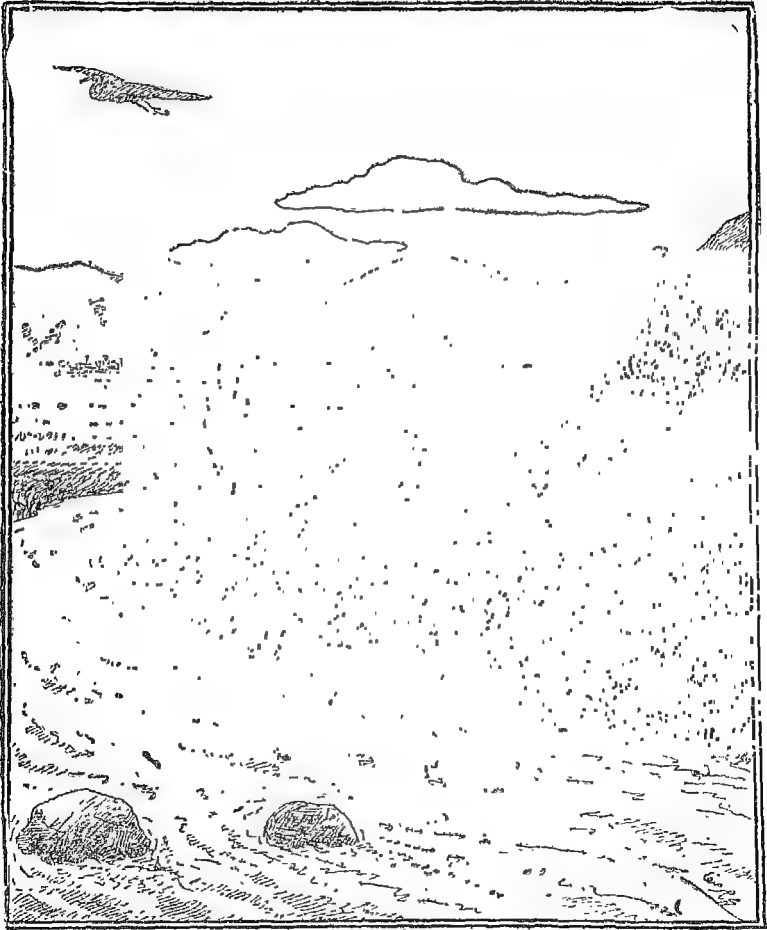
فيل



فیل حیوان بزرگی است که در هندوستان بسیار یافت میشود و او را برای حمل و نقل بارهای سنگین و کارهای دیگر تربیت میکنند و این حیوان با پوشش بخوبی از عهده آن کارها برمیآید

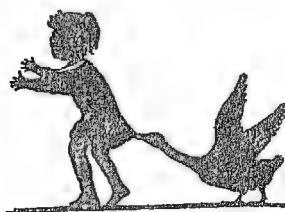
گویند روزی دیگ سوراخ شده را بفیلی دادند که برای مرمت بدکان مگرمی برود فیل دیگ را نزد مسگر برد مسگر دیگ را درست کرد و فیل را داخل دیگ برداشته بمنزل برگشت چون مسگر سوراخ دیگ را خوب ترمیمه بود آب در آن بنشیند این عیب افسل فغانند حیوان هوشیار باز دیگ را برداشته بطرف دکان مسگر روان شد و چون بانجا رسید دیگ را از آب پر کرده با خرطوم بالای سر مسگر نگاه داشت آب از سوراخ دیگ بهر مسگر ریخت مسگر مطلب ادراکیت و دیگ را بخوبی درست کرده پس او فیل را در حالی که آثار خرسندی از چشمهایش هویدا بود دیگ را بخانه باز آورده نزد صاحبش گذاشت

چشمه و رود



باران و برفی که میبارد بر زمین فرو میرود و از چشمه ها بسیر و ن میآید
 آب چند چشمه که یکدیگر متصل گردند سر میشود و چندین نهر که بهم پیوسته و میگرد
 رود از دره ها جاری شده از جلگه ها گذشته بدریا میسیرند یا در ریزار فرو میرود
 برف در زمستان در کوه جمع و در تابستان رفته رفته آب میشود و از دامنه
 کوه سرازیر میگردد سر چشمه رودخانه های بزرگ غالباً همین کوههای پر برف
 اگر باران بکوهستان نیارد بسالی و جلگه گردد خشک و دوی
 شمرانسدی است

۱- نام رودی است که از بهادریکند



فلزات

سرب - قلع - روی - برج - نیکل

سرب فلزی است خاکستری رنگ و نرم از سرب گلوله و ساچمه میسوزند -
سرب باندک حرارتی آب میشود حروف چاپ از سرب میسازند
قلع فلزی است سفید رنگ بشیه به تفره با قلع فلزات را لحیم و مس سفید
میکنند

جلبی ورقه آهن نازکی است که روی آن را قلع کشیده اند از قلع ورقه های
نازک میسازند

روی و مس که به هم مخلوط کنند برنج میشود و از آن سمار و وسینی میسازند
نیکل فلزی است خاکستری رنگ از آن ظرف و پول خرد و چیزهای دیگر
میسازند .

حکایت

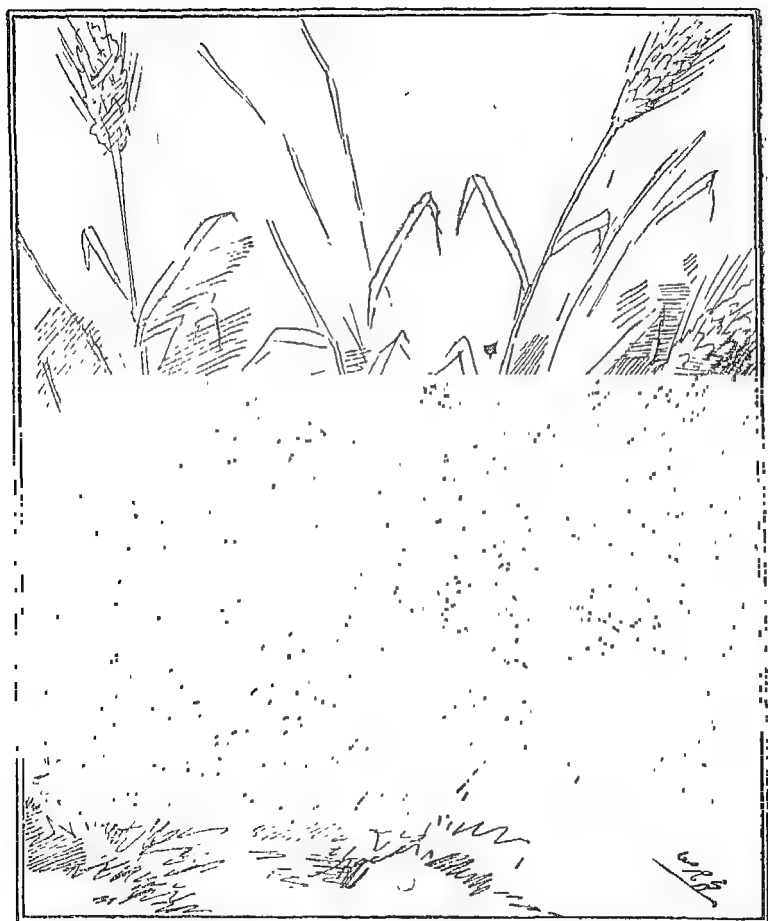


چکنی دعا کرد بر کیتب و
 بزرگی در این خنجرده بروی گرفت
 کیرادانی از خسروان عجم
 که در بخت و ملکش نپایز وال
 چنین گفت فرزانه هوشمند
 من اورانه عسرا بدخواستم
 که گر پارسا باشد و پاک رو
 از این ملک روزی دل بر کند
 پس این سلطنت را نباشد زوال
 زمرش حق نقصان اگر پارسا ست

که در پادشاهی زوالست مباد
 که دانا گوید محال ای شگفت^{۵۱}
 ز عهد سیدون و فتحاک و جم
 ز فرزانه مردم ترید محال
 که دانا گوید سخن ناپسند
 بتوفیق خیرش مدد خواهم
 طریقت شناس و نصیحت شنو
 سرا پرده در ملک دیگر زند
 ز ملکی بملکی کند انتقال
 که در دینی و آخرت پادشاست
 از بوستان سعدی

۱- زبشنده ۲ زوال یعنی تن ۳- عیب ۴- نشانی ۵- عجب ۶- عاقل ۷- نیابت ۸- همیشه

کر (۱)



و کرک در کشتاری آشیان داشتند روزها بصرایم رقت و شبها آشیانه بر گشتند
بوجه های خود پرده بودند که آنچه در نبودن مایشنود شب با بگویند
روزی دهنقان با پسر گفت برو همایگان بگو هنگام در و رسیده است فردا بیا
بمایاری دهید چون وقت درویدن کشت شمارید ما نیز شمار ایا رکنی نیم
بوجه ها آنچه در روز شنبه بودند شبگاه بیدرو ما در خود با گرفتند پدر گفت
مترسید فردا با گزند می نیرسد روز دیگر باز دهنقان بخیر آمد و از پسر پرسید
همایگان چه گفتند پسر گفت هر یک بهانه پیش آوردند دهنقان گفت من
میدانستم که از آنها برای ما بهیچوقت سودی نیست شب بکسان و خوشان
با بگو فردا بیایند و با ما همراهی کنند بوجه های این سخن انیر بیدرو ما گفتند پدر
گفت فردا نیز باز نای نخواستند و هر یک خوشان و کسان دهنقان نیز از همراهی
در تع کردند

روز سوم دوتقان بپسر گفت داسهارا تیر کن فردا خود بدرو خواهم رفت جوهرها
 آنچه شنیده بود ز شب باز گفتند پدر گفت فرزندان دیگر جای درنگ نیست
 چون مرد دوتقان این بار خود بدرو کرد و گشت خویش گریسته است فردا ناگزیر^(۶)
 ایشان را ویران خواهد شد باید هم امشب بخشزار دیگر برویم

بغضوارگی جز سرانگشت من بخار د کس اندر جهان پشت من

۱- مرغی است که آواز بسته کی بدر می بیند ۲- آسب رنجی ۳- نفسی ۴- ضرری ۵- تأخیر



حکایت

باطیفه بزرگان در کشتی بودم زورقی در پی ما عرق شد و دو برادر بگردابی در افتادند
یکی از بزرگان ملاح را گفت بگیر این هر دو را که بھر یک پنجاه دینار ت می‌دهم
ملاح خود را در آب افکند تا یکمیرا برمانید و دیگری هلاک شد گفتم بقت عرش
نمانده بود از این دو در گرفتن و تا خیر افتاد ملاح بخندید و گفت آنچه تو گفتی
یقین است و سببی دیگر در این است گفتم آن چیست گفت میل خاطر من باین
این بیشتر بود بحکم آنکه وقتی در بیابان مانده بودم این مرا بر اُشتر نشاند و از
دست آن دیگر تا زیاده خورده بودم در طفلی

تا توانی درون کس فخر اش کا ندرین راه خار با باشد
کار درویش مستمند بر آرد که ترانینه کار با باشد
از باب اول گلستان سعدی

نید و امثال

چشم سحر بین بود از عیب پاک
بزرگ گنج هوس که رنج برد

حد دردی است کاز انیت در مان
بدن خواه و بد آموز بد اندیش باشد

بد اندیش را بد بود روزگار
چرا حائل کند کاری که باز آرد پشیمانی
بصبر از غوره حلوائیست خوان ساخت

چیزی بخور چیزی بد چیزی بنه
به بیو ده گفتن مبر قدر خویش
جانی نشین که بر نخیزانند
بالا تر از سیاهی رنگ دگر نباشد

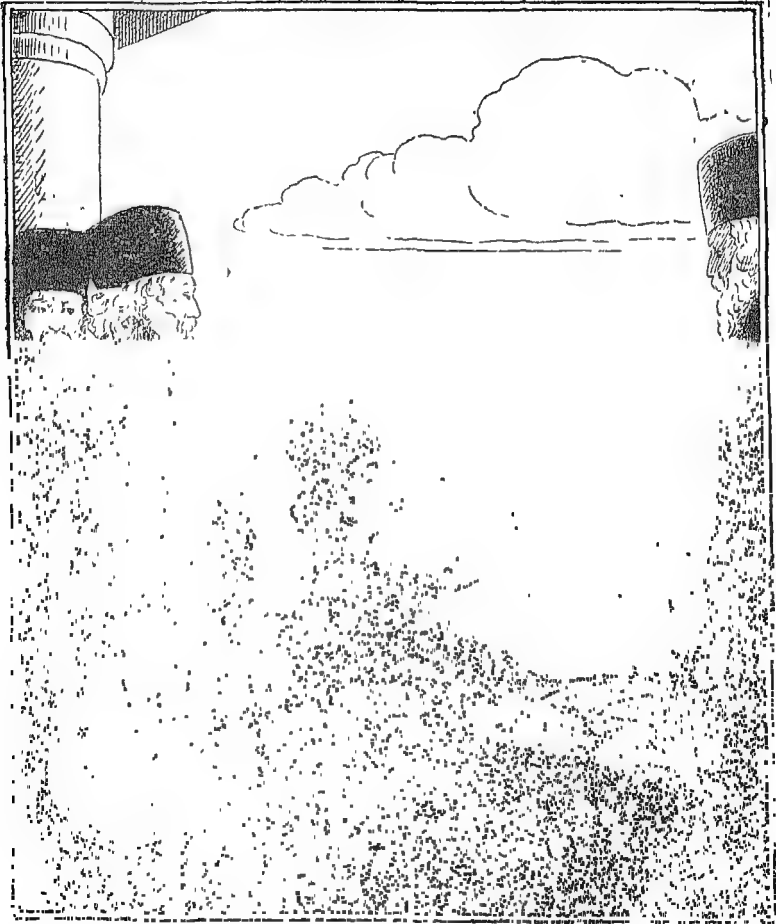
فریدون و زسپند پشیدان

فریدون که از دودمان جمشید بود بعد از ضحاک پادشاه شد
 فریدون چو شد در جهان کامگار ندانست جز خوشنیتن شهیار
 بر روز خجسته^۱ همراه بسر بر نهاد آن کیانی کلاه
 برسم کیان تاج و تخت می بدار است با کاخ شاهنشاهی
 زمانه بی اندوه گشت از بدی گرفتند مردم رو ایزدی
 فریدون سپه پرواشت ایرج و سلم و تور در پایان زندگانی کشور خویش اسب بخش کرد
 و مهر بخشی را به پسر داد

چون ایزد ایرج که کوچکتر بود و گذار کرد سلم و تور بر ایرج رشک بردند و او را کشتند
 منوچهر پسر ایرج بکین پدر با سلم و تور جنگ کرد و آنها را مغلوب ساخت
 فریدون پادشاهی را بمنوچهر و گذار داشت و خود پس از چند می در گذشت

۱- خاندان ۲- صاحب قبال ۳- مبارک ۴- آغاز ۵- قصر ۶- حشد

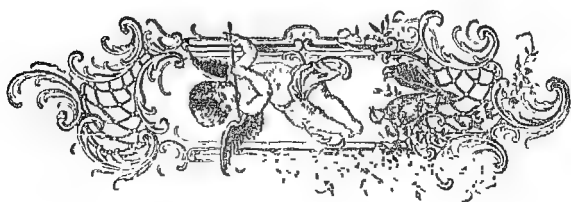
کایست



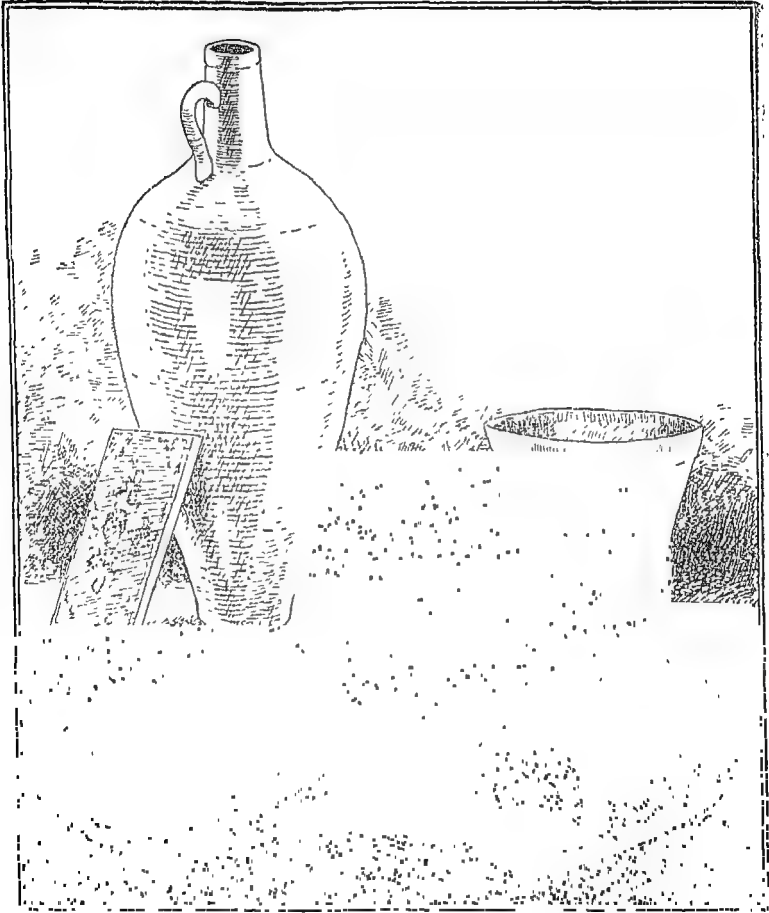
یکی در میان سگی تشنه یافت	برون از رمتی در حیاتش یافت
کله دلو کرد آن پسندیده گیش	چو جل اندر آن بست دستار خویش
بخدمت میان بست بازو گشاد	سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پنجه بر از حال مرد	که داور گناهان او عفو کرد
کرم کن چنان کیت بر آید ز دست	جهان بان در خیر بر کس نبست
تو بر خلق نیکی کن ای نیکیخت	که فردا نگیس د خدا بر تو سخت

از دستان سعدی

۱- آئین ۲- بسمان ۳- جامه ۴- کمر ۵- خداوند ۶- که تو را

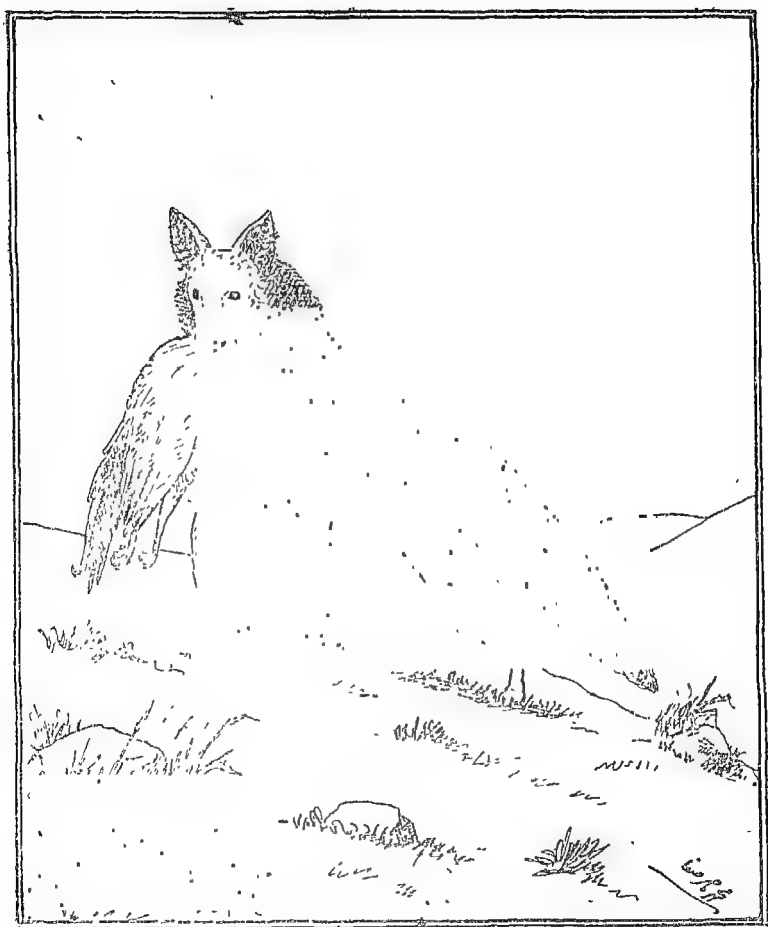


نحرفِ نطالین و پسینی بدلِ حلنی



کاسه و کوزه و گلدان و تنبوشه سفالین از گل میازند
برای ساختن آنها گل را مالش میدهند تا خوب نرم شود پس از آن گل هر ظرفی که بخواهند
در میآورند و در کوره گذارده میسوزند. اینگونه ظروف اطروف سفالین میگویند
گاهی روی ظرفهای سفالین لعاب میدهند تا آب از آن تراوش نکند
این لعاب از ریشه و سرب ساخته میشود. آجر لعاب آوده را کاشی و ظرف سفالین
لعاب آوده را بدل چینی مینامند
ظرف چینی را از خاک مخصوصی میازند که در همه جایافت میشود و با خاک ظرفهای
سفالین فسق دارد
ظرف چینی و بدل چینی را در کوره میسوزند و بعد بیرون آورده لعاب میدهند
و دوباره بکوره میسوزند

٥٦٩١



پند و امثال

با کرمیان کارها دشوار نیست^(۲)

پُرسان پرسان کلبه بتوان رفیق

اوصاحب در درا باشد اثر

بهر کس هر چه لایق بود دادند

ادمی فریب شود از راه گشت^(۳)

برکنده نه آن چشم که بدبین باشد

با من آن کن که اگر با تو رو بپسندی

تا توانی میگریز از یار بد

بسامرا ده که در ضمن نامرا دیهاست^(۴)

۱- مردمان بزرگوار ۲- سخت ۳- یعنی روح انسان بشیفته شکل سودمند پرورش یابد ۴- کام و آرزو

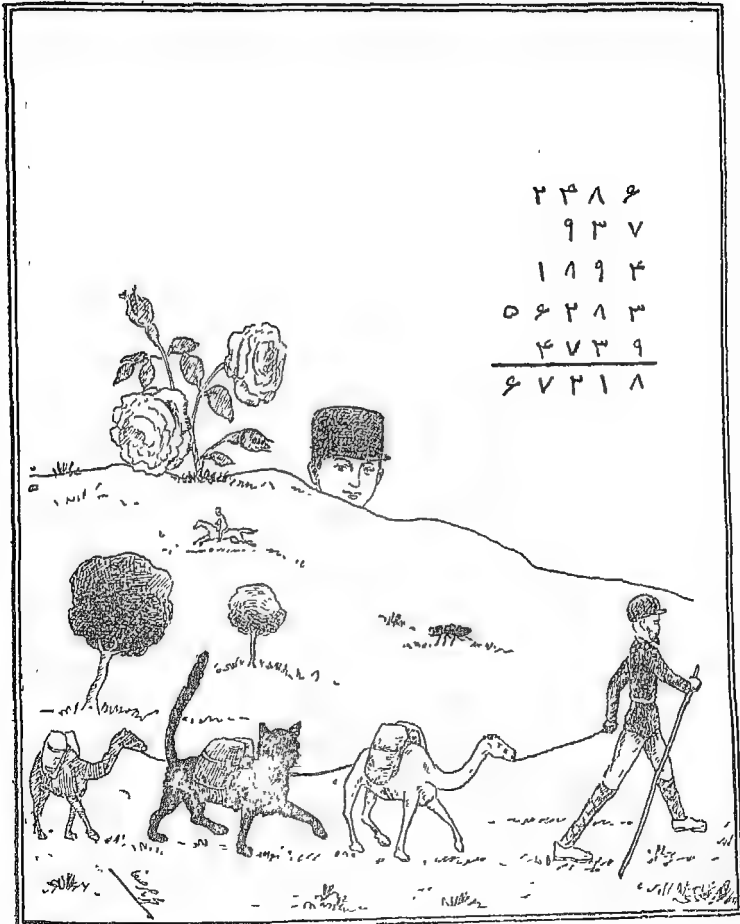
دورنمای خیابان



هر چه ما از اجسام دور تر باشیم آنها را کوچکتر می بینیم مثلاً که تو چند برابر گنجشک است
ولی اگر از ما دور باشد از گنجشکی که نزدیک ماست کوچکتر نظر می آید
پس چنین اگر در اول خیابانی طولانی ایستیم آخر آن بسیار تنگ می بینیم
فقط شاهد کشیدن تصویر این نکته را رعایت میکنند و هر چیزی را با اندازه دوری و
نزدیکی کوچک یا بزرگ می کنند

مثلی که در این صفحه می بینید خیابانی را نشان میدهد که در دو طرف آن درخت کاشته
تصویر درختهای اول خیابان را بزرگ کشیده اند و هر چه دور تر می رود کوچکتر شود
تا آخر خیابان که درختها هر کدام با اندازه یک نقطه و چسبیده به هم نظر می آید

غلام‌های برای آزمائش^(۱)



در هر یک از این شکلها غلطی است که مخصوصاً گذارده شده تا شاگردان را بیازماید
و ببینند تلفت آن غلطها میشوند یا نه مخصوصاً گاهی این امتحانات را میکنند
که شاگردان با هوش در کتاب و در شکل و در حساب و در نقشه و در گفتگو
غلطها را پیدا کرده بگویند و این آزمایش خوبی است
حالا باید غلط هر یک از این شکلها را پیدا کنید و روی کاغذ بنویسید و
آنرا ب معلم نشان دهید تا معلوم شود کدام یک از شما با هوش تر هستید

۱ - امتحان

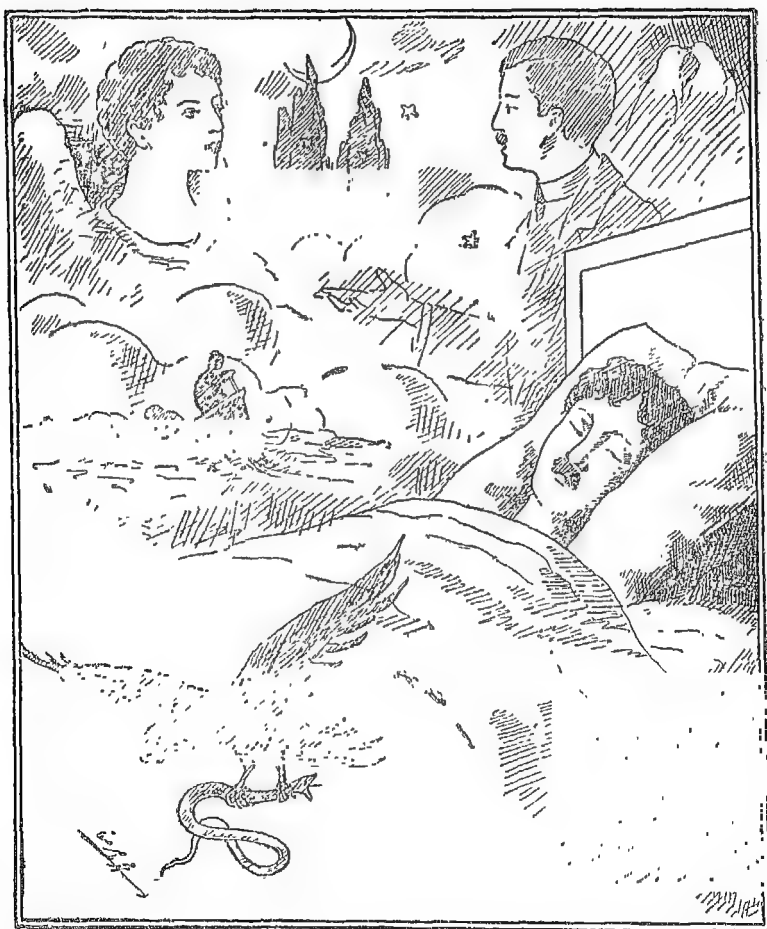


اصطلاحات خبرانی

جزیره قطعه زمینی است که آب از همه طرف بر آن احاطه داشته باشد
شبه جزیره زمینی است که از یک طرف متصل خشکی و دیگر اطراف آن آب احاطه
کرده باشد

چهار جزیره نزدیک بهم را مجمع البحرین گویند
بلند بیامی سطح زمین را کوه مینامند مانند کوه دماوند و الوند
برآمدگی های خاک را تپه گویند
از قله بعض کوهها دو آتش بیرون میآید اینگونه کوهها را آتش فشان مینامند
جلگه زمین وسیعی است که در آن کوه و تپه نباشد
زمین وسیع بی آب و علف بیابان است
ملکت قسمت بزرگی از زمین است که چند ایالت و ولایت تقسیم شود و هر ولایتی دارای
چندین بلوک میباشند

کایت



ندانم کجا دیده‌ام در کتاب که ابلیس را دید شخصی نجواب
 ببالا صنوبر بدیدار حور چو خورشیدش از چهره تیافت نو^(۲۱)
 فرافت گفت ای عجب این تویی فرشته نباشد بدین نیگونی^(۲۲)
 تو کاین روی داری بحسن قمر^(۲۳) چرا در جهانی برشتی نمر^(۲۴)
 ترا سگین روی پنداشتند بگرما به در زشت نگاشتند^(۲۵)
 شنید این سخن بخت برگشته دیو براری بر آورد بانگ و عیو^(۲۶)
 که انی بخت این نه شکل من است ولیکن قلم در کف دشمن است
 براند اتم بختان از بهشت کنونم بکین مینگارند زشت^(۲۷)
 از بهستان سدی

۱- تقدیمات ۲- سید خورشید ۳- پیش ۴- نیگونی ۵- ماه ۶- شهر ۷- ترس آور

۸- تمام ۹- نقش کردند ۱۰- فریاد ۱۱- دشمنی

پند و انشال

کار امروز را بفردا میسنداز
کار نگرده فرزندارد
برای کور شب و روز یکی است
تباقتا ضی زرقه خوشحال بر میگردد
جواب ابلهان خاموشی است
از نموده را از نمودن خلاست
بزرگی بعقل است نه به مال
اگر گل نیستی خار هم مباش
جنگ اول به از صلح آخر است
چوب کج را تا با تش نبرد راست نمی شود
حرف حق تلخ است
۱- امتحان ۲- امتحان کردن

زراعت

محصول بر دو قسم است دیمی و آبی
محصول آبی آنست که از قنات یا رودخانه آبیاری شود و دیمی آنکه از باران
مشروب گردد .

بر زمینی برای نوعی از زراعت خوب است برزگران میسهارامی شناسند
و میدانند در هر سه زمینی چه باید کاشت و کدام زمین برای چه محصول بهتر است
مثلاً برنج را که آب فراوان لازم دارد در زمین مرطوب میکارند
بعضی خاکها برای کشت و زرع خوب نیست اینگونه خاک ابرزگران کار دوان
کو داده برای زراعت آما و دیسازند

دل زیر دستان ناپید گشت

درین پراکنده گان جمع دای	که جمعیت باشد از روزگار
نخواهی که باشی پراکنده دل	پراکنده گان را از خاطر قفل
دل زیر دستان ناپید گشت	مبادا که منم داشوی زیر دست
غم زیر دستان بخور زینهار	برس از زیر دستی روزگار
مکن تیره بر زیر دستان ستم	که دستی است بالای دست تو ستم
چه خوش گفت فردوسی پاکر داد	که رحمت بر آن کریمت پاکر داد
میارا موری که دانه کش است	که جان دارد و جان شیرینش است
مزن بر سیر نا توان دست زو	که روزی در افتی به پیش چو نور
کر فتم ز تو نا توانم سببی است	تو اما ترا ز تو ستم از هر کسی است
خدا را بر آن بنده نباش است	که خلی از وجودش در آسایش است

۱- بنی بیدگان افرازش کن ۲- بی پروا ۳- بزرگترین عزیزان صاحبان شایسته ۴- چاکر

سلسله کیان کیقباد

اول پادشاهی که از نژاد منوچهر تخت کیان نشست قیباد بود

یشاهی نشست از زمان کیقباد	همان تاج کوهر بر سر نهاد
زگردان و نامش اوران یاد کرد	بداد و دوشش کیتی آباد کرد
بر اینگونه صد سال شادان بست	نگر تا چنین در جهان شاه گیت

کیقباد با افراسیاب و تورانیان جنگ کرد

رستم که پهلوان لشکر ایران بود در جنگ با تورانیان دلاوری و مردانگی بسیار نمود
و افراسیاب را شکست سختی بداد

فردوسی فرماید

زمین کرده بدست رستم بجنگ	کلی گرزها گاو سیکر
بهر سو که مرکب برانگشتی	چو برگ خزان سه فرو ریختی

بشمیر بر آن چو بگذاشت دست سر سه فرازان همی کرد پست



برو رنبد^۱ داس^۲ یل ارجبند^۳
 برید و درید و شکست و بخت
 برفتند ترکان ز پیش^۴ مغان^۵
 و ز انجا بخیون^۶ نهادند روی
 گشته یلج و شخته سپهر
 همه پهلوانان ایران سپاه
 بجای آمدند آن سپاه همان^۷
 بیتخ و تیسر و بگمزد و کند
 یلان را سر و سینه و پای و دست
 کشیدند لشکر سوی دامغان
 خلیده دل و باغم و گفتگوی
 نه بوق و نه کوس^۸ و نه تاج و کمر
 زره بازگشتند نزد یک شاه
 شدند آفرین خوان بشاه جهان

استاد از شاهنامه دوی

۱- سران سپاه و زردگان گشت ۲- زندگانی کرد ۳- خفت بود ۴- گمزد ۵- آب

۶- ملک ۷- عسکر ۸- نام رودهای در زنجان ۹- مرغی که از پرستش بخت

تستوه ایرانیاں سپید ۱۰- هجوع ۱۱- طبل بزرگ ۱۲- بزرگان

بدن انسان

بدن انسان از گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی درست شده است

روی بدن از پوست پوشیده شده است

پوست دارای سوراخهای بسیار کوچکی است که از آنها عرق بیرون میآید.

این سوراخها را مسامات میگویند.

رگ لوله باریکی است که خون در آن گردش میکند

خون از قلب بیرون میآید و قلب بر میگردد

قلب در طرف چپ سینه قرار دارد

رگ برد و قسم است شریان و ورید

شریان رگی است که خون را از قلب تمام بدن میرساند

شریان بزرگ را شاه رگ میگویند

شریان بزرگ از قلب بیرون میآید و شاخه شاخه میشود و از آنها شریان های کوچک

عشب میگردد

خون بوسیده شرماینها در تمام بدن جبریان پیدا میکند
و در پدرگی است که خون را بقلب برگرداند

۱- پیر ابروی عصب گویند

پند و امثال

چو پانِ خان بدتر از گرگ است

از مغانِ مور پایِ ملخ است

از تنگابِ خالی دو نفر میترسند

باد آورده را باد میبرد

اسبِ نجیب را یک تازیانه بس است

تا جای ندانی پای منبر

چاه کن همیشه تیر چاه است

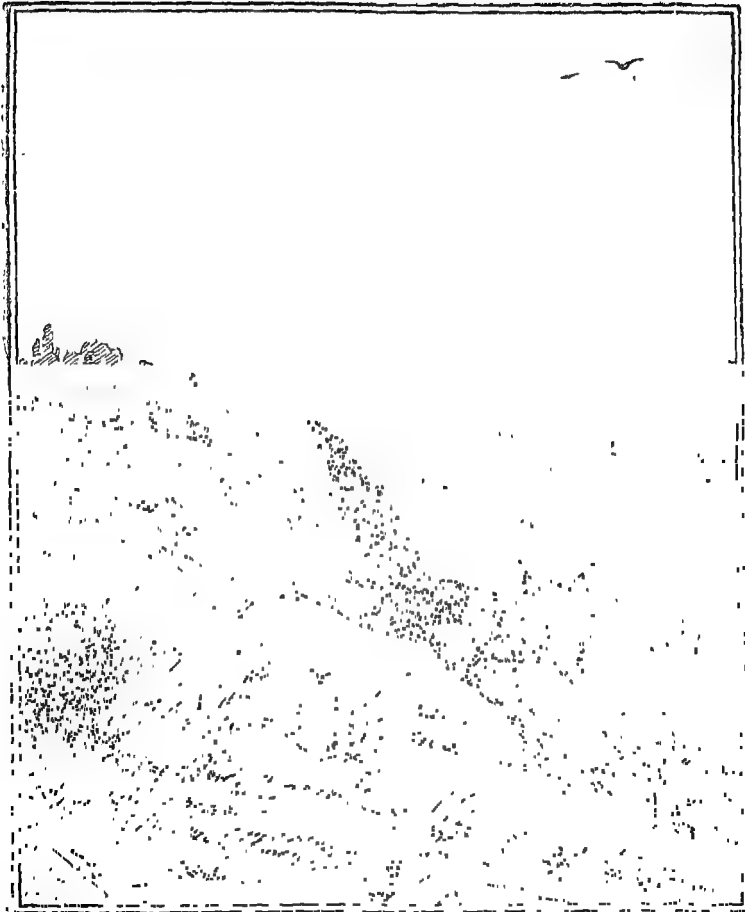
آنوشیروان معلم

گویند آنوشیروان را در کودکی معلمی داشتند بود روزی معلم بی تقصیر او را بسیار زد
 آنوشیروان از اینکار بسیار خشمگین شد که معلم را در دل گرفت چون بر تبه سلطنت رسید
 روزی آن معلم را بنخواست و از او پرسید زمانی که تعلیم من سپردی ختی چرا بگناه مرا
 بزدی و بدان ختی بیا ز روی گفت ای ملک چون امید داشتم که بعد از پدر پادشاهی
 رسی خواستم ظلم و چشیده باشی تا در ایام سلطنت بظلم اقدام نمائی و بشو عدل
 و شفقت با مردم رفتار کنی

آنوشیروان چون این سخن شنید او را تحمیل بسیار فرمود و خلعت و تیش از زانی

داشت

خروس و روباه



روباهی از نزدیک دهی میگذشت خروسی را دید که دانه برمی چسبند پیش رفته
مسلم که دوزبان تملق کشود و گفت پدرت خروسی بسیار خوش آواز بود من
هر وقت از اینجا میگذشتم و آواز او را می شنیدم خوشدل میشدم

خروس گفت من هم در آواز کمتر از پدرم نیستم و به عادت خروسان چشهای
خود را بسته بالها را برهم زده و بنای خواندن گذارد و روباه فرصت را غنیمت
شموده بجهت او را برگرفت گلهای ده خورشیدند و روباه را دنبال کردند
خروس بر روباه گفت اگر میخواهی از دست سگها رهایی یابی فریاد کن و بگو
خروسی که من گرفته ام زده شکانیست از ده دیگر است و روباه فریب نخورد
همینکه دهان خود را برای فریاد باز کرد خروس پرید

روباہ از روی حسرت نگاہی بخروس کرد و گفت لعنت بر آن دهانی که
بیوقع باز شود خروس گفت لعنت بر چشمی که بیوقع بسته شود

خدا کن ز آنچه دشمن گوید آن کن که بر زانوزنی دست نغابن^۳
گمت راهی نماید راست چون تیر از او برگرد و راه دست چگیر

۶- چالوسی ۲- تبرس ۳- زیان و ضرر

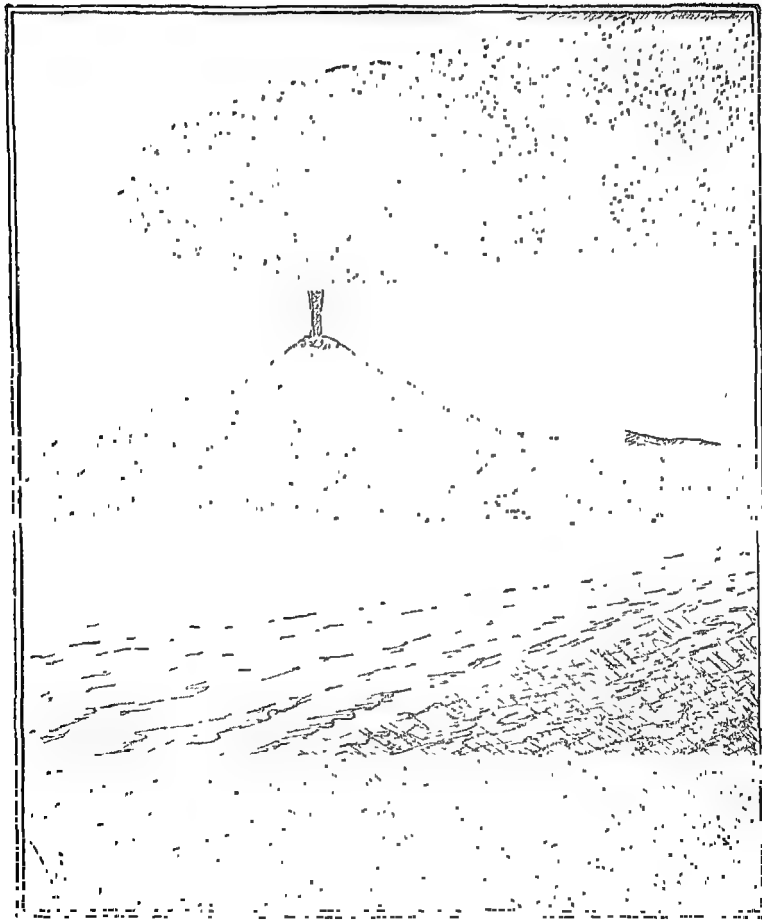
نیکوکاری

نباشد همی نیک و بد پایدار همان به که نیک بی بویا و کاب
هر آنکس که اندیشه بد کند بفسر جام بد با تن خود کند
بپاداش نیکی بیایی بهشت خاک آنکه جز تخم نیکی نکشت
از شایسته زردی

راستی

به از راستی در جهان پیوست ز کثرتی تبریح اندیشه نیست
فردوسی

کوه آتش فشان



معلوم است بچپک از شما کوه آتش فشان اندیده اید اما کوزه آتش بازی را
تا شما کرده اید که چگونه از سر آن آتش بیرون میجید پنجمان از قلعه بعضی کوهها
آتش و سنگ مواد که اخته بیرون میآید

سبب آتش فشان کوه ها آن است که در درون زمین موادی هست که از شدت
حرارت که اخته و ذوب شده است آن مواد که اخته از هر جا رخنه پیدا کرد
خارج میشود

کوه دماوند در قدیم آتش فشان بوده اکنون خاموش است اما گاهی بخار و
دود از دانه آن بیرون میآید

حکایت

یکی بر سر شاخ ^(۱) بن میسرید خداوند ^(۲) بستان نظر کرد و دید



یگفتا که این مرد بد میکند نه بر کسی که بر نفس خود میکند

بعضم و تنفس

بعضم غذا پس از این که در دهان جویده و نرم شد از راه حلق و مری که آنرا گلو سرخ نیز میگویند وارد معده میشود

معده مانند کینه است که از یک طرف بگلو سرخ و از طرف دیگر بروده های متصل است غذا پس از آنکه از معده گذشت بروده میرود

تنفس انسان از بینی و دهان و مسامات بدن تنفس میکند هوا از دهان و بینی و ناهمی میگذرد و داخل ریه میشود

انسان دوریه دارد یکی در سمت راست و دیگر در سمت چپ بهنگام تنفس از هوا پر و خالی میشود

پوست بدن باید همیشه پاک باشد تا بتوانیم از مسامات آن تنفس کنیم

بَهْت

بَهْت اگر پایَه نَزائی کند پَشَه بی بال بُهتائی کند
بَهْت اگر سلسله خُشبان شود مور تواند که سِلِکَن شود

از خلد برین دُش باغی

بَهْت بلند دار که مردانِ دُرگا از بَهْت بلند بجائی رسیده اند

حافظ

بهر کاری که بَهْت بسته گردد اگر خاری بود کُده شسته گردد

بچوگانِ بَهْت توان بردگوی

۱- رتبه و درجه ۲- فرودن یعنی زاد کردن ۳- نام مرغی است شوره ۴- رشته و زنجیر ۵- پیچید

۶- پادشاه و پسران او که بَهْت با و مردن است ۷- دستمال

پند و اندرز

بدونیک چون هر دمی بگذرند	یمان به که نامت به نیکی برند
گیرم پدر تو بود فاضل	از فضل پدر تو را چه حاصل
مروت نباشد بدی با کسی	کز ونیکوئی دیده باشی بسی
نه بر آدمیزاده از دد ^(۱) است	که دد را دمی زاده ^(۲) است
آمی با ابلیس آدم رو که هست	بس ببردستی نباید داد و ست
دوستی با مردم دانا نکوبست	دشمن دانا به از نادان دوست
آنچه در آینه جوان بیند	پیر در خشت خام آن بیند
گف بر آن آدمی شرف دارد	که دل مردمان بسیار دارد
میان دو کس جنگ چون آتش است	سخن چین بد بخت هیزم کش است
مزن بی مائل بگفتار دم	نگو گو اگر دیر گوئی چه غم

فلزی است عمده

آهن و پولاد و مس

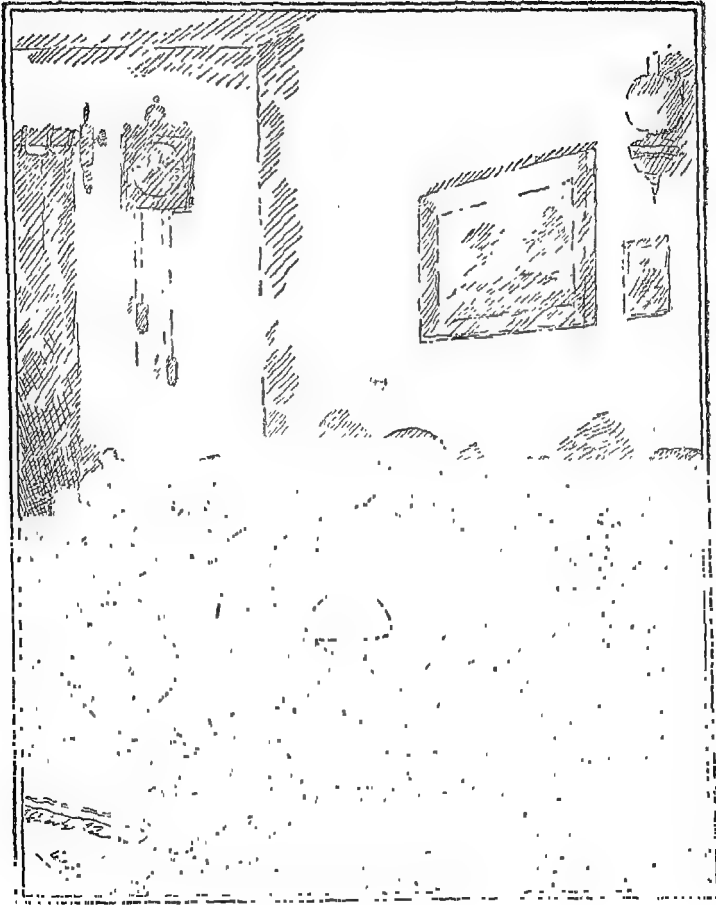
آهن فلزی است سخت و تیره رنگ که از معدن استخراج میشود و از آن میل و چکش
و قفل و تبر و مانند آن میسازند

در فغانستان معدن آهن بسیار است هر سال مقدار زیادی آهن از معدن آنجا بیرون میآورند
در بعض نقاط ایران معدن آهن یافت میشود

پولاد از آهن سخت تر است آنرا برای ساختن کار و شمشیر و غیره بکار میبرند
مس فلزی است سرخ رنگ که آنرا مانند آهن از معدن بیرون میآورند از مس
دیگ و کاسه و بشقاب و قاشق و پنیرهای دیگر میسازند

خرف مس را با قلع میزنند که ترشی در آن اثر نکند و رنگ نزنند
رنگ مس سبز رنگ و زبر است در ایران معدن مس بسیار است از همه
مهمتر معدن مس سبزوار و زنجان و کرمان و آذربایجان است

سحر ماه رمضان



داود ده ساله بود چون خواهرانش وزه میگرفتند او هم هوس کرد روزی بگیرد
 همه اهل خانه سحر بر بنیاستند سواد را آتش میگردانند و گدازه اطاق غلغل
 میجویشد هوا هم قدری سرد بود انسان از آتش سواد و بخار آن بدش نمی آ
 بچه ها دور سواد جمع میشوند مادرشان پاپی سواد و منی نشست بر کد ام یک فغان
 چای میداد که خواب از سرشان برود بعد سحر میخوردند و مشغول دعای سحر میشدند
 اینجا میدان میدان داود بود که دعای سحر را از بر داشت داود دعا را بلند
 میخواند دیگران با او هم آواز میشدند نزدیک اذان صبح همه یکبار دیگر آب میخوردند
 و نیت میکردند بعد از اذان نماز میخواندند بزرگتران مشغول خواندن قرآن و دعایشند
 و بچه ها میخوابیدند

حکایت

چهار نفر نماز میخواندند یکی از ایشان سخن گفت و دیگری ^(۱)علا متش کرد که سخن گفتی و نمازت باطل شد سومی بخندید و گفت نماز هر دو شست که سخن گفتید چهارمی گفت خدا را شکر که من هیچ نگفتم

از پیشانی تا آلت تناسلی شده است

جای پای شیر

صیادی در جنگل هیزم سنگی را دید و از او پرسید آیا میتوانی جای پای شیر را بمن نشان دهی تا او را شکار کنم هیزم سنگن جواب داد من در این نزدیکی شیری دیدم شتاب کن الان با او میرسی صیاد بیچاره زنگش پریده بر خود لرزید و گفت من جای پای شیر را میخواستم

نه خود او را

حکایت

«با خواری از نزد بانی فتاد
 پسر تپه روزی گریستن گرفت
 بخواب اندرش دید و پرسید چال
 بگفت ای پسر قصه بر من بخوان
 شنیدم که هم در نفس جان بداد
 دیگر با حریفان نشستن گرفت
 که چون رشتی از شتر و شتر و سوال
 بدو زرخ در افتاد هم از نزد بان

در دهستان مهدی

۱ - راجع کسی است که یول تپه ۴۰ باغ پس گیرد ۲ - دوم ۳ - گریه کردن ۴ - دشمنی سخت یافتن

۵ - زنده گردیدن جمع شدن مردم در قیامت برای سوال و حساب

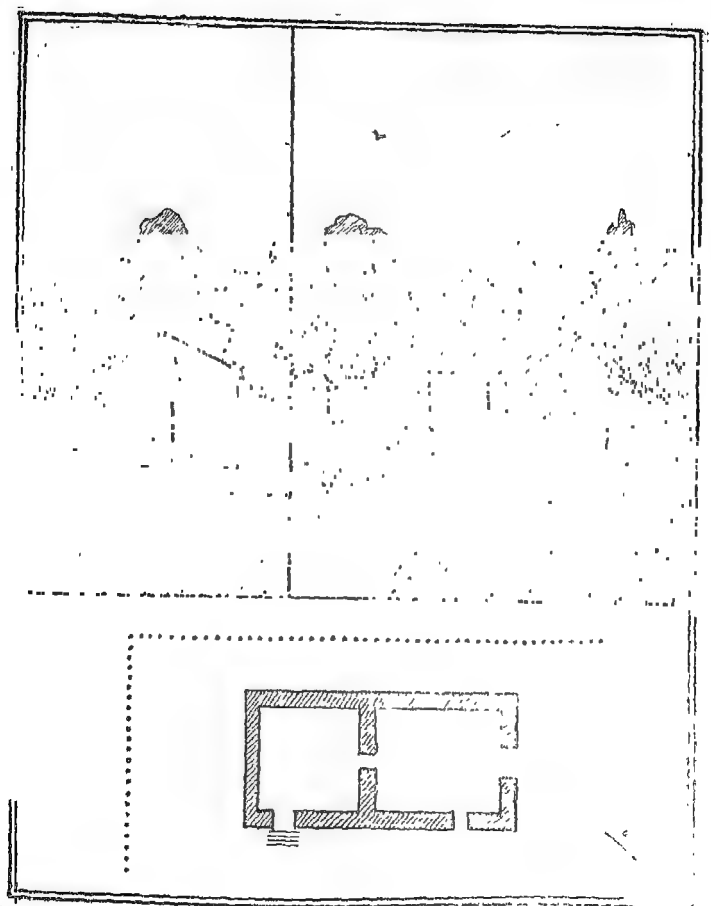
پند و امثال

یار خوب را روز بد باید شناخت

یک دست بی صداست

انصاف نصف دین است

دورنما و نقش خانه



اگر خانه یا چیز دیگر را از دور ببینیم و تصویر آنرا چنانکه دیده میشود در روی کاغذ بکشیم
تصویر را دور نما گویند

در این صفحه تصویر خانه است که دو دیوار و یک طرف شیروانی آن دیده میشود اینجا
یک در و دو پنجره دارد و طرف چپ اطاق کوچکی است که پهلوی دیوار آن پله چوبی
پیدا است در و طرف خانه زده کشیده اند پشت زده ها درخت کاشته اند
تصویری دیگر نیز در این صفحه می بینید این دورنمای همان خانه است که از روبرو
کشیده اند و بدین جهت جز یک طرف آن دیده نمیشود

مسافران وقتی میخواهند خانه بسازند پیش از شروع بکار بجای اینکه تصویر خانه را بکشند
تخل دیوارهای خانه را روی صفحه کاغذی رسم میکنند و آنرا نقشه خانه میگویند
این صفحه نقشه خانه را بهم کشیده ایم خطهای سیاه بین دیوارها و
نقطه های سیاه جای زده ها است

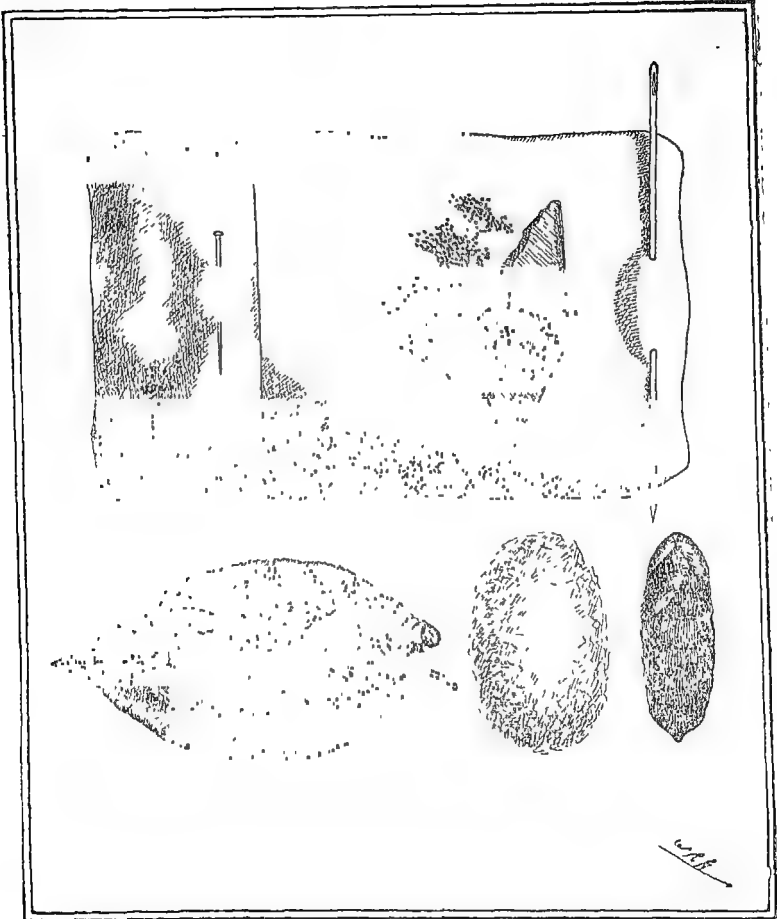
حکایت

گروهی از حکماء در بارگاه کسری مصطفی بنی گفتند بود ز جبر که مستر ایشان بود خاموش
 بود سوآل کردندش که با ما در این بحث چرا سخن نگویی گفت وزیران بر شمال ایستادند
 و طبیب دارند بدگریم چون می‌نم که رأی شما بر صواب است مرا بر سر آن سخن گفتن حکمت باشد
 چو کاری بنفیض من بر آید^(۱) مراد وی سخن گفتن نشاید
 و گر بینم که با بنیا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است^(۲)
 از باب اول داستان سدی

۱ - دانشندان ۲ - قبح انشیران پادشاه ساسانی ۳ - بزرگتر ۴ - گفتند ۵ - بجا

۶ - راست و درست ۷ - زیاد گوئی ۸ - بجز باید ۹ - کورا

کرم ابریشم



کرم ابریشم نخست در چین بوده است و از چین آنرا بمالاک دیگر برده اند
در فصل بهار کرم ابریشم از تخم بیرون میآید و آن هنگام برگ درخت قوت را
نزدیک او میریزند کرم ابریشم برگ قوت را میخورد و رفته رفته بزرگ میشود پس از آنکه
بزرگ شد تاری دور خود می تند آن پسیله گویند
پسیله کرم ابریشم اشکال مختلف دارد و رنگ آن سفید یا زرد است و رنگ کلی
و نفش کم رنگ هم دیده شده است
پسیله را با بنجار آب حرارت میدهند تا کرم آن میرد بعد پسیله را در آب جوش می بینند
و تا آنرا از هم باز میکنند و میبندند و از آن پارچه ابریشمی میبافند
پارچه ابریشمی از همه پارچه لطیف تر است
در مملکت ایران مخصوصاً در گیلان و مازندران و خراسان ابریشم عمل میآید
ابریشم مال التجاره سبک و وزن گرانهای است

چو استاده دست افتاده گیر

بزارید وقتی زنی پیش شوی ^(۳)	که دیگر خندان ز بقال ^(۴) کوئی
ببازار گندم فروشان گری ^(۵)	که این جو فروشت و گندم نمی
بدله اری آمد صاحب نیاز	بزنگفت ای روشنائی بباز
بایستد ما طلبه اینجا گرفت	نه مردی بود نفع از او گرفت
ره نیکردان آزاده گیر	چو استاده دست افتاده گیر

بهستان سدی

۱- زاری کرد ۲- شرب ۳- محله ۴- برو ۵- منی عبارت این است که ای پادشاه صبر کن

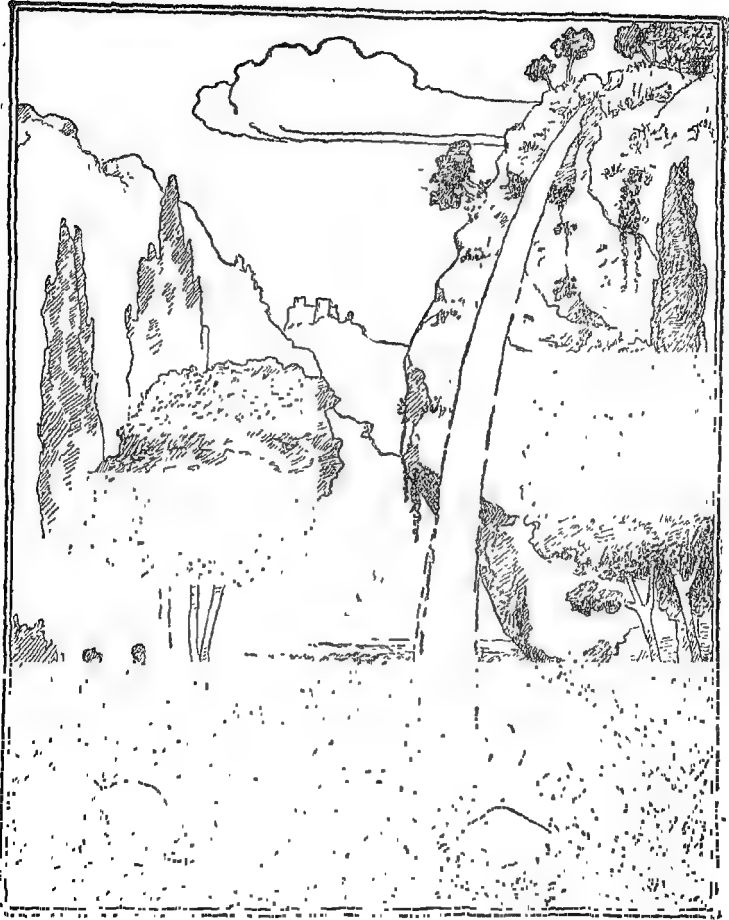
۶ - و کان

پند و امثال

حرف حساب یک کلمه است

چشم بنیابتر از سیصد عصا

آبشار



جانی را که آب از بلندی به پستی میریزد آبشار گویند .
آبشارهای بزرگ در کوستان است
آبشار هر کجا باشد بر صفا و طراوت آنجا میافسند
در پس قلعه که نزدیک طهران است آبشار با صفا میباشند و مردم تهر آن
تابستان برای گردش و تفریح تماشای آن میروند
بلندی بعضی آبشارها زیاد است
بزرگترین آبشارهای روی زمین آبشار نیلگای است که در امریکا میباشند



کیکاوس

از سده یکم

پس از مرگ کیتیا دپرش کیکاوس بجای او نشست

چو کاوس گرفت گاه پدر مرا و ارجهان بنده شد سرسبز
 چنین گفت کاندز جهان شاه کیت گذشته زمن در خورگاه کیت
 گویند یک روز که وی نزد کیکاوس بودند یکی از آنها زبان بوصف نازندان شود
 و گفت

که ما زندان شاه را یاد باد همیشه برو بومش آباد باد
 که در بوستانش همیشه گل است زمینش پر از لاله و سنبل است
 هوا خوشگوار و زمین پر لکار نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
 نوازنده نبل باغ اندرون گرازنده آهو^(۱) براغ اندرون^(۲)
 دی و آذر و بهمن و فروردین همیشه پر از لاله سینی زمین
 کیکاوس چون این وصف بشنید بگریختن آن دیار گشت و با سپاهی گران^(۳)

بدان سومی رفت با مردم آن لایت در جنگ شد ولی از این شکر کشی سودی نبرد
 سنگت خورد و با تنی چند از سران پناه بدست دشمن گرفتار گردید چون رستم این
 خبر شنید سبوی باز در آن شتافت در راه با شیر و ارد و با وزن جادو گردید و آن
 جنگیده و آنهارا بکشت همینکه باز در آن رسید کیکاوس و بسمرا هانش از بند
 رهایی داد

کیکاوس از فرزندی جوانمرد و دلاور بود که سیاهوش نام داشت سخن چینیان از
 او نزد پدر بدگونی کردند کیکاوس بر او خشم گرفت سیاهوش دل آزرده شد و بتوران
 نزد افراسیاب رفت افراسیاب دختر خویش فرگیس ابوی داد
 برادر افراسیاب بر سیاهوش رشک برد و بنای قتل آنگزنی گذاشت تا افراسیاب
 سیاهوش را بگناه بکشت

اشاره رستم به فرود آمدن

۱- نخت ۲- شایسته و لایق ۳- ستایش ۴- مرز بین ۵- نقش ۶- خواننده

۷- فراموش ۸- در غار و محراب ۹- تخت فرودین ۱۰- سیاهوش

حکایت

جوانی سه از رایِ مادر بُنافت ^(۱)	دل در دندش با ز بُنافت ^(۳)
چو بیچاره شیشش آورد ^(۴) مهد	که ای سِت مهر فراموش ^(۵) عهد ^(۶)
نه گریان و در مانده بود تی و نرد ^(۷)	که شبها ز دست تو خواهم نبرد
نه در مهد نیر و تی و حالت نبود	مگس اندن از خود مجالست نبود
تو آن کودکی از گس ^(۸) رنج ^(۹)	که امروز سالار و ^(۱۰) سمرنبه ^(۱۱)
بجانی شوی باز در قصه ^(۱۲) گور	که نتوانی از خوشتن دفع ^(۱۳) مور

از بوستان سعدی

۱- پچید ۲- تش ۳- بوزایند ۴- گاهواره ۵- محبت ۶- پیمان ۷- حاجنه ۸- قوت

۹- آزاده ۱۰- بزرگ ۱۱- پرتوتنی پاک ۱۲- تر ۱۳- راندن

حکایت

یکی از بزرگان نزد انوشیروان شفاعت گناهکاری را کرد انوشیروان گفت
گناه او بزرگ است گفت من هم گناه بزرگ را شفاعت میکنم چه از گناه تو
میتوان درگذشت انوشیروان خوش آمد و شفاعت او را قبول کرد و آن

گناهکار را بخشید از آن محسنی نفسی شد بهشت

پند و امثال

آبی که آبرو بسود در گلو میریز
او از دهل شنیدن از دور خوش است
توبه کرک مرگ است
با خدا باش و پادشاهی کن
بوی گل از آنکه جویم از گلاب
اگر نیستی باید شویار

طلا

طلا که آن از نرینه کونیند غلری کیاب و گرانهاست
از طلا پول سکه میزنند و اسباب زینت میسازند
بسیار دیده شده که پول اسباب طلا قرنهای بدون تغیر در زیر خاک مانده است
چونکه آب هوا طلا را فاسد نمیکند
طلا را از معدن بیرون میآورند در بعض نقاط ریزه طلا در خاک یافت میشود
مردم خاک را میشویند و طلا را از آن جدا میکنند
در ملک ایران خاک طلا در فارس و کرمان و همدان و عراق یافت میشود کوه
در بیت فرسنگی دامنغان معروف است
چون طلا نرم است هنگامی که بخواهند از آن چیزی بسازند قدری مس باقیره داخل
ان میکنند تا سخت شود . پول طلا اندکی مس داخل دارد

پند و اندرز

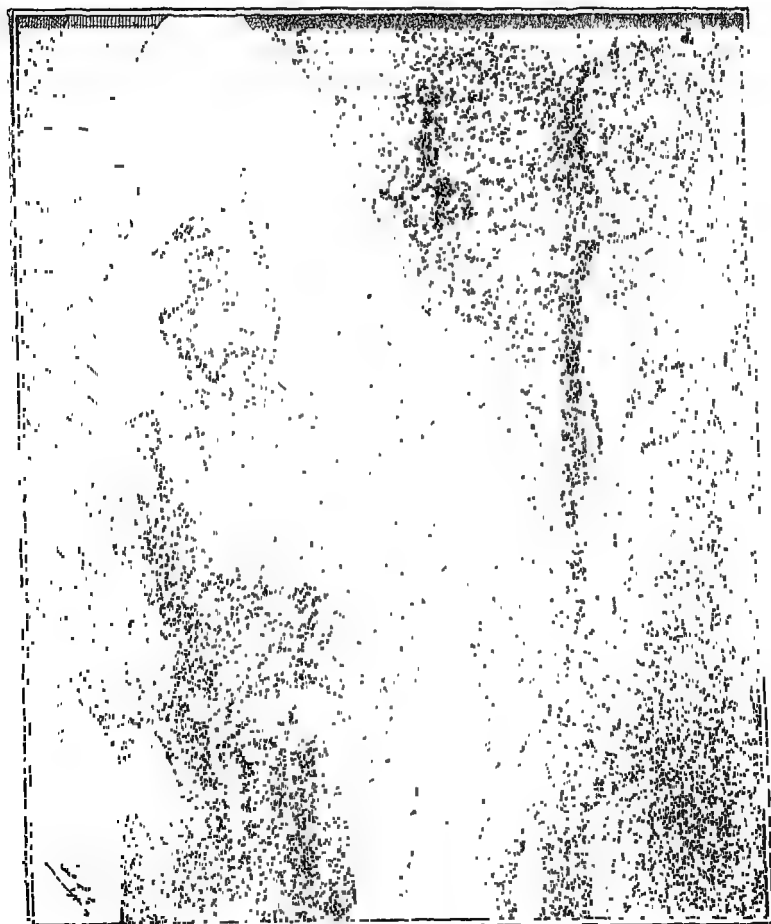
همان کرد و گردیدن ماه و مه ^(۴)	خراامیدن لاجوردی سپهر ^(۳)
سراپرده این چنین سرسری است ^(۵)	پسندار کنهر باز گیری است
سزاوار تصدیق و تحسین بود ^{نکته}	منحن گرچه هر خطه شیرین بود
که حلوا چو یکبار خور و ندبس	چو یکبار گفتی مگو باز پس
با هنر تر ز خلق دانی کیست ^{نکته}	ز آدم روی بد همه دانی هست
آنکه با دشمنان تواند زیست ^{ترکیبانی}	آنکه با دوستان تواند خست
دامان طلب ز دوست مگذار	مباش بجد و جد در کار ^(۷)
گر جد کنی بدست آید	هر چیز که دل بدان گراید ^(۹)

صلوات علی تحسینی

۱- گردش ۲- رنگ ۳- آسمان ۴- خورشید ۵- پیروز ۶- خواروی ۷- کوشش

۸- جستجو ۹- میل کند

سحر خیز نباش تا کامروا باشی



بوزجهر سر بامداد که بخدمت انوشیروان میرفت می گفت سحر خیز باش تا کامروا باشی
 انوشیروان این سخن را سر زنی می پنداشت و دل تنگ میشد روزی بغلامان خود
 فرمود سحر گاهان ما شناس در راه بوزجهر بایستید و بی آسیب جامه از تن او
 بیرون آرید سحر گاه غلامان راه بر بوزجهر بستند و جامه از تن او در آوردند
 بوزجهر بخانه بازگشت جامه دیگر پوشید و آن روز ناچار اندکی دیرتر بخدمت رسید
 انوشیروان پرسید موجب دیر آمدن چیست گفت می آمدم در راه تنی چند بمن رسیدند
 جامه مرا کنند و برون ناچار بخانه بازگشتم و جامه دیگر پوشیدم
 انوشیروان گفت هر بامداد مرا نصیحت میکردی که سحر خیز باش تا کامروا باشی امروز
 این آفت تو از سحر خیزی رسید بوزجهر جواب داد سحر خیز کسانی بودند که پیش
 از من برخاستند و کامروا شدند .

از زبان زنتی شده است

حکایت

بچین پندیش پری مرد بهیار	که مار از حقیقت گن خبردار
جوابش داد آن سر طریقت ^(۱)	که ده چیز است در معنی حقیقت
«گویم با تو گرنیکو نیوشی ^(۲) »	یکی کم گفتن است و نه خموشی
چو پشه تا یکی در جوشش باشی	که دریا گردی از خاموشش باشی

شیخ عطار

۱. ام حکایات دلبها ۲ - مراد از بهات ۳ - پوشیدن بنی شیندن است

پند و انشال

مار در ادل سورد و ای را دامن
از بک گل بهار نمی شود
آدم خوش معامله شریک مال مردم است
دزد همیشه گرسنه است



شیر در چغل های آسیا و آفریقا زندگی میکند
 زورمندی شیر چندان است که میتواند اسی را بیک ضرب دست خرد کند
 انسان در پنج شیر مانند موش در چنگال گربه ناتوان و زبون است
 شیر شباهت بسیار بگربه دارد

چون چنگالهای شیر زیر پنجه های نرم او پنهان است هنگام راه رفتن صدای یای او
 شنیده نمی شود

شیر دندانه های برنده دارد که طعمه خود را با آن پاره پاره میکند
 ببر و پلنگ مانند شیر شباهت بگربه دارند ولی از شیر وحشی ترند شیر را ممکن است
 چنان رام کرد که هیچ کس آسیب نرساند و فرمان شیر بان را ببرد ولی ببر و پلنگ
 بنحی رام و مطیع میشوند

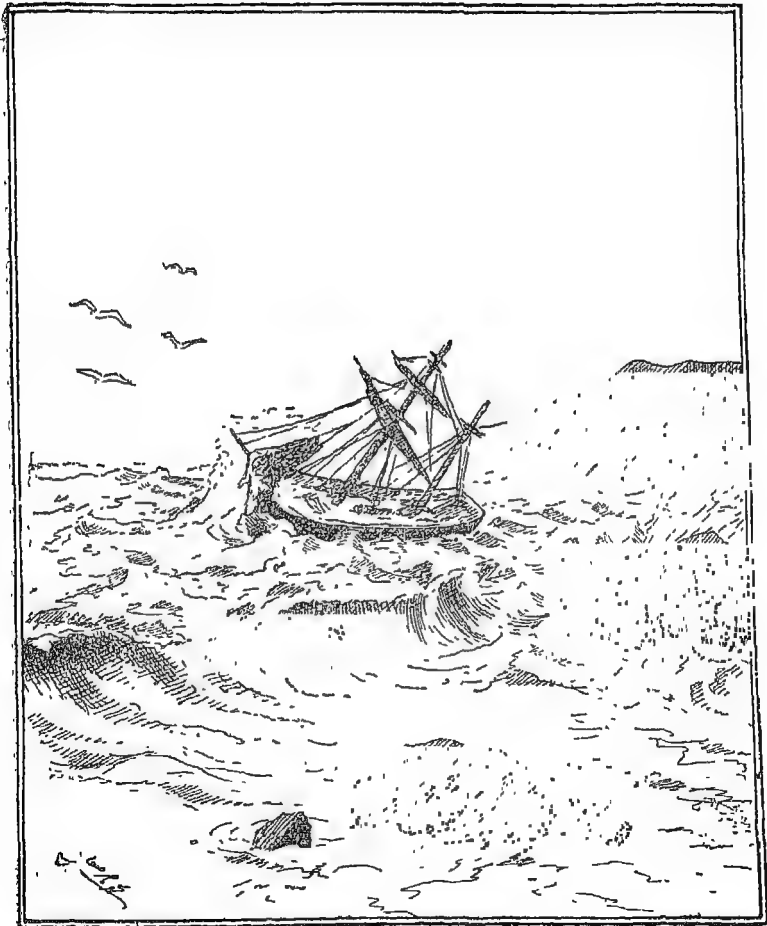
شیر آفریقا دارای یالهای انبوه^{۱۳۰} میباشد که دور گردن و روی شانۀ او را میپوشانند

شیرِ سرِ بسیارِ بزرگ و میانِ لاغردارد ^(۵) جبه شیر باندازه گداست
 شیرِ بگامِ خشمِ چهره و خشت انگیزی پیدا میکند یا لهای او اطرافِ صورتش ایستد
 چشانش مانند آتشِ سُرخ می شود دندان و چنگالِ خود را نشان میدهد دهنش را سخت
 میجند باندا چنان میغیرد که نعره او از راه دور شنیده میشود
 شیرِ ماده یال ندارد و از شیرِ کوچکتر است ولی در زندگی او کمتر از شیرِ زنیست
 مخصوصاً وقتی که به بچه های او حمله کنند
 در پیشه های ایران سابقاً شیر بود حالا هم شاید باشد

۱ - بجای ۲ - فرمانبردار ۳ - پر و بسیار ۴ - مکر ۵ - تنه



طوفان



د فصل بهار و پائیز^۱ گاه بگاه ابرهای تیره آسمان را فرا میگیرد بادهای تند
میوزد گرد و غبار هوا را تیره و تاریک میکند این انقلاب هوا را طوفان مینامند
طوفان اگر شدت کند درختهای کهن از ریخ بر میخند خانه ها را خراب میکند
طوفان در دریا بسیار سگین^۲ است

هنگامی که دریا طوفانی شود موجهای عظیم^۳ از هر سو جنبش در آمده بلند می پست^۴ می
هولناک در میان آب پدیدار میگردد و گردابهای ژرف پیدا میشود
کشتی بانان از بیم غرق کشتی های خود را بطرف ساحل میرانند و خیلج های آرام پناه
میسرند

مرفان دریانی^۵ که طوفان را از پیش در میانند و برای اینکه آسیبی نبینند
بخشکی میروند

۱- خزان ۲- ترسناک ۳- بزرگ ۴- عین و گود ۵- پیداشدن

حساب بدنیار بخش بخیر

دو نفر برای گرفتن اعانه بدر خانه شخصی رفتند از پشت در آواز صاحبخانه را شنیدند که بپایک بلند بخند متحار خود میگفت چوب کبریت را چرا دور انداختی میبایست آنرا نگاهداری شاید روزی بکار آید

آندو نفس بهم نگاه کرده گفتند نزد چه کسی آمده ایم این مرد که برای یک چوب کبریت اینگونه سختگیری میکند هرگز اعانه نخواهد داد در این اثنا صاحبخانه در را باز کرد پرسید چه میخواهید مقصود خود را بآو گفتند وی بید رنگ بدرون خانه رفت و هزار تومان پول آورده بآنها داد آندو نفر بسیار تعجب کرده از او پرسیدند شما که از چوب کبریت نمیکدريد چگونه از همنه ار تومان گذشتید

صاحبخانه گفت من اگر آن گونه صرفه جوئی نکنم اینگونه بدل و بخشش همنه توانم کرد

کیخسرو (سعدیان)

کیخسرو پسر سیاوش پس از گشته شدن پدر بدینا آمد و چندین سال در کرستان
بزیست تا اینکه از ایران فرستاده بختجوی اورقه اورا با مادرش فرنگیس پیرا
تزوکیا و س آورد

کیخسرو پس از جدش کیکاوس پادشاه شد

جهاندار گشت و شهنشاه گشت ملک شمت و آسمان جا به گشت

بیاوم نهم قلعه مینوی شد آوازه نام کیخسروی

ترا دازد و سودا داشت آن نیک پل ز افراسیاب زکاوس کی

کیخسرو در زمان جدش کیکاوس بنو نخواستی پدر چندین بار با افراسیاب جنگ
کرد و سرانجام افراسیاب در دست لشکر ایران گرفتار و فرمان کیخسرو گشته شد
کیخسرو در حیات خود تاج و تخت را به لهراسب که یکی از نواده های کتیباد بود و گداز
کرده خود از سلطنت کناره گرفت

اشعار تاریخ مخم نقل شده است

راستی

از بهیغم رستی اگر راستی از بجای انقی بگم و مگاشتی^(۱)
 نیکتر از راستی آن نوش یافت^(۲) گل ز بجای خار در آغوش یافت^(۳)
 نظامی

هـ

مگر از طریق هـنر بخود کسی بر کس برتری^(۴)
 هـنر مند را پایه بالا بود ز بهر پایگاه بی که والا بود^(۵)
 نظامی

بدی

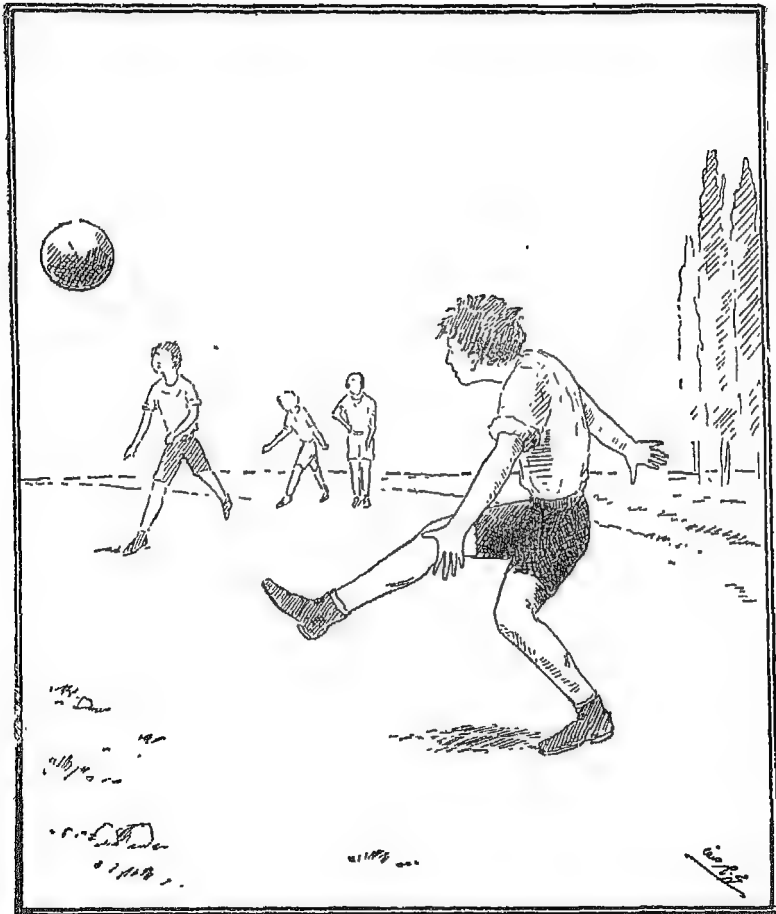
که واجب شد طبیعت را مکافات^(۶) چو بد کردی مباش این زافات^(۷)
 که ز در جان موری مرغی راه^(۸) چشم خویش دیدم در گدازگاه
 که مرغ دیگر آمد کار او ساخت^(۹) هنوز از صید متعارش نپرداخت^(۱۰)
 نظامی

۱- نقصان ۲- نجات یافتی ۳- نخل ۴- شهید ۵- راه ۶- بند ۷- بلا ۸- پادشاه و سزا ۹-

۱۰- فارغ نشده بود ۱۱- راه بر جان زدن کنایه از هلاک کردن است

بازی وگرددش

علاءالدین



و نهان اگر تمام روز را کار کند و هیچ آسایش نداشته باشد باز در آن زمان رنجور
و ناتوان شده از کار خواهد افتاد

پس برای اینکه تندرست باشیم باید هر روز یک یا دو ساعت ورزش کنیم
بهترین ورزشها برای اطفال خردسال گردش در هوای آزاد است
بازیهای که خطری در آن نباشد مانند گردش مفید است

کسانی که بیشتر روز در اطاقهای در بسته و تاریک بسر میبرند یا در یک جا
نشسته هیچ حرکت ننمایند همیشه زرد رنگ و لاغرند اما مردمانی که در فضای باز
در روشن کار میکنند پیوسته با نشاط و تندرست میباشند

اطفال خوب جز با همسالان مقول و با ادب بگردش نمیروند و از بازی کردن
با بچه های بی ادب و شرور پرهیز میکنند

عسل

عسل خوراکی است بسیار لذیذ و شیرین

زنبور عسل روی گلها می نشیند و شیره آنها را می مکد بعد بکند و می رود و از آن شیر عسل
درست میکنند

عسل که در کند و می باشد مقداری موم مخلوط دارد و غالباً زرد رنگ است

عسل آب کرده یا مُصَفّا عسلی است که موش را گرفته باشند

عسل غذای زنبور است که مقداری از آنرا می خورد و مقدار زیاد کند و برای مست

ذخیره میکند ما آن عسل ذخیره شده را برداشته بمصرف می رسانیم

هر کند و ممکن عده بسیاری زنبور است

زنبور های هر کند و یک شاه دارند شاه از سایر زنبورها درشت تر و زیاده تر می باشد

بر در هر کند و دو زنبور عسل استاده می گذارند زنبور یگانه بکند و رود و همچنین اگر زنبوری

شیره گل بد بونی را یکیده باشد آن دو زنبور پاسبان او را می گذارند داخل شود

نصیاح

گستاخ سخن مباحش باکس ^(۱)	تاخذ رخطا نخواهی از پس ^(۲)
کاری که صلاح دولت تست	در جستن آن غنا کن ^(۳) تست
رأی تو اگر چه هست ^(۴) ستوار	رأی دیگران زدست ^(۵) گذار
از هر چه طلب کنی شب و روز	بیش از همه نیکبامی اندوز ^(۶)
نویسد شوز چاره جستن	کز دانه گفست ^(۷) نیست رستن ^(۸)
در نو میدی بسی امید است	پایان شب سیه سپید است ^(۹)
گر صبر کنی بصبر بی شک	دولت تو آید اندک اندک

نظامی

۱- دیر- تند- بی ادب- ۲- پزیش- ۳- غناست کردن بخاری از تو بای کردن در کار است- ۴- محکم

۵- ذخیره کن- ۶- عجب- ۷- رویدن و بزرگ شدن- ۸- آتش و انجام

حواشی پنجاه

پانچ حس داریم

اول باصره (بینائی) باین حس همه چیز از راه چشم می بینیم

دوم سامعه (شنوائی) باین حس هر آوازی را از راه گوش می شنویم

سوم شامه (بویدن) باین حس بوها را از راه بینی می بینیم

چهارم ذائقه (چشیدن) باین حس مزه چیزها را بوسیله زبان می چشیم

پنجم لامسه (پسودن) باین حس از سردی و گرمی و درشتی و نرمی چیزها

آگاه می شویم

حس لامسه در همه جای بدن هست مخصوصاً در سر انگشتها

این پنج حس را حواس پنجگانه میگویند

شیراز

خداوند انگهدار از زوالش ^(۱)	خوشا شیراز و وضعِ بیتالش ^(۱۱)
که عسکر خرمی بخشد ز لالش ^(۲)	زر کن آباد ماصد لوحش ^(۳) الله
عیر آینه میاید ^(۸) شمالش ^(۸)	میان جعفر آباد و ^(۷) مصلی
بجوی از مردم صاحب کمالش ^(۱۲)	شیراز آبی و فیض روح قدسی ^(۱۱)

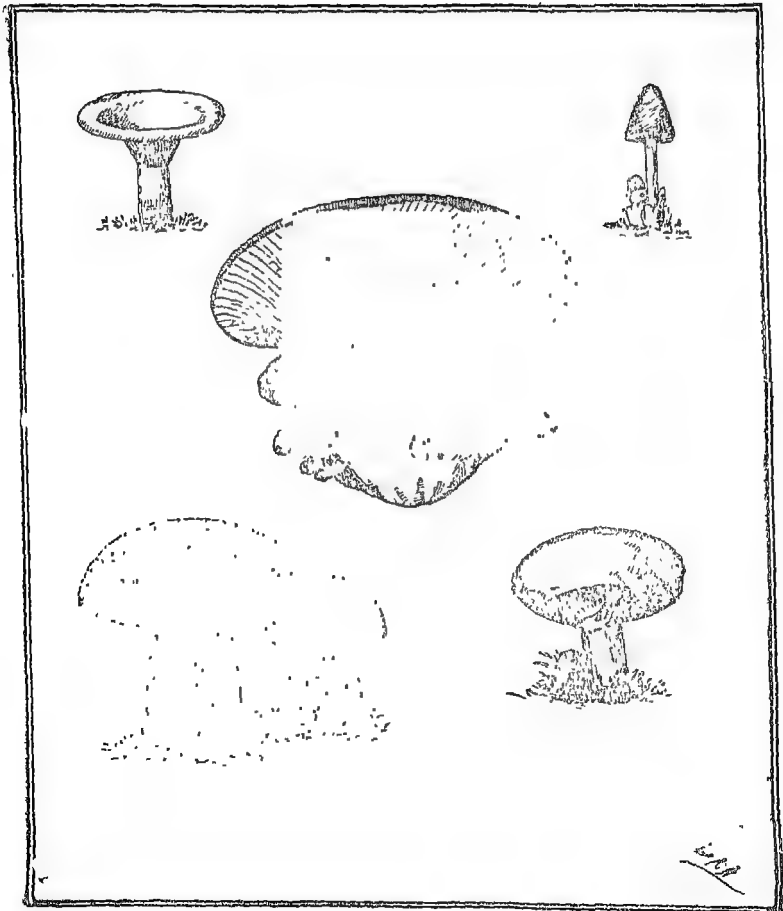
ماظ

۱- بیاند ۲- نیستی نابودی ۳- نام سرآبی است در شیراز ۴- کلاست که در مقام تجدد تحسین گفته میشود ۵-

نام کیانی بنسیران ۶- آب صاف ۷- نام درخت است در شیراز ۸- نیم کوزه غائب تامل میزد ۹- بخشش

۱۰- جان ۱۱- پاک

تفاح



قاریج که در کنار جویها و نقاط مرطوب میروید چندین قسم است
 بیشتر قاریجها زهر آگین است از خوردن آنها باید پرهیز کرد
 بسیار اتفاق افتاده است که بعضی مردم از خوردن قاریج سستی ناخوش شده
 یا مرده اند

پاره از نباتات صحرائی نیز مانند قاریج زهر آگین هستند پس ندانسته و شناخته
 هیچ گیاهی را نباید خورد

۱- در ایسم ۲- یکها

معاشرت با فرومایگان

اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید^۱ تر نخوری
 یا من و مایه روزگار^۲ نبه کزنی بوریا^۳ شکر نخوری

از مکتان سدی

۱- میر ۲- معاشرت کن ۳- حیم

حکایت

یازرگانی پاره زر بفت و ظروف چینی بسیار باری سپرد که بار کند و به شهری برود
 و باو گفت چون بدان شهر رسیدی بارها را نزد خود نگه دار تا من بیایم
 ساربان بارها را بمنزل رسانید و چندی منتظر ماند باز رگان نیامد ساربان
 پنداشت که او مُرده است پاره و ظروف فروخت از قیمت آنها خانه و
 یاغی خرید

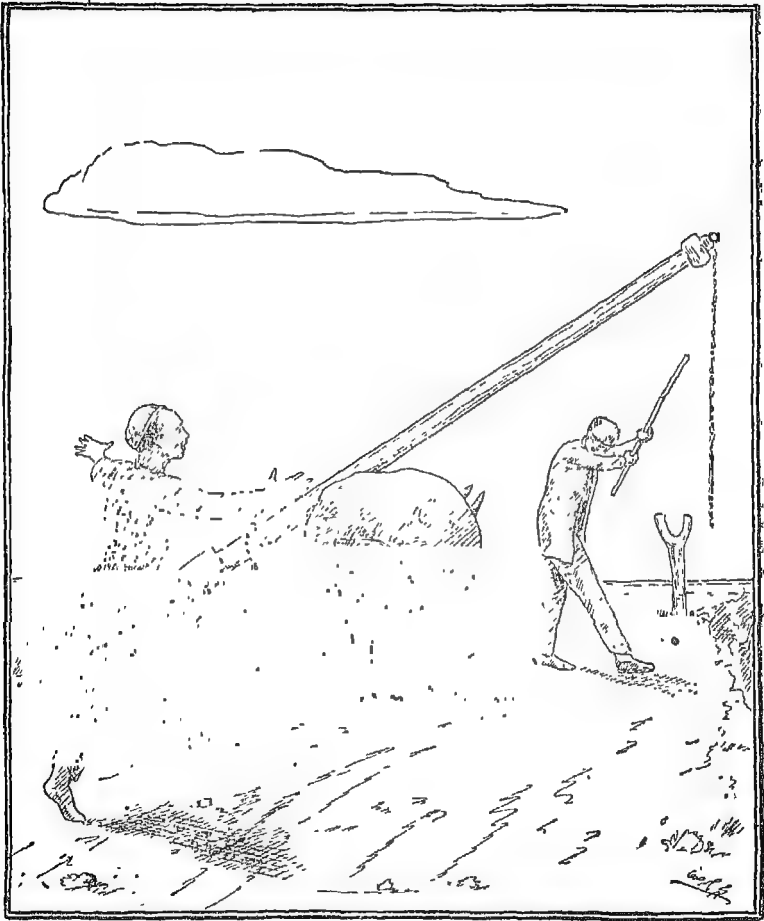
چندی گذشت که باز رگان آمد و پس از جستجوی بسیار ساربان را یافته گریبان
 او را گرفت اموال خویش را از او بخواست
 ساربان گفت تو کیستی و چه میخواهی مگر دیوانه شده من هرگز تو را ندیده و نمی شناسم
 باز رگان چون کار را بدینگونه دید ناچار شکایت بقاضی برد
 قاضی ساربان را بخواست و گفت اموال این مرد را چه کردی ساربان قسم خورد
 که من مردی دهنانم و هرگز ساربان را ندیده ام این شخص چیزی بمن سپرده است

چون بازگان برای اثبات دَعايِ خود نوشته و گواهی داشت قاضی اینکه
میدانست حق با اوست نتوانست حکمی بدیناچار تدبیری اندیشید و فرمود بخرید
بروید ساربان و بازگان از جای برخاسته روانه شدند چون نزد یک
در رسیدند قاضی آواز داد ساربان برگرد ساربان در و غلجی اختیار گشت
قاضی گفت اگر تو ساربان نبودی چگونه دانستی که روی سخن با تو است
انگاه حکم کرد خانه و باغ را از او گرفتند و بازگان دادند

۱- تاجسه ۲- روی ۳- گان کرد ۴- شاه



کایت



سوداگر می باری آبگینه داشت یکی از باجگیران غمان^(۳) بارگیرش گرفت و بر آن
بار آبگینه چوب^(۴) دست خویش محکم فروگرفت و گفت ای رفیق چه در بار داری
گفت اگر چوب دیگر زنی هیچ از پربان تانی

حکایت

مکریرفت استاد مهینه خرمی میسر دبارش آبگینه
یکی گفت که بشن آهسته کاری بدین آهنگی خبر چه داری
گفتا هیچ دل پر هیچ دارم اگر این خبر بنفقه هیچ دارم
فریدالدین عطار

۱- تاجر ۲- شیشه ۳- گیرندگان مالیات ۴- دهنه ۵- حیوان بارکش ۶- حصا ۷- بزرگ

کُتّاب گُشتاسب

(از سده یکم)

لهزاسب را پسری بود کُشتاسب نام که بعد از او پادشاهی رسید
 چو کُشتاسب بر شد به تخت پدر که فرید پدر داشت به تخت پدر
 چو گیتی بر آن شاه نور است شد فریدون دیگر بهی خواست شد
 بهر کشوری نام کُشتاسب بود که پورِ شهنشاه و لُهراسب بود
 گویند ز رشت پیغمبر در زمان کُتّاب ظهور کرده ایرانیان اَبه آئین یزدان شناسی
 دعوت نمود

کُتّاب کیش ویر اختیار کرد از آئین وی دین زرتشت در ایران رواجی نبرایافت
 پس کُتّاب اسفندیار نام داشت و چون تیر و ششیر بر بندش کار گر نمود و از دین تن میگفتند
 اسفندیار بادشمنان پدر جنگها کرد و دلاوریها نمود

چون رستم مدتی بود نزد پادشاه ایران میرفت کُتّاب اسفندیار را به سیستان
 فرستاد تا رستم را بدرگاه ادبیاورد

«اسفند یار بار رستم چندین جنگ کرد و چون روئین تن بود حربه رستم بر بدن او کارگر نشد
 عاقبت رستم بدبیری اندیشید و تیر و دوشاخه از چوب گز بساخت و آن تیر را بر چشم
 اسفند یار زد. اسفند یار از آن زخم هلاک شد
 داستان جنگ رستم و اسفند یار را فردوسی در شاهنامه آورده است

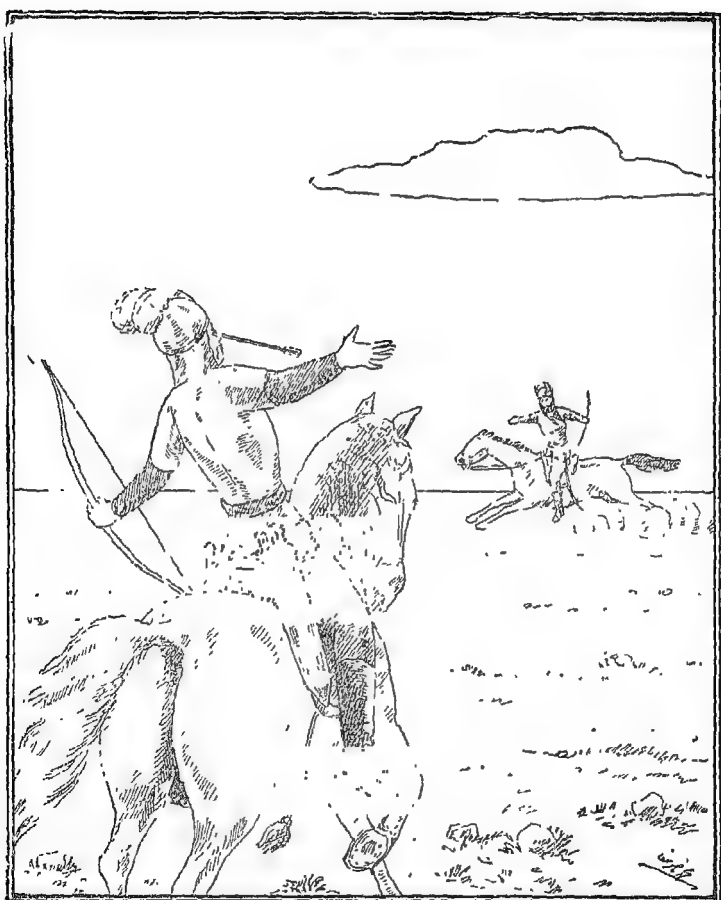
۱- کیش و نهب ۲- ندر ۳- خوب و شایسته ۴- نام و تخیلات

جنگ رستم و اسفند یار

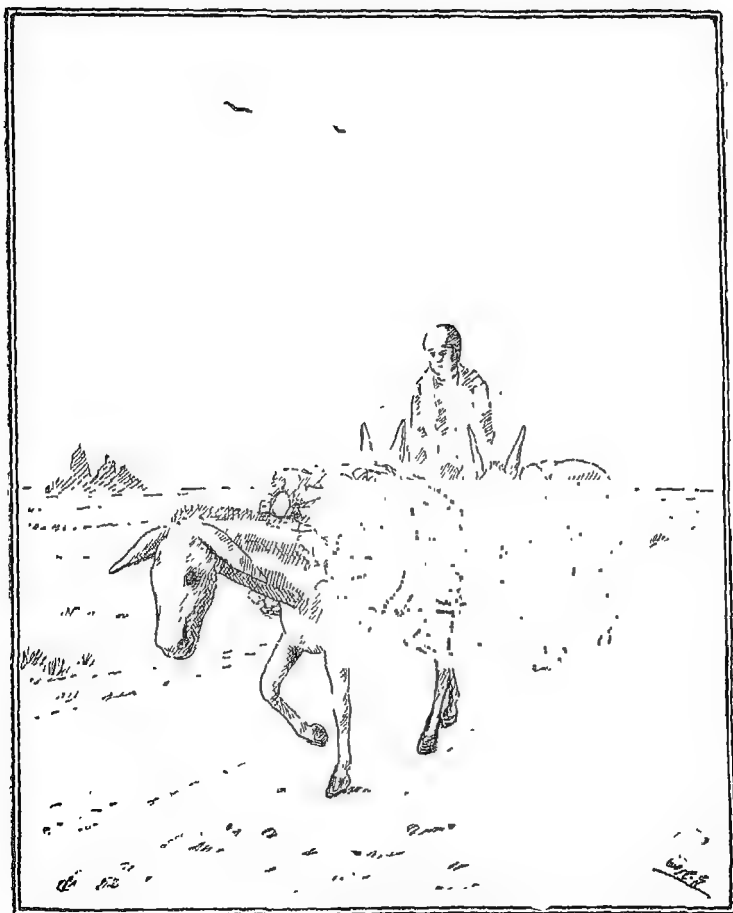
پوشید رستم	سپنج نبرد ^(۱)	همی از جهان آفرین یاد کرد
سکمان را بزه کرد و آن چوب گز		که پیکانش ادا ده بود آب رز ^(۲)
بزد تیر بر چشم	اسفند یار	جهان تیره شد پیش آن بدار
خم آورد بالای سر و سنی ^(۳)		آرا و دور شد دانش و سنی ^(۴)

از شاهنامه فردوسی

گنون شد سر شاه یزدان پرست بنیاد پاچی گانش ز دست



مردم آزاری
مکین خر اگر چه بی نیاز است چون بارهی کشد عزیز است



گادان دهنه ان بار بردار
به ز آرمیان مردم آزاد

آداب

تقوا نگفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان که هر چه از ایشان در نظر

نایبند آمد از فضل آن پر سینه کردم

مرد باید که گیسو داند رگوش و در نوشته است پند برد یوار

از باب تمهیدان سده

بر د باری

نه مرد است آن بزد یک خردمند که با پسِل دمان پیکار جوید

بی مرد آنکس است از روی تحقیق که چون خشم آید شش باطل نگوید

یکی را رشتخونی داد و شش نام تحمل کرد و گفت ای نیک فرجام

بتر زانم که خواهی گفت آنی و لیکن عیب من چون من ندانی

سده

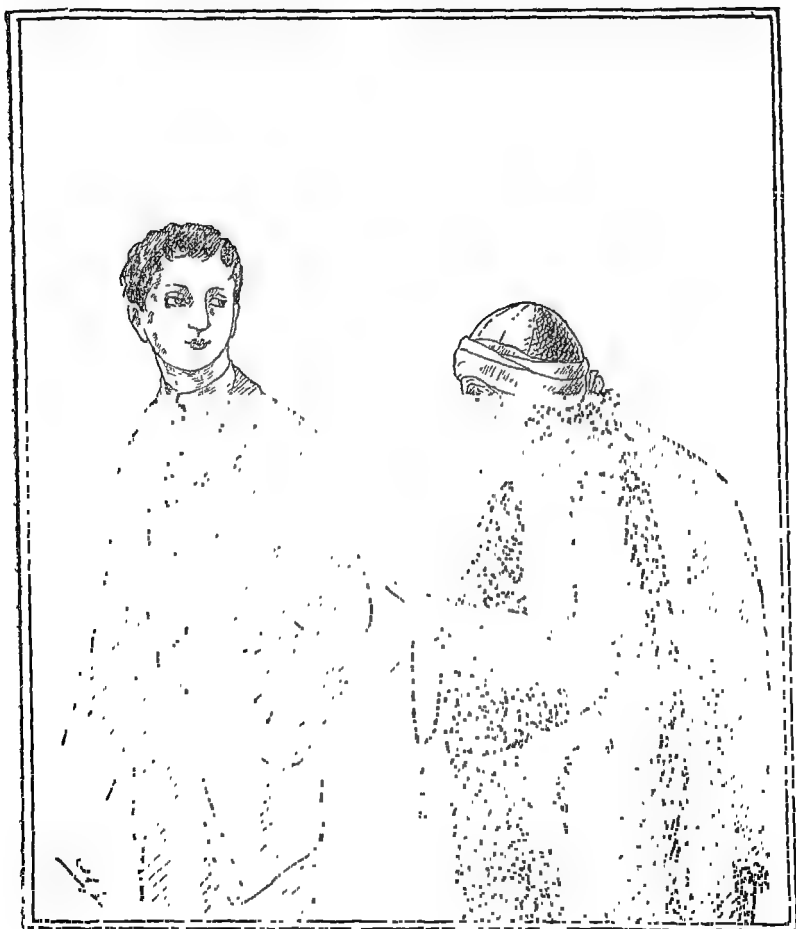
۱ - نام یکی است معروف ۲ - یزدان نایب ۳ - کردن ۴ - قتل ۵ - ششین خروشان ۶ - جنگ

۷ - سخن بیورد ۸ - ناسزا ۹ - عاقبت ۱۰ - بدتر

اصطلاحات جغرافیا

مملکت قسمتی از قاره یا بر است که دارای یک حکومت باشد
ایران قطعه از قاره آسیاست و چندین ایالت و ولایت قسمت میشود
هر ولایت دارای شهر و چندین بلوک میباشد
هر بلوک مشتمل است بر قصبه و چندین دهکده نزدیک بهم
شهر آبادی بزرگی است که خانه و مسجد و مدرسه و حمام و تجارتخانه و دکان و جمعیت
بسیار داشته باشد
شهر کوچک را قصبه مینامند
دهکده عبارت است از قلعه و چندین خانه که در هم ساخته شده مردم آن
بزرگداشت یا نگه داری مشغول باشند

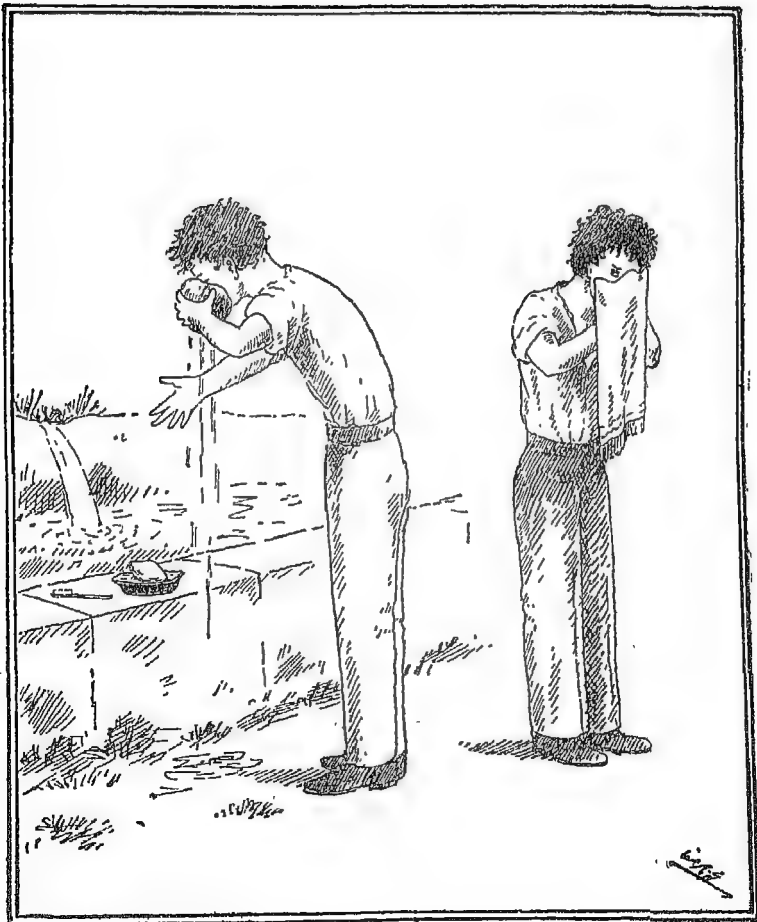
جوانی



حافظی از قدر جوانی که چیت تانثوی پیرندانی که چیت

پاکیزگی

نقاشی



بدن و جامه انسان باید همیشه پاکیزه و لطیف باشد
کثافت موجب پیدایش ناخوشیهای گوناگون است و مردم از شخص کثیف
همواره گریزانند

انسان نباید فقط در پاکیزه داشتن لباس بدن خود بکوشد بلکه باید اطاق و منزل
و جای درس و کتبه و لوازم و اسباب زندگانی خود را نیز پاکیزه نگاه دارد
بعضی اطفال چنان میپندارند که لباس کهنه و کم بهایه شرمساری میسرانند گویی است
و نمیدانند که آنچه انسان را در نظر مردم خوار و بیقدار میدارد کثافت جامه است
یکسنگی آن

برای پاکیزه نگاه داشتن بدن باید هر چند روز یکمرتبه حمام ز قورتش و شوگرد
زیر آبخانه خوانده اید انسان از مسامات پوست بدن نیز تنفس میکند و هرگاه
بدن مدتی حرکت نکند این مسامات مسدود میشود و انسان نمیتواند از آنها تنفس

کند و زنت زنته بخور و ناتوان میگردد

اطفال خوب باید بامداد که از خواب بیدار میشوند دست و رومی و دندان خود را
با آب پاک بشویند موهای خود را شانه بزنند ناخنهای خود را پاک کنند و گریه
جامه و کلاه و کفش خود را بپوشند



بزرگ و کتان

کتان رشته یا ایافِ ساقِ بزرگ است
بزرگ گیاهی است که در بعضِ نقاط کاشته شود
از تخم بزرگ روغن میگیرند
روغن بزرگ در نقاشی بکار میرود
ایاف یا رشته های ساقِ بزرگ را از هم جدا میکنند و از آن کتان میافند
در اروپا پارچه کتانی بسیار خوب درست میکنند
در مازندران نیز کتان میافند کتانهای مازندران بسیار لطیف است
پارچه کتان چون سفید و خشک است در مابستان مطلوب میباشد
میگویند کتان در ماه تاب میپوسد

حکایت

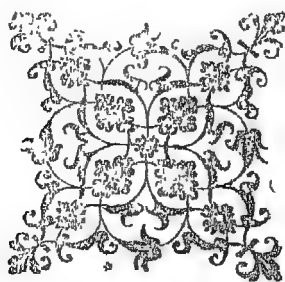


دو برادر بودند یکی خدمتِ سلطان کردی و دیگری بسی بازوانِ نانِ خوردی یاری
 برادرِ تو آنکس در ویش را گفت چرا خدمتِ سلطان کنی تا از شقت^(۲۱) کار کردن برهی
 گفت تو چرا کار کنی تا از مذلت^(۲۲) خدمتِ رهایی یابی که خود نمیدان گفتند اند
 شتر

هر که نان از عملِ خویش خورده
 منت از حاکمِ طائی نبوده
 مانِ خود نخوردن و نشستن به که کمرِ زینِ بستن و بندمت ایستادن

از باب آواز گلستان سعدی

۱- دو تنه ۲- پنج ۳- بخاری ۴- نام شخص است که در رساله با او تکرار حرف بوده است



حکایت

دست و پا بریده هزار پائی بیکشت

صاحب دلی بر او بگذشت گفت سبحان الله با هزار پائی که داشت چون ^{۱۲۱}جلش

فرار سید از بیدست و پائی نتوانست گریخت

در باب دوم گلستان سعدی

حکایت

دزدی بخانه درویشی رفت چند آنکه بشیر حُبَّت کتیر یافت درویش بیدار بود

او از برداشت که من روز روشن در اینجا هیچ نیام تو در شب تاریک چه خواهی

از پریشان قافیه

بافت

۱- اهل دل درانا ۲- موقع مُردن

نقد و اِثمال

فردوسی

رخِ مرد در آتیشه دارد دروغ

نظای

دستی از تو ظفر از گردگار

بهمن در سدیگان

چون اغذیاء در جنگِ بارشتم گشته شد پیرا و بهمن در نزدِ رستم باند و رستم اورا ریت
کرد

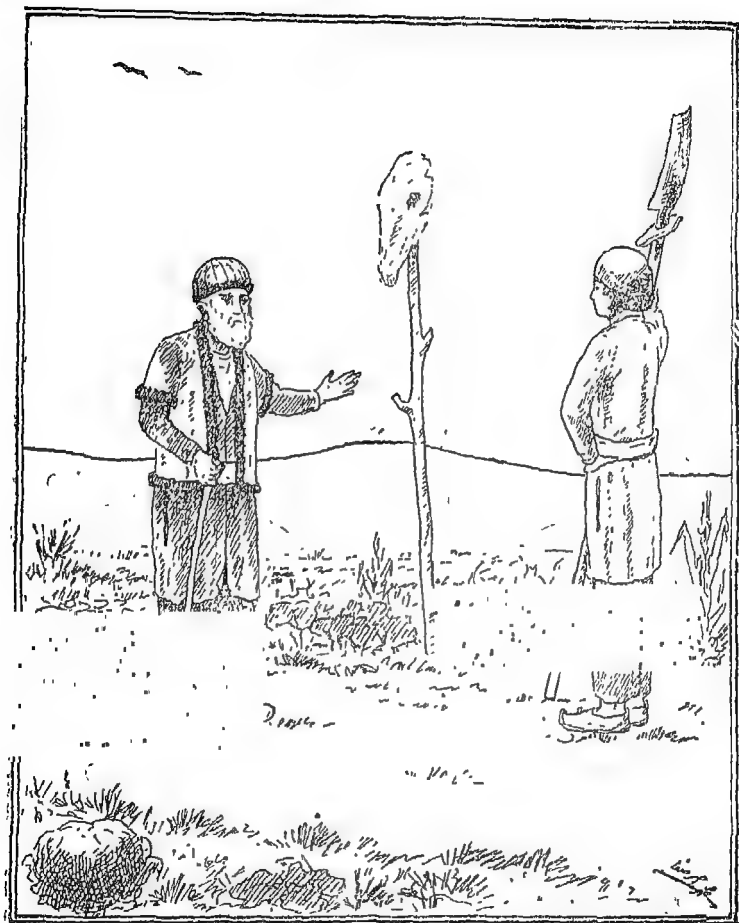
کتاب در پایانِ عمر پادشاهی را به بهمن داد اگر دو خود از سلطنت کناره گرفت
چو بهمن تختِ نیا برنشت مگر بر میان بست و گشتاد دست
پیرا درم داد و دینار داد همان کشور و چیز بسیار داد

بهمن را اردشیر در از دست نیر میخوانند

گویند دست او باندازه دراز بود که برانو میرسید

بهمن پادشاهی داد گستر بود در زمانِ این پادشاه برادرِ رستم که شفا و نام داشت
رستم را بکرو حیل و هلاک نمود

کایت



یکی روستائی شطّ شد خرش
 علم کرد بر تاکی بستان برش
 جهان دیده پیری برادر گذشت
 همی گفت خندان بنا طور داشت
 پسندار جان پدر کاین حجاز
 کند دفع چشم بد از کشتزار
 که این دفع چوب از سر و گوشش
 نیارست تا تا توان مرد و ریش
 کنون دفع چشم بد از کشتزار
 چگونه کند آن توقع مدار

از بستان سعدی

۱- دستان ۲- برافراشت و نصب کرد ۳- روز ۴- مرغ ۵- باغ ۶- دستان ۷- غصه

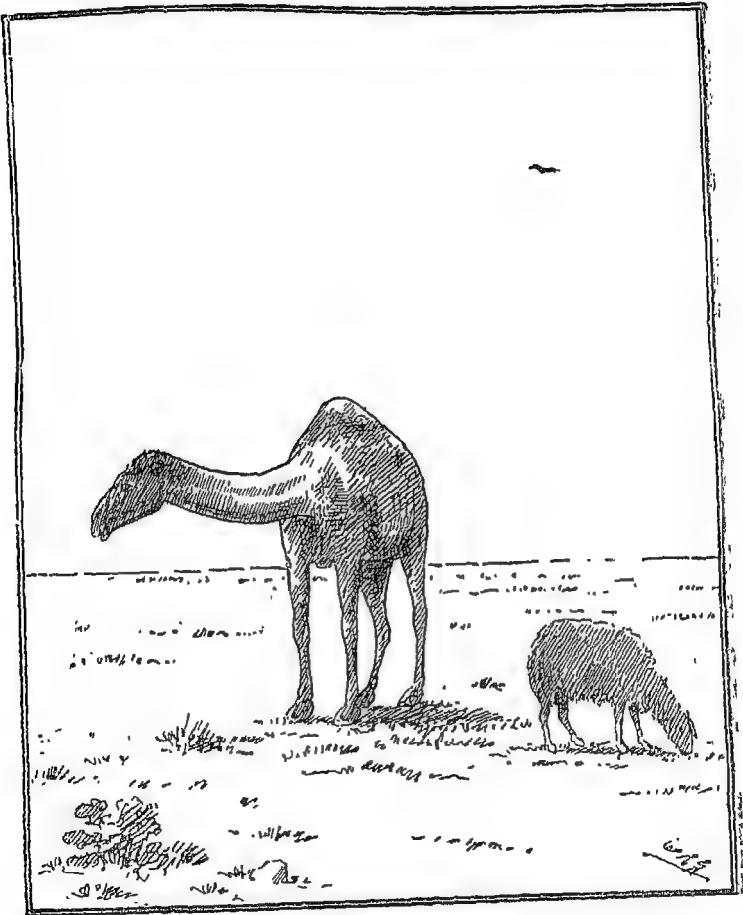
۷- توانست ۸- مجروح

پند و امثال

صفای همه چمن از روی باغبان پیدا است

صاحب هنر هیچ مکانی غریب نیست

پشم و کرک



بدنِ گوسفند و شتر و بعضی حیواناتِ دیگر از پشم پوشیده است.

پشمِ شتر و گوسفند را می‌بریند و از آن پارچه می‌بافند.

پشمِ گوسفندِ فارس و خراسان و کرمان نجوبی معروف است.

بعضی از گوسفندانِ پشمِ بسیار نرم و براق دارند.

پشمِ شتر از دیگر پشمها برای لباسِ زمستانی بهتر است.

پشم در ایران بیشتر بصرفِ قالی بافی میرسد.

کرک موهایِ نازک و لطیفی است که در بُنِ پشمهایِ حیوانات می‌روید و از آن

شالِ کرمانی و سگری و برک و بجایِ تابستانی و زمستانی می‌بافند.

یکی از اتمه‌هایِ ایران که برایِ فروشِ نجارچ می‌برند پشم است.

حکایت

بازرگانی را هزار دنیا خسارت افتاد پسر گفت نباید این سخن ابا کسی در میان
آسی

گفت ای پدر فرمان تراست لیکن خواهم که بر فایده آن مرطوع گردانی
که مصلحت در نهان داشتن آن چیست گفت تا مضیبت و نشود یکی نقصان یابد
و دیگر شائبهٔ همسایه -

مگو آندهٔ خویش با همگان که لاجول گویند شادی کنان
در اینجا هم گفتان سدی

۱ - زبان و ضرر ۲ - آگاه ۳ - اندوه ۴ - تیرش ۵ - اندوه ۶ - بکاران

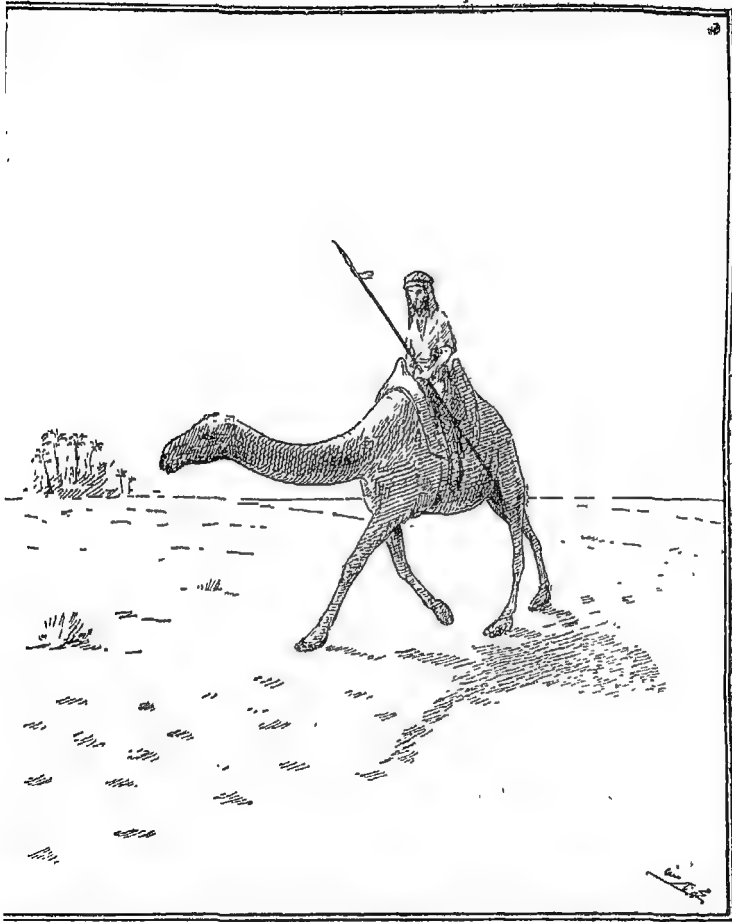
پند و امثال

شکر بنده بگو تا شکر خد اگفته باشی
سبک نمک شناس به از آدمی حق شناس
سزای گران فردش نخریدن است

اصطلاحات جغرافیا

زمین هموار و وسیع را دشت یا مأمون میگویند
در دشت غالباً آب و پهناست که در آن کشت و زرع میشود
در بعضی نهر میسینها بواسطه نبودن آب یا بدی خاک کشت و زرع نمیشود ^(۱) اینگونه را ضعیف
بیابان مینامند و اگر شوره زار باشد آنرا کویر میگویند
اگر در وسط کویر آبادی پیدا شود که در آن کشت و زرع کنند آنرا واحه مینامند
در بیابان و صحرا نمایی بی آب و حلف با حیوانی جز شتر نمیوان سفر کرد زیرا تنها شتر
میتواند چندین روز آب نخورد و راه برود

صحرا و کویر



حکایت

در زمان قدیم مردی غلامی داشت روزی بدو گفت امروز از بهترین چیزها غذایی آماده کن غلام طعامی لذیذ از زبانِ گوسفند پخت و نزد خواجه آورد

خواجه پرسید این غذا را از چه درست کرده غلام جواب داد از زبانِ گوسفند

زیرا شما فرمودید از بهترین چیزها طعامی بسازم در دنیا از زبانِ تبرجست

روز دیگر خواجه برای آزمایش غلام را گفت امروز چنان خواهم که از بدترین

چیزها خوراکمی تهی کنی

غلام این بار نیز از زبانِ گوسفند طعامی همی ساخت خواجه چون آن طعام بدید پرت

این خوراک را از چه ساخته

غلام جواب داد از زبانِ گوسفند زیرا شما گفتید از بدترین چیزها غذایی تهی کنم

در دنیا از زبانِ تبرجست

خواجه در عجب شد و پرسید چگونه ممکن است زبانِ هم تبرجین و هم بدترین چیزها باشد

خاتم گفت نیک و بد دنیا همه از زبان است اگر خوب گوید بهتر از آن چیست
و اگر بد گوید بدتر از آن نیست

تعالی کم فروش

شنیدم که دزدی در آندز دشت^(۱) بدر واز هستان برگدشت^(۲)
زبتال آن کوئی چهری خرید^(۳) از آن چنر بیچاره خیری نید^(۴)
بدزدید تعالی از ونیم دانگ^(۵) بر آورد دزد سیه کار بانگ^(۶)
خدا یا تو شبر و باتش مسوز^(۷) که زه میزند سستانی بروز^(۸)
شب سبتم از فضل خود خوفاک^(۹) بروز این نذار دزکس ترس و باک^(۱۰)
ارپوشان سدی

بیابان ۲ - نام ولایتی است از خراسان ۳ - محله ۴ - تشکیک هرگز ۵ - فریاد ۶ - دزد و شب -

۷ - ماورون دردی کردن ۸ - کار ۹ - ترسان ۱۰ - بیم

شیشه

نگ پنجاه و چهار خمیر کرده از آن شیشه میسازند
 قیلا را از خاکستر چوب و خار مخصوصا خار شتر بدست میآورند
 شیشه گر برای ساختن هر ظرفی مفت داری خمیر شیشه از کوره بیرون میآورند و در
 آن میگذارند تا از هم باز شود آنگاه آنرا بشکل ظرفی که میخواهد در میآورند
 برای اینکار شیشه گر با فوتمهای دراز دارند

شیشه را بطرز بهتر و آسان تر میزیستوان ساخت که بعد خواهد دانست
 شیشه شکننده است ظرف شیشه اگر سرد باشد و در آن آب جوش بریزند تیر که

آینه

شیشه آب شده و صاف کرده را در قالب میریزند و آنگاه بیرون آورده روی
 آنرا میسازند تا صیقلی شود پس از آن که صیقلی شد پشت آنرا جوهر میکشند تا آینه
 شود و صورت در آن نمایان گردد

تندرستی و اینی^(۱)

اینی را و تندرستی را آدمی شکرگر^(۲) داند

در جهان این دو نعمتی است بزرگ داند آنکس که نیک بداند

مصدق

راستی و نیکوکاری

راستی کن همه که در دو جهان بجز از راستیت نرماند

نیک رو بدو که نیک و بد است که زما یادگار میماند

مصدق

نیکو محضری

آن کن در عمل که در عزلت^(۳) خوار و مذموم و متهم باشی

در همه حال نیک^(۴) محضر باشی تا همه وقت محترم باشی

از گلستان سعدی

۱- محبت ۲- در امان بودن ۳- پستی تواند شکر کردن ۴- گوشه گیری برکنار بودن از کار ۵- نگویند ۶- خوش معاشرت

دارا آخرین پادشاه و کیان و نواده همین است

در زمان سلطنت دارا اسکندر پادشاه مقدونیه بایران زمین لشکر کشید با دارا
سه جنگ کرد و او را شکست داد

دارا کشته شد و تخت و تاج او بدست اسکندر افتاد

دو شاه و دو کشور کشیدند صف	همه نینه و گرز و خنجر بکف
برآمد چنان از دوش و شکر خروش	که چرخ فلک را بدید گروش
ز بس ناله بوق و هندی دای	همه مرد را دل برآمد ز جای
زاو از اسبان بانگ بران	جز گشتن گرزهای گران
تو گفتی جهان کوه جنگلی شده است	ز گرد آسمان روی زنگی شده است
بیک هفته گردان پر خاشجی	بر روی اندر آورده بودند روی
بشتم بر آید یکی تیره کرد	بدانسان که خورشید شد لاجور

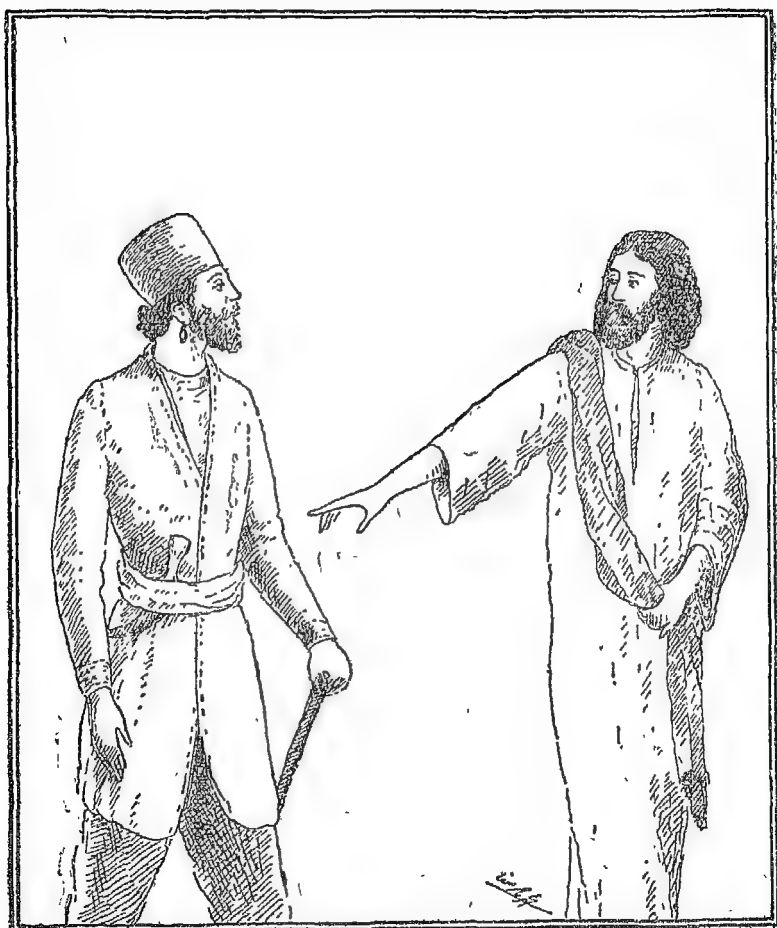
بسویشید ویدار ایران سپاه^(۱۳) ندیدند جز خاک نادر و گاه^(۱۳)
 جهاندار دارا به پیچید روی^(۱۴) همان نامور لشکر جنگجوی
 پراز در و برگشت از اور و گاه^(۱۵) چو یاری ندادش همی هوز ماه^(۱۶)
 همه پادشاهی سکندر گرفت جهاندار شد تخت و افسر گرفت^(۱۷)

اشعار از شاهنامه فردوسی

- ۱- نام سرزمینی است نزدیک یونان - ۲- رنگ بزرگ - ۳- دل از جای برآمدن کنایه از مضطرب شدن بهیچان آمدن است
- ۴- منبر یاد - ۵- بزرگان لشکر - ۶- مهردادون - ۷- مانند روی رنگی سیاه شده است - ۸- با هم در بو
- و شوقل نبسرد بو - ۹- روز هشتم - ۱۰- چنانکه خورشید بزرگ لاجورد گردید - لاجورد رنگی است که در رنگ
- که اکثر ایمان دوز نقاشی کلایمیرند - ۱۱- چشم - ۱۲- سپاه ایران - ۱۳- میدان جنگ نبرد - ۱۴- روی چیدن
- برگشتن و فرار است - ۱۵- جای نبسرد - ۱۶- خورشید - ۱۷- - تاج

عزتِ نفس

یکی را تب آید ز صاحبِ دلان کسی گفت سگر بخواه از فلان



گفت ای پسر تنخی مردم به از جو روی ترش بُردم

نقره

نقره فلزی است سفید رنگ قیمتی که از آن سکه و اسباب زرینت میسازند
نقره مانند طلا نرم است و از این صنعتگران مقدار کمی مس داخل آن میکنند تا
قدری سخت و بادوام گردد
نقره در معدن بطور خالص کتر یافت میشود و غالباً با فلزات دیگر مخصوصاً سرب
مخلوط است

سرب را از معدن بیرون آورده آب میکنند تا نقره از آن جدا شود
مهمترین معدن نقره دنیا در امریکا است
در ایران نیز معدن نقره بسیار یافت میشود
نقره سازی شیراز و اصفهان در برودت و تبریز معروف است
در هر یک از این شهرها اسباب و ظروف نقره را بطرز خاصی میسازند
در شیراز ظروف اسباب نقره را قلم میزنند و در آن نقشها و تصویری بر جتبه بیرون میآورند

حکایت

یکی پسر از اچند هی داد که جانان پدرش را میزد که ملک دولت دنیا اعتماد را
 نشاید و جاه از دروازه بد زرو و وسیم و زرد در محل خطر است یا زرد بیکبار جبر
 و یا خواجه به تباری بخورد اما نه خشم زاینده است و دولت پاینده اگر نهند
 از دولت بقتد غم نباشد که نهند نفس خود دولت است نهند هر جا که رود
 قد بینند و در صدر نشینند و بهین هر جا که رود قلمه چند و سختی بینند
 میراث پدر خواهی علم پدر آموز کاین مال پدر خرج توان کرد بکرو
 از این ختم لستان سعدی

۱- مکرم ۲- بادام ۳- ۴- ۵- تقیچین کنایه از گدایی گرسنه

پند و امثال

صد هزاران گل ز خاری سرزند

شاخ گل هر جا که میس وید گل است

علم

همه از علم یافت مشهوری	همه از چرخ فلک بدان دوری
نه هم از دانش است و اندیشه	این همه کار و حرفت و پیشه
و آنکه گشتی کند بعلم توان ^(۸)	علم گشتی کند بر آب روان
بگذری ز آب نیز بی گشتی	چون تو با علم آشنا گشتی
راه بجوید با فریبنده	دل چو گرد بد بچرخ

از جام جم اودهی

۱- ریش ۲- پناه و تلخه ۳- سه آسمان ۴- پیشه و کار ۵- منکر ۶- گشتی می سازد ۷- گشتی می سازد ۸- بعلم میتواند

۱۶۷
۱۶۷



۱۶۷

خداوندِ عالمِ مردمِ رویِ زمینِ ابرنگها و صورت‌هایِ گوناگون آفریده است
مردم را از رویِ رنگ و شکلی که دارند بچند گروه تقسیم کرده اند و هر گروهی را
یک نژاد میخوانند

نژادهای اصلی چهار است

نژاد سفید

مردم ایران و اروپا از این نژادند و عموماً سفید پوست و خوش اندام هستند

نژاد سیاه

مردم این نژاد بینی پهن و لب درشت برگشته و پوست سیاه دارند مسکن آنها

افریقاست

نژاد زرد

مردم این نژاد کوتاه قد و زرد پوست میباشند و چشمهای تنگ و کج دارند

ایلی تراپون و چین از این نژادند

نژاد سرخ

مردم این نژاد سابقاً در امریکا بوده اند و امروز یکی از آنها باقی مانده است

پوست بدن آنها برنگ مس می باشد



اسکندر

اسکندر پادشاهی جنگجو و جهانگیر بود ایران و ترکستان و افغانستان را فتح کرد
اسکندر بیش از دوازده سال جهاندار می‌نمود و در سنی و سه سالگی بمرد
پس از مرگ اسکندر سردارانش ممالک را بر این خود تقسیم کردند
یکی از آنها که سلوکوس نام داشت پادشاه ایران شد
جانشینان سلوکوس هشتاد سال در ایران سلطنت کردند و آنها را سلوکید می‌نامیدند
هر انجرام بساط فرمانروائی آنها بدست اشکانیان برچیده شد



نصیحت

زبان کرد شخصی بغیبت دراز	بدو گفت داننده ^(۱) سر فراز ^(۲)
که یادگان پیش من بدکن	مرا بدگمان در حق خود کن
گر فتم ز تکلیف او کم نمود	نخواهد بجای تو اندر فتنه و د

از بوستان سعدی

وقت را غنیمت دان

جز آناره طاعت امروز گیر	که فتنه و اجوانی نیاید ز پیر
فراغ دولت هست و نیروی تن	چو میدان بدست است گوی بز ^(۳)

از بوستان سعدی

۱. عالم ۲. محترم و بلندتر ۳. جاه و عزت ۴. آسایش ۵. وقت از دور توانائی

۶. بدست بودن کنایه از آماده و میتا بودن است

ہواوردشنائی

خداوند



چنانکه گیاه بدون نور و هوا سبز نمیشود و رشد نماید انسان نیز بی هوا نمیتواند زندگی کند

انسان باید همیشه هوای پاک و آزاد تنفس کند و از استنشاقِ هوای کثیف و فاسد
بهرسیند

اطاقی که در آن مسکن داریم باید دارای خیره باشد تا هوا و نور آفتاب داخل
اطاق گردد

باید خیره اطاق را روزی چند نوبت بازگذاشت تا هوای فاسد خارج و هوای
پاک داخل شود

بترین اطاقها برای سکنی اطاقی است که رو با آفتاب باشد و روزی چند ساعت
نور خورشید در آن بتابد

دانشمندان گفته اند آنجا که نور خورشید نتابد طبیب بیاید

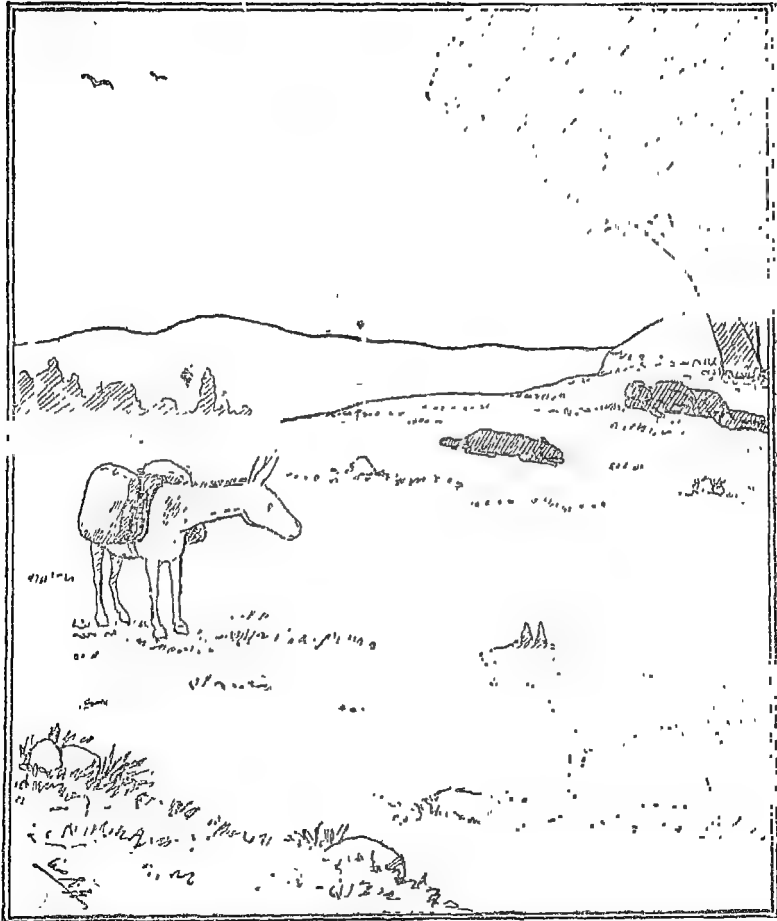
دېتقان و پسر



کامی نور چشم من بخراشته ندری
ماند

دېتقان سانه خورده چرخش گف پسر

کایت



مردی دهقان خربارش و سگ هوشیاری داشت روزی بار و سفره خویش
بر پشت خرناده بصحرافت و سگ را نیز همراه برد

چون کشت زار خود رسید زیر ذتی نشست تا زمانی بیا ساید خواب او را در بود
خبر چرا شنول شد و سگ در گوشه خوابید ویری گذشت مرد دهقان بیدار نشد
سگ از گرنگی بی تاب گشته نزد یک خر رفت و گفت ای یار مهربان اندکی دوست
خود را خم کن تا من بتوانم لقمه نان از سفره بگیرم که بسیار گرسنه ام خر گفت اندکی صبر کن
تا خواجه بیدار شود سگ چیزی نگفت و بجای خود باز گشت ناگهان گرگی از دود
پدیدار شد چشم خرمگر گرفتاد و سخت ترسید سگ چون این حال بدید آهسته آهسته
شد خر گفت ای یار مهربان چه هنگام رخن است مگر گرگ را نمی بینی باز آیی مرا
در باب سگ جواب داد اندکی صبر کن تا خواجه بیدار شود

صادرات و واردات

در هر مملکت اشخاصی هستند که کار آنها خرید و فروش است^(۱) است این اشخاص^۲
تاجریا بازرگان میگویند

تجار محصولات مملکت را برای فروش بخارج میبرند و در عوض چیزهای دیگر خرید
به مملکت وارد میکنند

اجناسی که از مملکت بخارج میبرند صادرات و اجناسی که از خارج به مملکت
میاورند واردات است

مال التجاره عهده که از ایران برای فروش بخارج برده میشود پنجاه و ششم^(۳) پون
و تریاک و برنج گندم میوه و خشکبار و خا و خرما کثیر^(۴) و انغوزه و ماهی و قالی و
فیروزه است

۱ - اجناس تجارتی ۲ - تیرگیهای است ۳ - شیره گیاهی است ۴ - بجنان گویند

سلسله ساسانیان

اردشیر بابکان

خستین پادشاه ساسانی اردشیر بابکان است

پدر اردشیر بابک بود و جد او ساسان نام داشت بدین جهت او را اردشیر بابکان

وسلسله او را ساسانیان مینامند

اردشیر پادشاهی رعیت نواز و دانش پرور بود در زمان جهانگیری او مردم

در آسایش بودند و علم و هنر رواج داشت

چنین گفت بر تخت پیروز و شاد

چو تاج بزرگی بسر بر نهاده

جهان تازه از دسترنج من است

که اندر جهان داد گنج من است

ز بدخواه و وز مردم نسیکخواه

گشاده است بر هر کس این بارگاه

چو دیدی بدرگاه مردمی دبیر

ستاییده بدشیریار اردشیر

به بیدانان کار نگذاشتی

بدیونش کار آگاهان داشتی

چون بعد از کینان دین زردشت ضعیف شده بود اردشیر بابکان در ترویج آن کیش
 همت گاشت و آتشکده های ایران را که رو بخرابی گذاشته بودند اتر کرد

شمار از شاهنامه منتهی دوی

۱- تجدد تحسین کننده ۲- مدقخانه و نقل رسیدگی کار ۳- مردان کاروان ۴- دگذاذگری

نیکیخواه باشید

پادشاهی را پرسیدند که در گیتی که از همه دوست تر داری و که را دشمن تر در جا
 گفت آنکس از همه دوست تر دارم که چون بنحی با من در میان آید و سود خود را نیندیشد
 و مرا و مردمان را در آن بنح سود بسیار باشد

و آنکس از همه مردمان دشمن تر شمارم که چون زبان بنح گشاید و سود خود بگوید و
 چشم از نیکیخواهی مردمان بپوشد

کلم خوردن

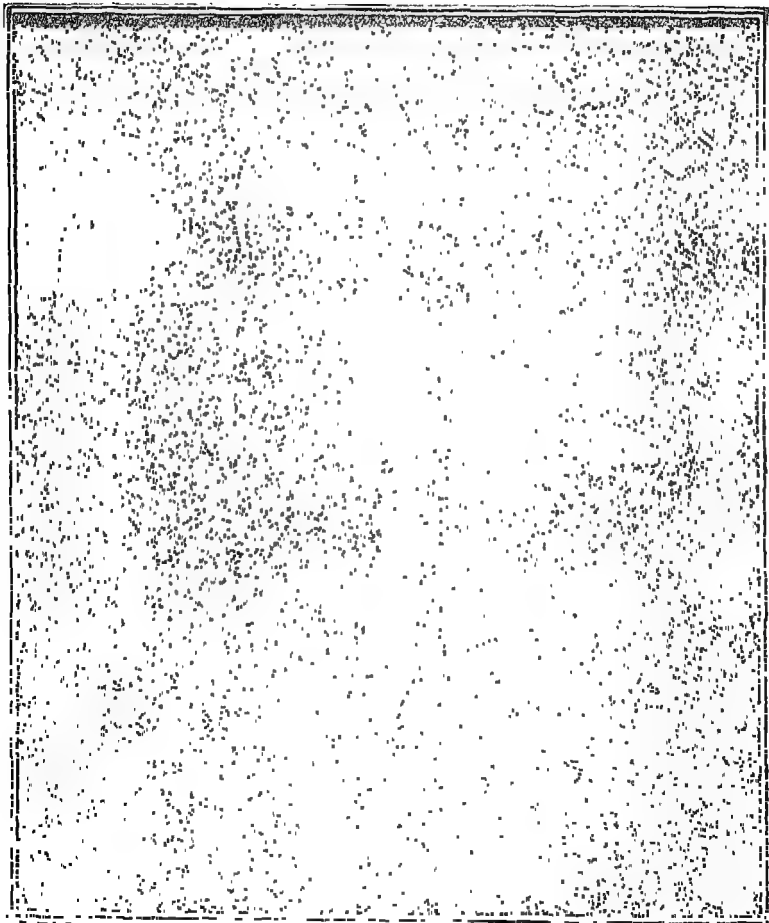
خودمند مردم هسز پرورند که تن پروران از هسز لاغرند
 نذارند تن پروران اگهی که پر معده باشد ز حکمت تھی
 خور و خواب تنها طریقی دواست^(۳) بر این بودن آئین نابخرد است^(۴)
 باندازه خور ز ادگر مردمی چنین پر شکم آدمی یا خنی
 تنوشکم و بدم تنافق^(۵) مصیبت بود روزی نایاق
 کشد مرد پر خواره بار شکم و گر در نیابد کشد بار غم

از رستان سعدی

۱- از هسز بی بهره هستند ۲- انانی ۳- خوردن ۴- رویه ۵- حیوان آلوده ۶- مردم بی عقل

۷- نوشه روزی ۸- از وقتن و گرم کردن ۹- پر حرارت ۱۰- پیدا کنند

زغال سنگ



زغال سنگ جسمی است سیاه و سنگین و براق که از معدن استخراج میشود
برای بیرون آوردن زغال سنگ از معدن زمین امی کنند و قطعات بزرگ و کوچک
زغال را بیرون میآورند

زغال سنگ در موقع سوختن بیش از زغال چوب گرمی میدهد
در کارخانه ها زغال سنگ را برای راه انداختن ماشین بکار میبرند
در زمستان برای گرم کردن اطاقها زغال سنگ را در بخاری می سوزانند
معادن زغال سنگ در ایران یافت میشود



طمع

طمع آرد بدوان رنگ زردی طمع را سر سبز گرد مردی
 هراس نخستی که با توروی بنسود اگر آسان گیریش آسان شود زود
 خنک باری بود بار قناعت کجا باشد چو بازار قناعت
 طمع داری ملک هر تیره گیش چو نبیدی طمع سلطان خویش

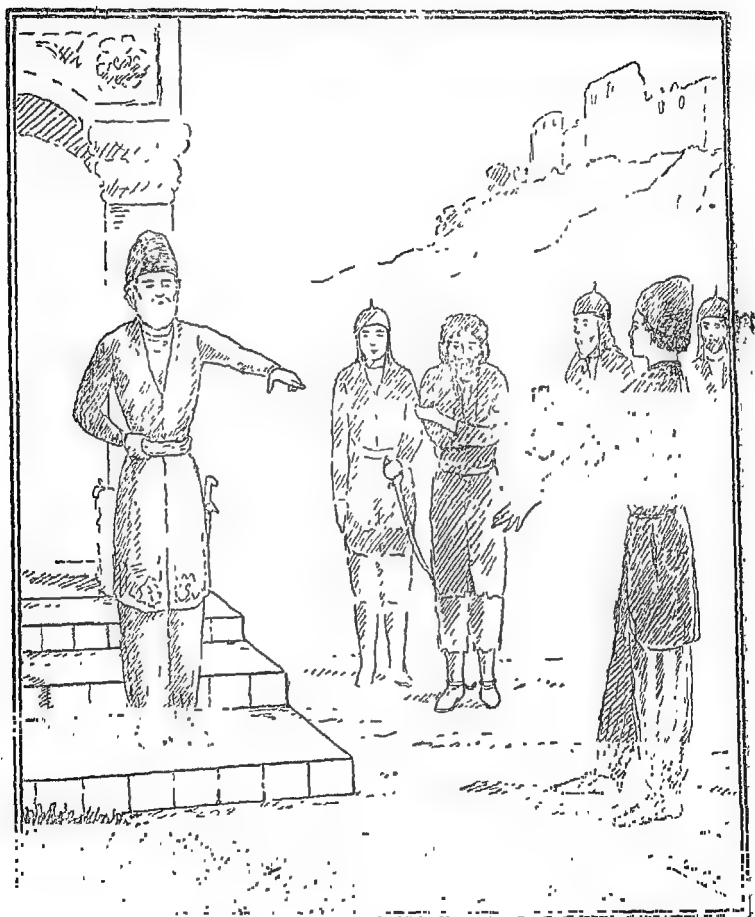
از سعادت نازد حاضر فرد

۱- باین

عقل معاش

چون تیشه باشی جمله ز می خود تراش چون رنده ز کار خویش بی بهره باش
 تعلیم زاره گیر در عقل معاش^(۲) چهری سوی خود میکش و چهری بیایش

۱- احمد جامی



دو برادر در جنگی اسیر شدند آنها را بشهر برده بخدمت نگاهداشتند برادر
بزرگ هنرمند بود کار میکرد و فرد دیگری گرفت از فرد خود نقدینه^(۱) فراهم آورد و از

نزد حاکم شصت بر دو گفت این زر را بگیر و برادرم را آزاد کن

حاکم از او پرسید چرا آزادی خود را نخواستی جواب داد من چند هنرمند را
میتوانم با سانی تحصیل زر کنم لیکن برادرم هنری ندارد و اگر من او را باز نخرم
همیشه در بندگی خواهد ماند

حاکم از جوانمردی او شنود شد زر را پذیرفت و هر دو برادر را آزاد کرد
هنرمند سرمایه ایست که نه دزد است و نه میسر دونه^(۲) نمیشود و هنگام تنگدستی و سختی بکار میآید
وقتی افتادفتنه در شام هر کس از گوشه فرارفتند

روستایان^(۳) و ادگان^(۴) داشتند بوزیری پادشاه رفتند

پیران و وزیر ناقص عقل بگدائی بروستا^(۵) رفتند

اشاره از سده ۱۰

۱- پول نقد ۲- دهقان ادگان ۳- دیه

ملک ایران

همانطور که هر کس باید حد و دخانه خود را بداند و همایگان خویش را بشناسد از حد و

ملکت و وطن خود نیز باید آگاه باشد و بداند که بآله ام قوم و ملت همسایه است

ملکت ایران محدود است از شمال به قفقاز و دریای خزر و ترکستان روس و از شرق

به افغانستان و بلوچستان انگلیس و از جنوب به خلیج فارس و بحر عمان و از مغرب به عرب

عرب و خاک ترکیه

خاک ایران را پنجاهین قطعه بزرگ و کوچک تقسیم کرده بعضی را ایالت و برخی را

ولایت مینامند

ایالت های ایران چهار است

اول ایالت آذربایجان در شمال غربی

دوم ایالت خراسان و سیستان در شمال شرقی

سوم ایالت کرمان و بلوچستان در جنوب شرقی

نقشه ایران



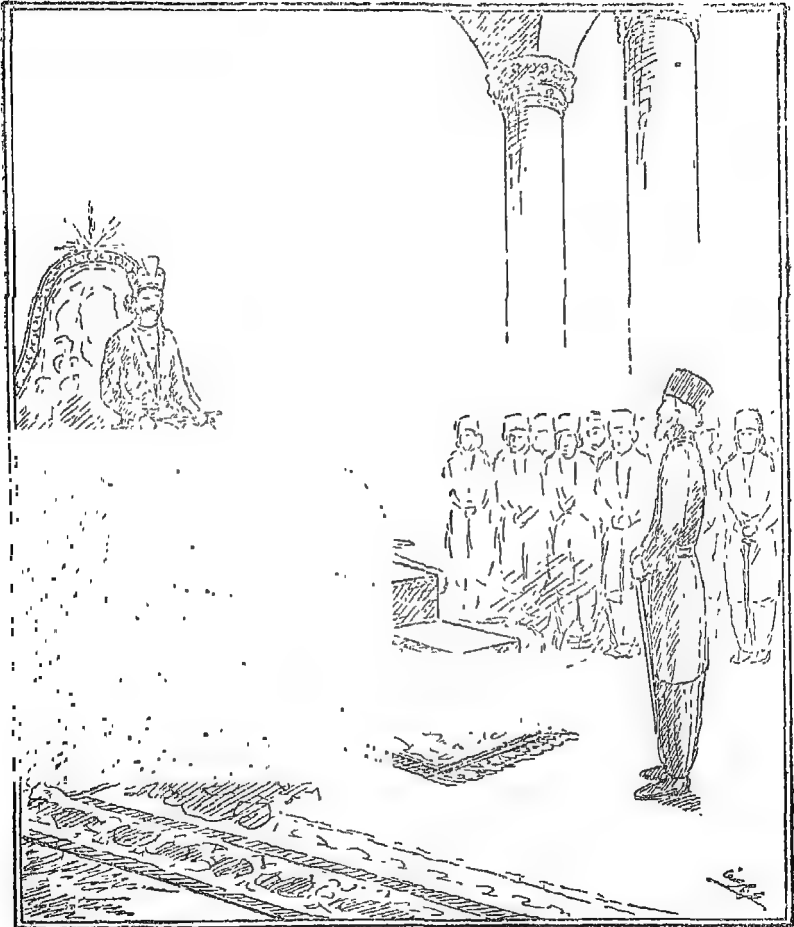
چهارم ایالت فارس و بنادر در جنوب
ولایات عمده ایران گیلان و مازندران و استرآباد است در شمال و کردستان
و کرمانشاهان و لرستان و خوزستان است در مغرب و ولایات عراق عجم است
در مرکز

ولایات مهم عراق عجم عبارتند از طهران اصفهان همدان قزوین عراق
کاشان قم یزد و ولایات نهمه و ولایات ثلاث



الو شپروان دول

از ساسانیان



خسرو نوشیروان که اوراکسری نیز گویند در جهان داری در عیت نوازی سر آمد

پادشاهان ایران است

ز شاهان که با تخت و افسر بند گنج و به شکر توانگر بند

نبه دادگرتر ز نوشیروان که جاوید باد آردانش جوان

نه زو پرهنرتر ز مردان که به تخت و به دایم و فرزانی

چو کسری نشست از بر تخت عاج بهر بر نهاد آن دل افروز تاج

جهان چون بستی شد آراسته ز داد و ز خوبی و از خواسته

جهان نوشد از فروز و ایزدی بستند گفتی و دوست بدی

ندانست کس فارت و مافتن دگر دست سوی بدی آختن

جانی بفرمان شاه آمدند ز کژی و تازی براه آمدند

انوشیروان بار و میان و بیاطله جنگ کرد و آنهارا مغلوب ساخت

از پادشاهان روم خراج گرفت و ملک یمن را بتصرف در آورد
 وزیر این پادشاه بزرگمهر بود که بدانش و خرد معروف است
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان سلطنت انوشیروان بدینا آمده است
 دشمار از شاهنواز فردوسی

۱ - بزرگمهر - ۲ - یمنی حاضر همیشه جوان باد - ۳ - تاج - ۴ - قتل - ۵ - دنا نیل - ۶ - مال دستاع - ۷ - شکوه

۸ - دست آتش کنایه از دست دراز کردن است - ۹ - بجای - ۱۰ - تیسه گی - ۱۱ - قومی ترک بودند از ترکستان

۱۲ - بزرگمهر اسمی بود از جبر خواجه



ہر آنکس کے دندان ہنسان ہے



یکی طفل دندان برآورده بود	پدر سه بکرت ^(۱) فرو برده بود
که من نان و بزرگ از کجاء ^(۲) ارش	مروت نباشد که بگذارش ^(۳)
چو سحاره گفت این سخن نزد بخت ^(۴)	گمگنازن ^(۵) او چه مردانه گفت
مخور ^(۶) هوئی ابلیس ^(۷) تا جان دهد	هر آنکس که دندان دهد نان ^(۸) دهد

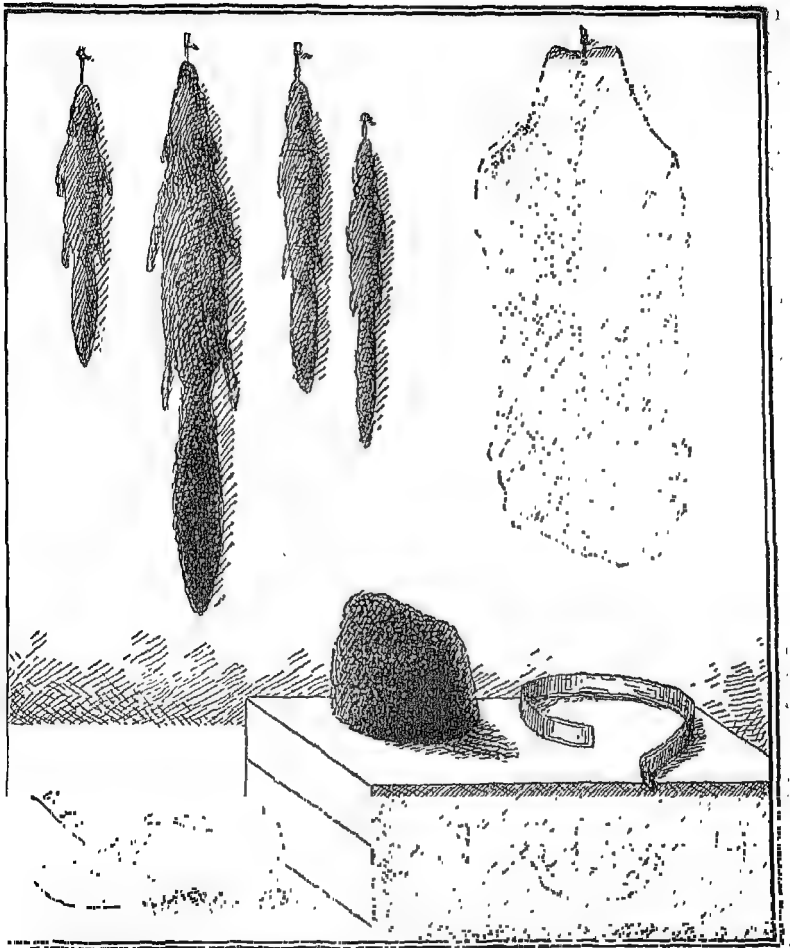
از داستان سعدی

۱- بکر و جمال ۲- لازم زندگانی ۳- که اودن یعنی ترک کردن و رها کردن ۴- هر ۵- بسین ۶- یعنی نزدیک

شیطان و مخور تا جانش بدهد



پوست حیوانات



پوست حیوانات را دباغی کرده از آن چرم میازند
از چرم کفش و جامه و آن و کمر بند و چیزهای دیگر درست میکنند
پوست حیوانات را برای آن دباغی میکنند که دوام پیدا کند
پوست را با زاج^(۱) و مازو دباغی میکنند و گاه بجای مازو پوست درخت بلوط^(۲)
بکار میبرند

پوست خروس و سنجاب و روباه و سمور و قاقم قیمتی است و آن را استر لباس
زمستانی میکنند

از پوست بره کلاه میدوزند
پوست مال التجاره^(۳) همی است و تجاره هر سال مقداری پوست از ایران بخارج
میبرند و بمصرف فروش میبرسانند

دل بدانش فرشته باید کرد

علم بآلت مرغ جانست را	بر سپهر او بر در و آنت را ^(۱)
علم دل را بجای جان باشد	سیر بی علم بد گمان ^(۲) باشد
دل بی علم چشم بی نور است	مرد نادان ز مرد می دور است
نیست آب حیات جز دانش	نیست باب نجات جز دانش
علم نور است و جهل ^(۳) تاریکی	علم راهت برد بباریکی
در پی کشف این و آن رفیق	جز بدانش کجا توان رفیق
تن بدانش ^(۴) سرشته باید کرد	دل بدانش فرشته باید کرد
شود از بهل مرد کامل و مست ^(۵)	دانش او را دلیر سازد و چست ^(۶)
جوهر علم هیچو زر باشد	که چو شد کهنه تازه تر باشد

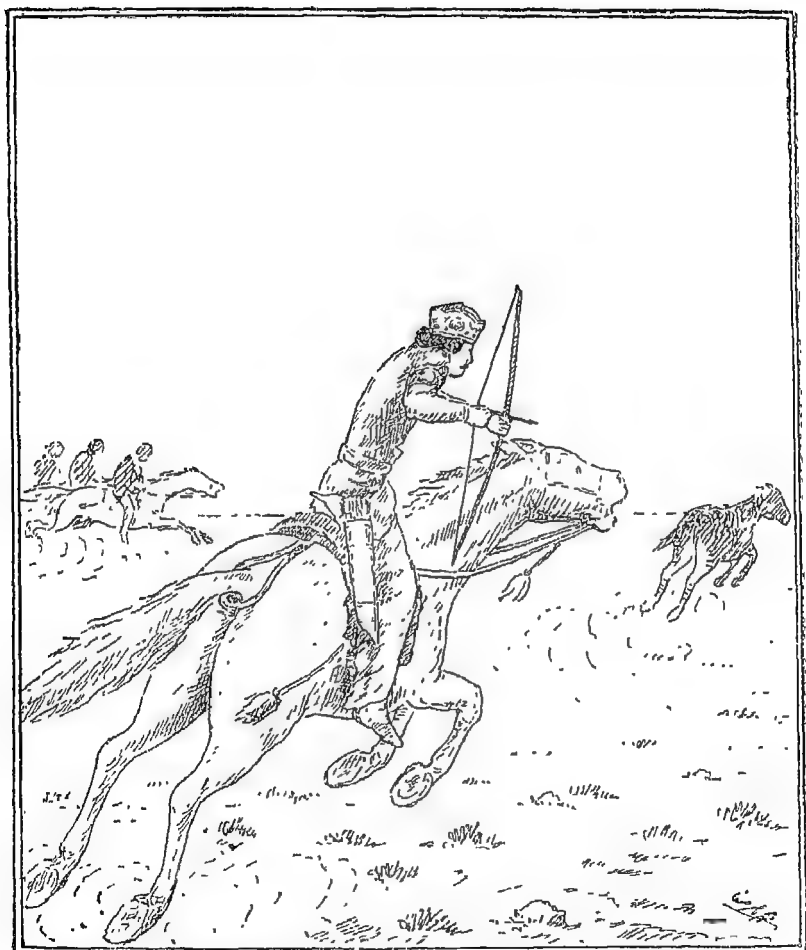
از جام جم او صدی

۱- روح و جان ۲- کج اندیش ۳- آب زندگانی ۴- نادانی ۵- پیداکردن ۶- خسته و آهسته

۷- چالاک و صلد

۸- بیچاره

بهرام گور - در حال شکار



بهرام گور

از مسد ساسانیان

چو بر تخت نشست بهرام گور
 پرتش گرفت آفریننده را
 خداوند سپرد ز می و برتری
 از آن پس چنین گفت کاین تاج تخت
 نشتم بر این تخت فرخ پدر
 بداد از نیاکان فرونی کنم
 بدین سان بسی بود شصت و سیال
 بهرام گور از پادشاهان بزرگ ساسانی است و او را از آن جهت بهرام گور میخوانند
 که بیشتر اوقات بشکار گور میرفت

در زمان بهرام گور پادشاه ترکستان بخاک ایران لشکر کشید بهرام گور را شکست سختی داد
 مرگ بهرام را بدینگونه گفته اند که روزی هنگام شکار ناگهان بمردابی رسید و در آن فرو رفته ناپدید شد

شماره شصت و نهم

۱- در بهمن سال ۲- مانند ۳- گور جانی است بسیار خوش تندر که از گور بزرگتر است

کشتن جبرم گوارش دمارا



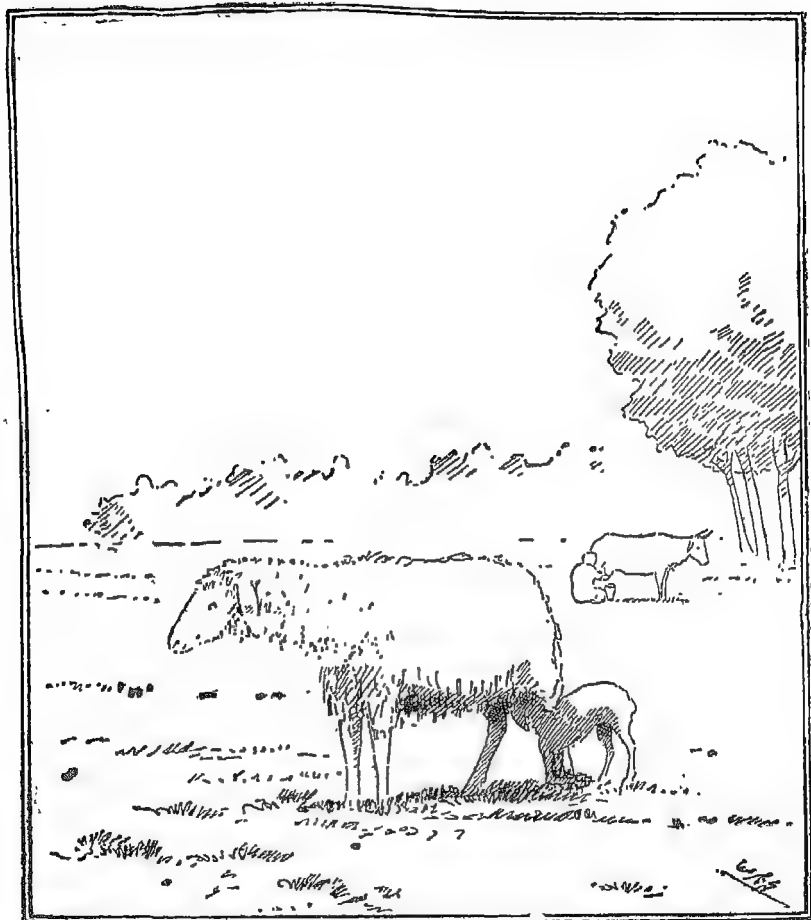
بهار آمد و شد جهان چون هشت	بخاک سپه بزرگ لاله گشت ^(۱)
همه مرزها پر ز نجیر گشت	بجوی آبا چون می دیر گشت
بگفتند با شاه به اسم گور	که شد دیر هنگام بنجیر گور
چنین داد پاسخ که مردی هزار	گزین کرد باید ز شکر سوار
بیاورد باید همه یوز و باز ^(۲)	همان چرخ و شاهین گردن فرا ^(۳)
بنجیر شد شهریار دیسه	یکی اژدها دید چون زره شیر
کمان را برده کرد تیری خدنگ	بر دبر بر اژدها بی درنگ
دگر تیر زد بر میان سرش	فرورخت خواب ز هزار برش
فرود آمد و بنجیری بر کشید	بر و سینه اژدها بردید

از شاهنامه فردوسی

۱- دانت ۲- رستم و زینب ۳- شکار ۴- انتخاب کرده ۵- جانوری است شبیه به چنگ که آتزابای شکار تربیت میکند -

۶- ۷- ۸- ۹- اسامی برهان شکاری است ۱۰- دانت ۱۱- پهل

شیر و ماست پوئیر



حیوانات پستاندار بچه‌های خود را شیر می‌دهند
شیر گاود و گوسفند برای انسان مفید و غذای بسیار لذیذی است
از شیر ماست و سرشیر و پنیر و کره بهل می‌آید
شیر جویده را که بگذارند با نذروی آن سرشیر می‌بندد سرشیر را اگر با شیرینی بچرخانند
غذای بسیار خوبی است
شیر را اگر در ظرفی بریزند و آنرا ساعتی بگذارند که از آن جدا می‌شود
کره را روی آتش آب می‌کنند کف آنرا میگیرند روغن می‌شود
پنیر و ماست شیرینی است که بآن مایه زده باشند
شیر و ماست و پنیر هم غذای خوش مزه است و هم برای سلامت مزاج بسیار مفید^{شد}
خوراک مردم دهشین غالباً شیر و ماست است و از این دو شیر آنها تندرست^{شد} می‌باشند
اطباء میگویند خوردن ماست بسبب طول عمر است

عزت نفس

کی راز مردان روشن ضمیر^(۳۲) ای سرخشن داد طاقه حسیر^(۳۳)
پوشید و بوسید آنجا زمین که بر شاه عالم سوار آفرین
چه خوبت تشریف شاه خشن^(۳۴) و زان خوبتر زنده خویشتن^(۳۵)

از بوستان سدی

سزوشی

تو سز دل خویش منمائی زو^(۳۶) که بر گد که خواهی توانی نمود^(۳۷)
ولیکن چو پیداشود راز مرد بکوشش نشاید نحصان باز کرد

سدی

بدگویی

بد اندر حق مردم نیک و بد گویای جوانمرد صاحب خرد
که بد مرد را خصم خود میکنی^(۳۸) و گر نیکم داست بد میکنی

سدی

۱ - دشنال ۲ - شهرت در گستان ۳ - پادشاه پریشان ۴ - طاعت ۵ - با حسن پاره و کنه

۶ - راز ۷ - آشکار کن ۸ - ظاهر کرد ۹ - مرد بد

حکایت

اسکندر رومی را پرسیدند که «یا شرق و مغرب را بچه گرفتی که ملک پشین^{۳۱}، اخزانده و

عمر و ملک و لشکرش از تو بود و ایشان چنین^{۳۲} فقی میسرند

گفت هر ملکی که گرفتیم رعیتش اینا^{۳۳} زدوم و در سو^{۳۴}م خیرات گشت گمان را باطل نکردم و نام

پادشاهان را بجز بنگونی نبردوم

بزرگش بخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزرگشتی برد

از باب دهم گلستان سعدی

۱- سرزمین ۲- پادشاهان ۳- مکن ۴- ازیت و زار نکردم ۵- رسها و ناعده ۶- کارهای نیک

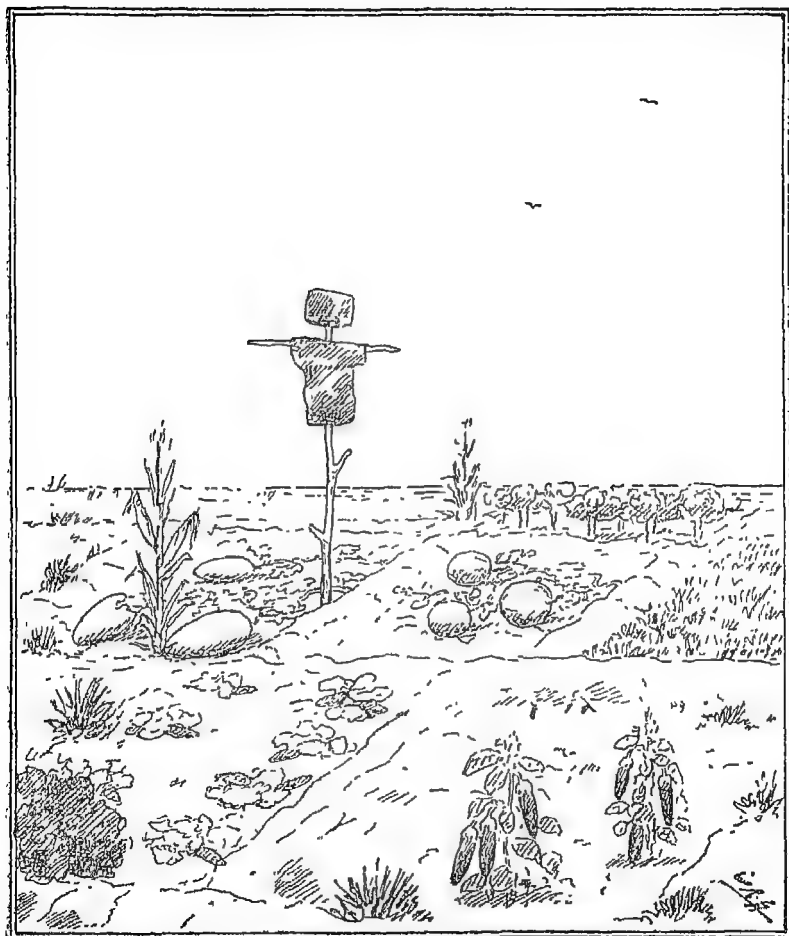
قطعه

اینهمه سیح است چون می بگذرد تخت و تخت و امر و نهی گیر و دار

نام نیک زنگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت برقرار

در بوستان سعدی

بزه‌های خوردنی



برای سبزی کاشتن ابتدا نمیسرا با مل کنده زیر و رو میکنند و با شن کثرتنگ
در یک آنرا بیرون میآورند و بچیدن کردن تقسیم میکنند و آب میدهند و در هر گری
نوعی از سبزی میکارند

برای اینکه سبزی خوب شود و حاصل فراوان دهد نمیسرا کو میدهند
سبزی را برای برگ یا ثمر یا بیخ یا ساق یا گل آن میکارند
سبزیهایی که برگ آنها خورده می شود کاه و نفع و ریحان و جعفری و تره و اسفنج
و امثال آنها میباشد

سبزیهایی که ثمر آنها خورده میشود بادنجان و کدو و خیار و هندوانه و خربزه و مانند
آنهاست

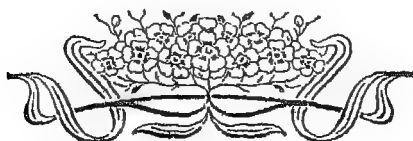
سبزیهایی که بیخ و ریشه آنها میخورند چغندر است و زررک و شلغم و ترب و غیره
سبزیهایی که گل یا ساق آن خورده میشود کلم گل و گلک و امثال آنهاست
۱- که قطعه نمیسراست که اطراف آنرا بزند کنند و در آن نوعی سبزی بکارند

نصیاح

بهین کاری که اندر زندگانی است. نگوخواهی بکس راحت سانی است
تو که توفیق داری بهم بر آن باش نگوخواه و بکس راحت سان باش
بکار افتاده کار آموز میباش بهر دلخسته دلوز میباش
علاج در دست آن کن بهر درد که هر کس کو جرأت کرد بد کرد
از سادگان ماهر شمره

۱- بهترین ۲- خیر اندیشی ۳- آسایش ۴- نمایندگانی ۵- مردم عاجز ۶- یاد دهند

۷- صاحبان درد ۸- که او ۹- جرات کردن بهیضم رسانیدن و در اینجا کتاب از آزار رسانیدن است



محصولات ایران

ایران مملکتی است زراعتی و در اغلب نقاط آن انواع غله و میوه به بل می آید
محصولات مهم ایران گندم و جو و برنج و پنبه و ذرت و ارزن و سیب زمینی و قوتون و
تباکو و تریاک و چای و خا و پسته و بادام و خرما و اقلام میوه است
گندم و جو در تمام نقاط ایران کاشته می شود و در خاک آذربایجان و خراسان به ستر و
بشیر از نقاط دیگر حاصل می دهد

برنج را در استرآباد و مازندران و گیلان و اصفهان و خوزستان می کارند
پنبه در نقاط گرمسیر و معتدل ایران به بل می آید
پنبه ایران را از انجارج می برند و کمی از آن در داخل مملکت به صرف می رسد
قوتون در گیلان و آذربایجان و کردستان و تباکو در فارس و اصفهان و کاشان
و خراسان کاشته می شود

تباکو می شیر از بخوبی معروف است

تریاک را از شیر و خنخاش میگیرند

خنخاش در فارس و اصفهان و یزد و کرمان و خراسان و پرو و همد و زراعت میشود

زراعت چای بتازگی در ایران معمول شده و محل کشت آن گیلان و لاهیجان است

چای لاهیجان بسیار معطر و دارای طعمی لذیذ و گوشت را میپاشد

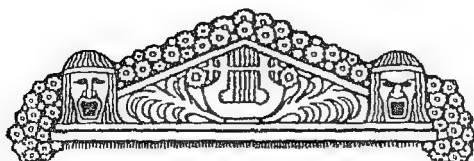
خرما در بوم و خلیص که از ولایات کرمان است میکارند

خرما از محصولات گرمسیری است

درخت خرما در جنوب ایران بسیار کاشته میشود

پسته دافغان و کرمان بخشی معروف است و هر سال مقداری از آن بخارج

محل میگردد



عدل

چنانکه در اصول دین آموختید عدل یکی از صفات پروردگار عالم است
هر که در این دنیا از صفت عدالت بیشتر بهره مند باشد بخدای تعالی و تبارک

نزدیکتر و خداوند ارجمندتر خواهد خرسند است

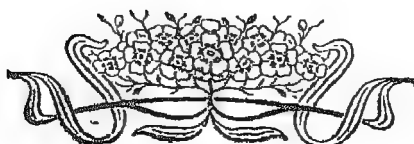
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که برگزیده خدا و خاتم پیغمبران است ^(۴) بهاآت میکرد که

در زمان پادشاهی عادل مانند نوشیروان بنیاد شده است

زنده است نام فرخ نوشیروان عدل گرجی گشت که نوشیروان بنامد

شماره صدی

۵۰ - بندرتبه ۲ - پاک دتره ۳ - انتخاب شده ۴ - تحسین ۵ - فخر



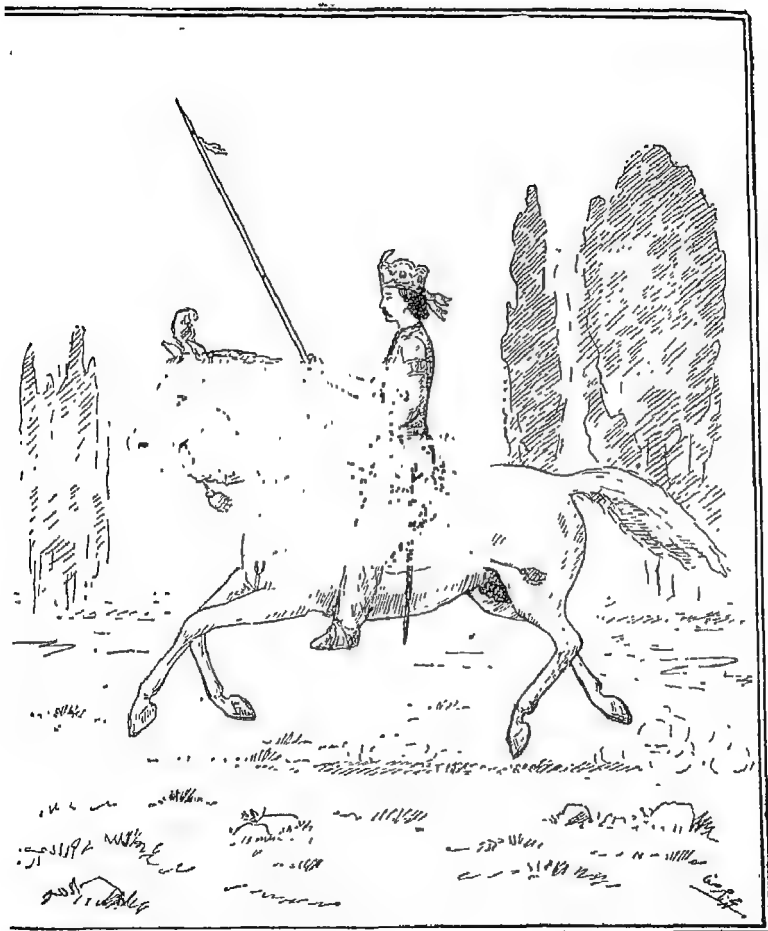
فروتنی و تکبر

فروتنی و تواضع ضعیفی است پسندیده

سعدی فرمایند

ز خاک آفریدت خداوند پاک	پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
مرئوس جهان سوز و سرکش مباش	ز خاک آفریدت چو آتش مباش
یکی قطره باران را بری چکید	نخل شد چو پنهانی دریا بید
که جانیکه در یاست من کیستم	گر او هست تخاکه من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بید	صدف در کنارش بجان پرورید
پهرش بجائی رسانید کار	که شد نامور لؤلؤ ^(۵) شاهوار ^(۶)
بلندی از آن یافت کوپست شد	دنیستی کو فت تا هست شد

خسرو پرویز
از سلسله ساسانیان



خسرو پرویز کی ازپادشاهان ساسانی است که بجاه و جلال و ثروت مال
معروف است

چون خسرو اندر زمانه نبود ز دینار و گنجش کرانه نبود
ز توران از هند و از چین و روم ز هر کسوری کان بد آباد بوم
همی باج بردند نزدیک شاه برخشده روز و شبان سیاه
بهرام چوین که یکی ار سرداران بهر فریدر خسرو بود بر خسرو طغیان کرد و چندین بار
او بجنگ عاقبت خسرو به دست پادشاه روم بر او غلبه یافت و او را شکست داد
پس از چندی میان خسرو و قیصر روم دشمنی افتاد و کار آنها بجنگ کشید خسرو در
جنگ بار و میان فاتح شد ولی در پایان کار شکست یافت
بعد از آن شکست ایرانیان خسرو را از پادشاهی عزل کردند و بکشتند و پسر او شیرویه
پادشاهی دادند

پیشیه و کار

نخست آن پیشیه کار حاجتمند.	بکم و بیش از این جهان نترسند.
گشته قانع برزق و روزی خویش	دست در کار کرده سنه در پیش
چند سال از برای کار و هنر	خورده سیلی ز اوستاد و پدر
دل او دارد از امانت نور	دست او باشد از خیانت دو
بگذارد بوقت پنج نماز	سرنگرداند از خصوص و نیاز
شب شود سرسبوی خانه نهد	هر چه حق داد در میان نهسد
چون ز خورد و خویش برپا آرد	شکر رزاق و روز خود سازد
خردۀ نان بجا خرد و درویش	برساند هم از نصیب خویش
گرچه اهل هنر بسی باشد	رستکار این چنین کسی باشد
چونکه نظم جهان ز پیشیه در است	هر نظامی که هست در هنر است

از جام جم ادهی

معادن ایران

در ایران معادن فلزات و اجار مفیده بسیار وجود دارد

مهمترین معادن ایران معدن نبط و زغال سنگ و مس و نمک و سرب و آهن و طلا و نقره و فیروزه است

معدن نبط در شیر نقاط ایران مخصوصاً خوزستان و سمنان یافت میشود

و از معادن نبط خوزستان هر سال مقدار بسیاری نبط استخراج میکنند

معدن زغال سنگ در اغلب ولایات ایران وجود دارد و از بعضی آنها

زغال سنگ بسیار بیرون میآورند و بمصرف میسرسانند

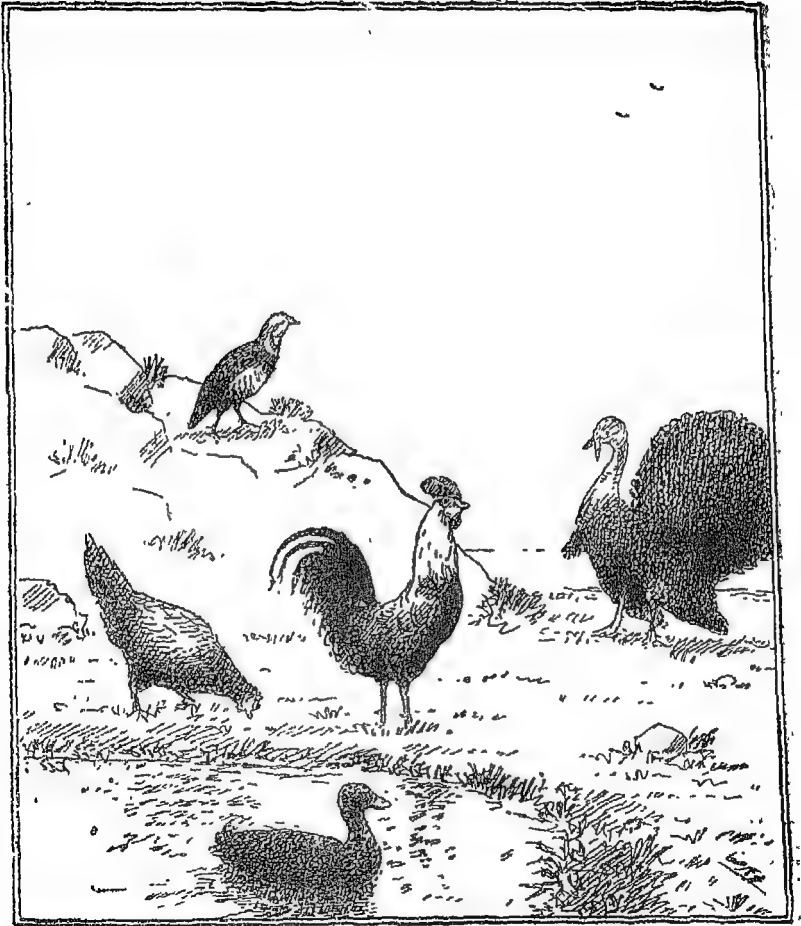
معدن مس کرمان و خراسان و معدن آهن مازندران و گیلان و استرآباد معروفست

طلا در کوههای طهران و اصفهان و دامغان و نقره در کوههای آذربایجان و زنجان

موجود میباشد

معدن فیروزه ایران در نزدیکی نیشابور واقع و فیروزه آن نجو شگرگی در تمام دنیا معروفست

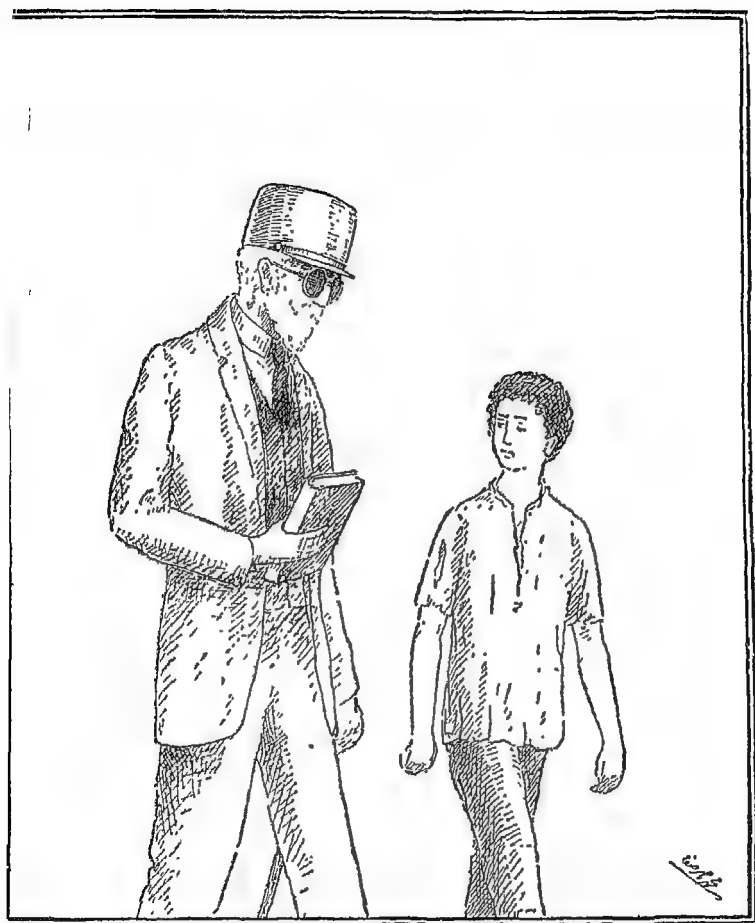
پرندگان



بدن پرندگان از پر پوشیده شده است
 هر پرندۀ دو بال و دو پنجه و یک منقار^(۱) دارد
 پرندگان دندان ندارند ولی بیشتر آنها دارای سنگ دانی میباشند که
 دانه در آن خرد میشود

پرندگان تخم میگذارند و تخم آنها دارای زرده و سفیده و پوست است
 از تخم مرغ غذا های گوناگون مانند خاکسینه و کک و کوفه و غیره می سازند
 گوشت بعضی طیور مانند مرغ و خروس و بوقلمون و کبک و مرغابی حلال است
 و از آن خوراکهای خوب میسازند

از پر طیور بالش درست میکنند و نرم ترین بالشها آن است که از پر قو پر شده باش^{ند}
 پر طاوس بسیار زیبا و خوش رنگ میباشد ولی پای او زشت است
 طاوس را به نقش و نگار کی هست خلقت
 تحسین کنند او خجل از پای زده خویش
 ۱- نوب

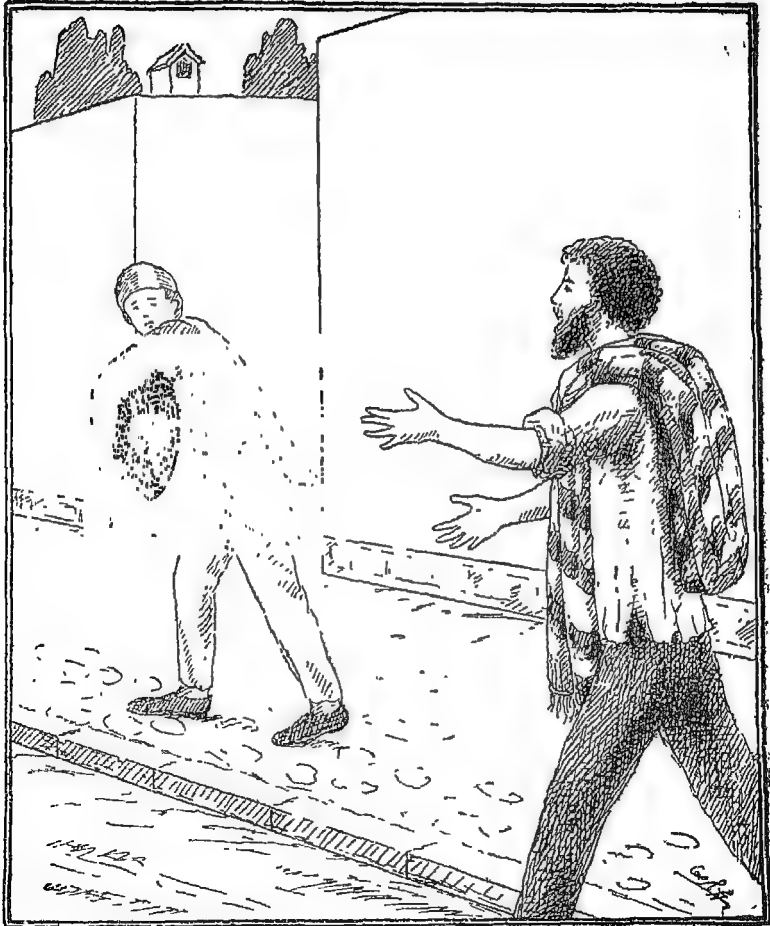


چو بزمی ستمی سراغ نده پیش	پد مرده را سایه بر سر فلک
آلا تا نگرید که عرش عظیم	نخاستش بنشین و خارش بکن ^(۴۲)
بر حمت بکن است از دیده پاک	هده بوسه بر روی فسر ز ندویش
بگی خار پای ستمی بکند	بمزد و سببی چون بگرید تسم
همی گفت و در روضه حامی چسید ^(۴۸)	بشفت بنشینش از پهر خاک ^(۴۳)
	بخواب اندرش دید صد رنجید ^(۴۵)
	کز آن خار بر من چه گلها مید

از بوستان سعدی

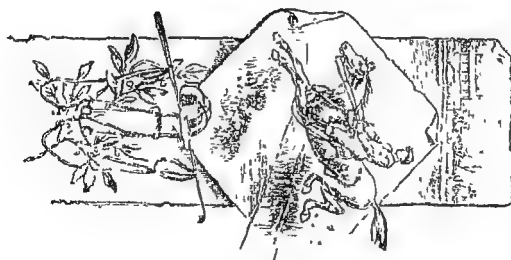
۱- گره ۲- پاک کن ۳- آن گاه باش ۴- مهملانی ۵- صد یعنی سینه در پیش قدم است و در اینجا متعجب
 ۶- دشمنی از اهل نجد است ۷- نام یکی از شهرهای ترکستان است ۸- باغها ۹- یغرامید

گایت



دزدی بکلبه سینه‌آنی در آمد بخروگلی و پاره گلی که فقیر بر خود چسبیده بود هیچ نیافت ^(۳) لاجرم
 دیگر را برداشت و سیردن شد فقیر بجاست و مشایعت وی کرد و در ^(۴)
 دید که دنبالش می‌آید گفت ای فقیر چه اراده داری گفت اراده کوچ کردن از
 این خانه تو دیگر برداشتی و من گلیم و زربخندید و دیگر را بر زمین گذاشت
 از پریشان تافتی

۱- نازک کوب ۲- قیر ۳- ناپار ۴- از پی رونق ۵- زرق و منبر کردن



چند و اندرز

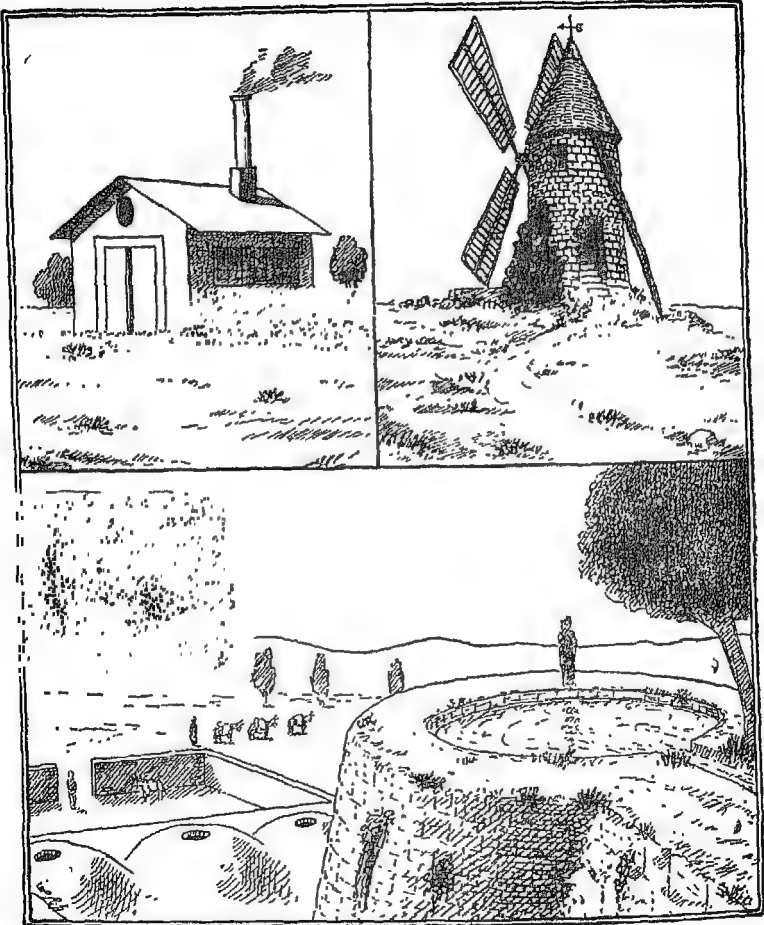
اسایشِ دیکستی تفسیر این دو حرف است	بادستان مروت با دشمنان ^(۳)
تقصیرت کوش کن جانبا که از جان تو فراتر	جو انانِ سعادت مند پند سپیر و انار ^۱
جو اناسر تناب از پند سپیر ان	که را نمی پیر از نختِ جوان به
و فانی عهد مگو باشد از بیا موزی	دگر نه هر که تو بینی ستغری دانند ^(۷)
معنی ناکرده در این اه بجائی نری	مزد اگر میطلبی طاعتِ استاد بر
بیا موزست کیمیای سعادت	ز هم صحبت بد جدائی جدائی ^(۹)

حافظ

۱- مشرچ ۲- جو انورده ۳- طاعت ۴- پیر سپیر ۵- اندیشه و فکر ۶- بجای آوردن عهد و پیمان

۷- ظلم ۸- فرمانبرداری ۹- منتهین

اسيا



گندم و جو را به آسیا برده آر میکنند

ایسا چند قسم است آسیای آبی آسیای بادی آسیای بخاری

ساده ترین آسیاها آسیای آبی است که در بیشتر دهکده های ایران وجود دارد

ایسا دارای دو سنگ است که یکی در زیر قرار گرفته و دیگری در روی آن

سنگ زیرین حرکت ندارد ولی سنگِ رو بوا سطره فشار آب یا باد که بر پره های

ایسا وارد می آید میچرخد

سنگِ ایسا صاف و هموار نیست این برای آنست که گندم میانِ دو سنگ خرد

و آرد آن نرم شود

برای آنکه گندم را آرد کنند مقداری از آنرا در ظرفِ بزرگی که بالای سنگ

ایست و آنرا ناوَه گویند میریزند گندم از سوراخِ کوچکی که در تهِ طرف است

کم کم رویِ سنگِ زیرین میریزد بعد سنگِ زیرین حرکت آمده دانه های گندم را آرد میکند

قناعت تو انگر کند مرد را

خدا را ندانست و طاعت نکرد	که بر بخت و روزی قناعت نکرد
قناعت تو انگر کند مرد را	خبر کن حریص جها نگر در را
سکونی بدست آوری بی ثبات	که بر سنگ گردان زوید نبات
مرد در پی هر چه دل خواهد است	که تمکین تن نور جان کا هد است

از بهستان سعدی

۱- دو تنه بلی نیاز ۲- شناخت ۳- خرابه داری ۴- اقبال ۵- آرام ۶- بتراد و سیک

در یک جای در یک حال ثابت نماند ۷- یعنی بر سنگی که پرسته از جانی بجای میغلطد گیاه و سبزه نیرود ۸-

۹- قوی ساختن ۱۰- کاستن یا کاهدن یعنی کم کردن

دشمن پروری

یکی بچه گرگ می پرورید^(۱) چو پرورده شد خواجرا برادرید^(۲)
 چو بر پهلوی جان سپردن بخت^(۳) زبان آوری بر سرش رفت^(۴) گفت
 چو دشمن چنین نازنین پروری^(۵) ندانی که ناچار ز خمش خوری

از بوستان سعدی

۱ - پرورده یعنی تربیت کردن ۲ - بزرگ و رئیس خانه ۳ - یعنی چون مرگش فرارید ۴ - ضعیف و نند زبان

۵ - زخم خوردن در اینجا کنایه از آسیب رنج دیدن است



دندان

دندان برای جویدن و نرم کردن غذا است

اطفال تا شش سالگی بابت دندان کوچک در میآوند و آنهارا دندان شیر میگویند

این دندانها رفته رفته سیریزد و بجای آنها دندانهای دیگر که سخت تر و باریشه تر است

بیرون میآید

چون طفل سن بابت رسید شماره دندانهای او به سی و دو میرسد که آخرین آنها را

دندان عقل میگویند

دندانهای پیشین برای بریدن و آنها که در دو طرف دندان است برای نرم

کردن غذا است

دندانهای که برای نرم کردن غذا است دندان گرسی یا آسیانامیده میشود

هر کس باید دندانهای خود را پاکیزه نگاه دارد و هر صبح آنها را با آب پاک

میشوید

مہمان نوازی

از رو مردی و جو ان مردے	مہمان را عزیز باید داشت
حق اور ابجہای آوردی	مگر بزرگست ولایت ^۱ خدمت
کہ چہ ابادی این کرم کردی	در بود نفع کہ کس نخواہد گفت

نقل از اخلاصی

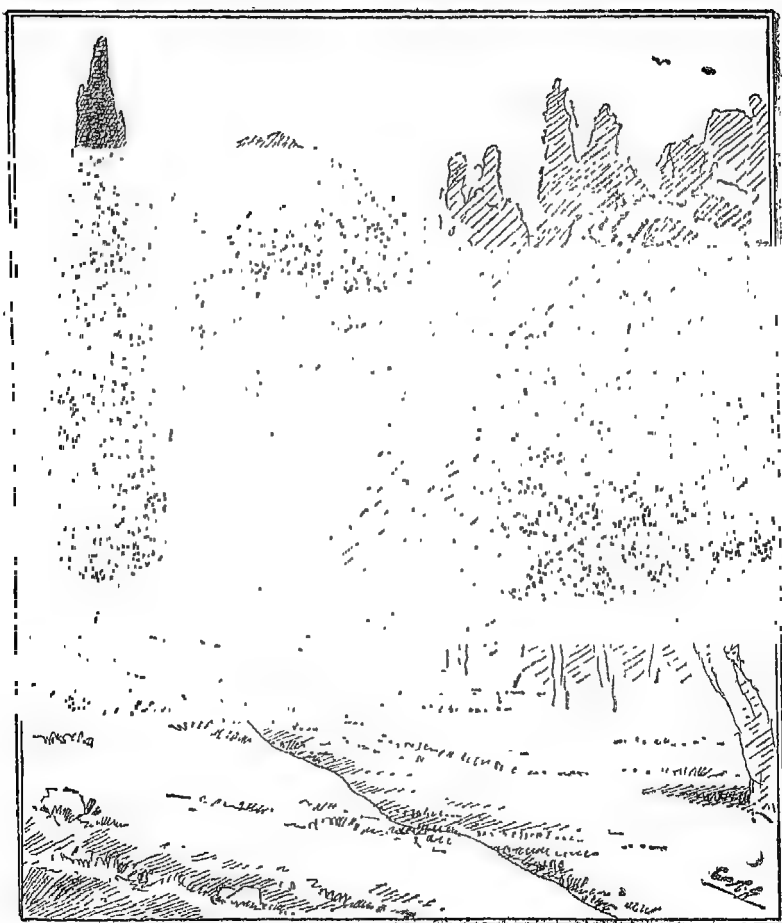
❖

زہر بند غمی آزا و میبہاش	چو مہمان آیدت و لسا و میبہاش
کہ آن شکرانہ بر جان تو باشد	منہ منت چو بر خوان ^۲ تو باشد

از روشنائی نامہ ناصر خسرو

۱- شایستہ و نزاوار ۲- قہر یا یہ دہیت ۳- سفرہ

درخت



هر درختی دارای ریشه و ساق و برگ است
 ریشه بزمین فرو میرود و بسبب استحکام درخت میشود
 درخت بواسطه ریشه آب و غذای خود را از زمین میگیرد و
 ساق و تنه درخت از زمین بیرون آمده بطرف بالا نمو میکند و از آن شاخ و برگ
 میروید

ساق و شاخه از پوست پوشیده شده است
 بعضی از درختان خار دارند مانند درخت خرمای نارنج
 برگ بشیره درختان در بهار میروید و در پاییز میریزد
 سرو و کاج و شمشاد همیشه سبز هستند و برگ آنها در زمستان نمیریزد
 همه درختان یکسان عمر نمیکنند عمر خنجر پنجده سال میرسد
 درختها را در بهار و پاییز تراش میکنند تا سال بعد بهتر رشد کند

راستی و زور و رشکاری بین

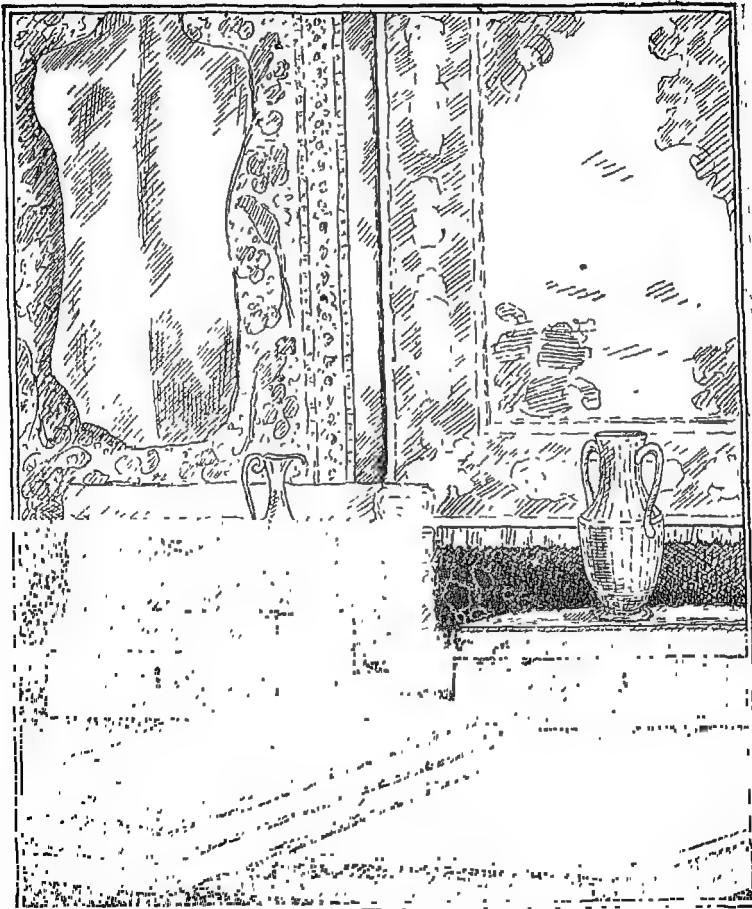
راستی کن که راستان رستند ^(۳)	در جهان راستان قومی دشمنند
قول و فعل تو تا نگر و در راست ^(۴)	هر چه خواهی نمود جمله هب است ^(۵)
کور و کر گر ز چاه ترس ^(۶)	راست باش و ز میر و شاه ترس ^(۷)
تا تو باشی ز راستی مگذر	کمش از خوار استکاران سر
راستی و زور و رشکاری بین	یار شو خلق را و یاری بین

از جام جم اوددی

۱ - در زمین بینی هاست همیشه بجا آوردن ۲ - راهی و سیر دزی ۳ - نجات یافتند ۴ - گفتند

۵ - کردار ۶ - ناپدید و پنهان ۷ - اگر نیست ۸ - ایسه

صنایع ایران



چهره‌های از شهرهای ایران بصفتی معروف است
 در اصفهان ظرف‌های نقره و برنج و پارچه‌های قلمکار می‌سازند
 در شیراز قلزنی نقره و خاتم کاری معمول است
 در کرمان پارچه‌های خوب و شالهای پشی می‌بافند
 عیله سازی زنجان و گلدوزی رشت شهرتی بسزا دارد
 در کاشان گلاب و عطر گل می‌گیرند و زری کاشان از قدیم معروف بوده است
 در آرا^(۲) می‌شده و برک خراسان تمنازی می‌باشند
 در آبادیه^(۳) منبت کاری و در شهرضا تجارتی خوب میکنند
 گتاهای مازندران و پارچه‌های ابریشمی یزد و نجفی مشهور است
 مرکز خرم سازی و دباغی ایران همدان است

۵- خاتم کاری این امت که منتول نقره و دریزه استخوان صدف را در روی چوب نصب کنند و از آن اشکال گوناگون در می‌آورند

۶- ساخته‌ن ایشار از منتولهای آنکه نقره ۳- نوعی از پارچه ۴- نقش فلک‌بر چوب

وفای بعهده

پادشاهی از چکی پرسید که مرد را که ام صفت غریز میگرداند گفت بوعده وفا
گردون

از عهده عهده اگر برون آید مرد از هر چه گمان بری فرون آید مرد

مهربانی و بُردباری

از فریدون پادشاهِ کیان پرسیدند که مردمان را با چه خیر نگاه توان داشت
گفت بملاطفت و مهربانی گفتند مشکهارا با چه خیر آسان توان کرد گفت بملای
و بُردباری .

نقل معنی از اخلاق حسنی

۱- بیان ۲- نرمی داری

چند و امثال

منالی که نکوست از بهارش پیداست

قناعت هر که کرد آخر خفی شد

قطعه

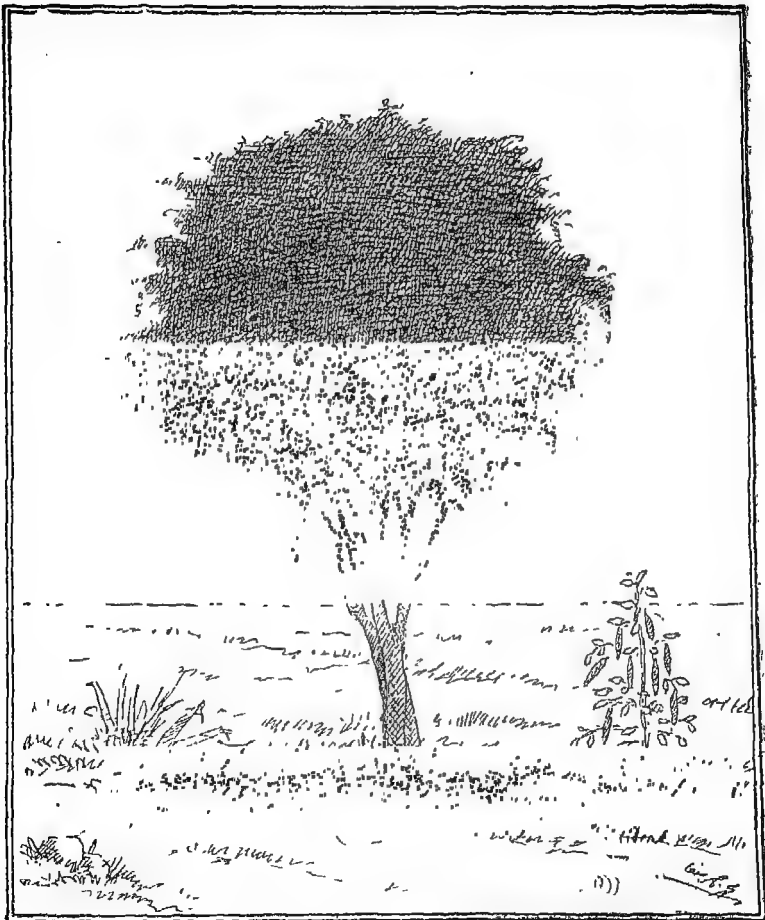
فرد گوشت پیری پسوزا . بچوب
توان بر تراز جز مردم گریست^(۳)
بگفت ای پدر بی گنا هم مکوب
دلی چون تو جورم گنی چار چیست
از بهستان سعدی

حکایت

بیندم که جشید فرخ سرشت^(۱)
بر این چشمه چون بابی دم زدند
بر خشمه بر بنگلی نوشت
برفتند چون چشم بر بهسم زدند
گرفتند عالم بر دلی و زور
ولیکن بسر دهند با خود بگور
از بهستان سعدی

۱- فرد گوشت پیری زدن ۲- مست و اندام ۳- گریستن بی گیر کردن ۴- طینت و باطن ۵- گذر کردن

فلفل و خردل



فلفل میوه درختی است که در هند و استان و اقیانوسیه میروید
درخت فلفل بسیار کوچک و دارای شاخهای بلند و نازک می باشد و هنگام میوه دادن
خوشه های فلفل مانند خوشه انگور سیاه از آن نمایان میگردد
هر خوشه دارای مقدار زیادی دانه های فلفل است
فلفل طعمی تند دارد و آنرا کوبیده روی غذا میپاشند و میخورند
خوردن فلفل زیاد مضر و کمی از آن بهضم غذا را آسان میکند
فلفل قرمز که آنرا فلفل فرنگی میگویند میوه گیاهی است کوچک
فلفل فرنگی اول سبز است و بعد قرمز شود و طعمی میا رتند دارد و از سبزیان ترشی میسازند
و قرمز آن را ده غذاها بکار میبرند
اگر کسی فلفل قرمز را به دانه های خود بزند و دانه و لبش سخت میسوزد و هرگاه با آب بهانه
خود را بشوید بدتر میشود پس بچه ها نباید بدان دست بزنند

خردول مانند فضل دارای طعم بسیار تندی است آنرا نیز با خدای خورند
 خردول در معالجاتِ طبی هم استعمال می‌شود و با آن شمع درست میکنند
 شمع خردول را برای رفع بعضی مرضها در آب نیم گرم فرو می‌برند و روی بدن می‌چسبانند

۱ - مزه ۲ - زیان آور
 جوان خسرومند

جوانی خسرومند از فنون فضائل خطی وافر داشت و طبعی نافذ^(۱) چند آنکه در محافل^(۲) و نشینان^(۳)
 نشستی زبان از سخن بستی باری پدرش گفت ای پسر تو نیز از آنچه دانی چراغی^(۴)
 گفت ای پدر تو رسم که پسرند از آنچه ندانم و شرمساری برم^(۵)

از باب چهارم گفتار سکه

۱ - انواع ۲ - کلمات ۳ - صیب و هر ۴ - بسیار ۵ - طبیعت و حی ۶ - رهنم

چه باشد دیو بودن آدمی باش

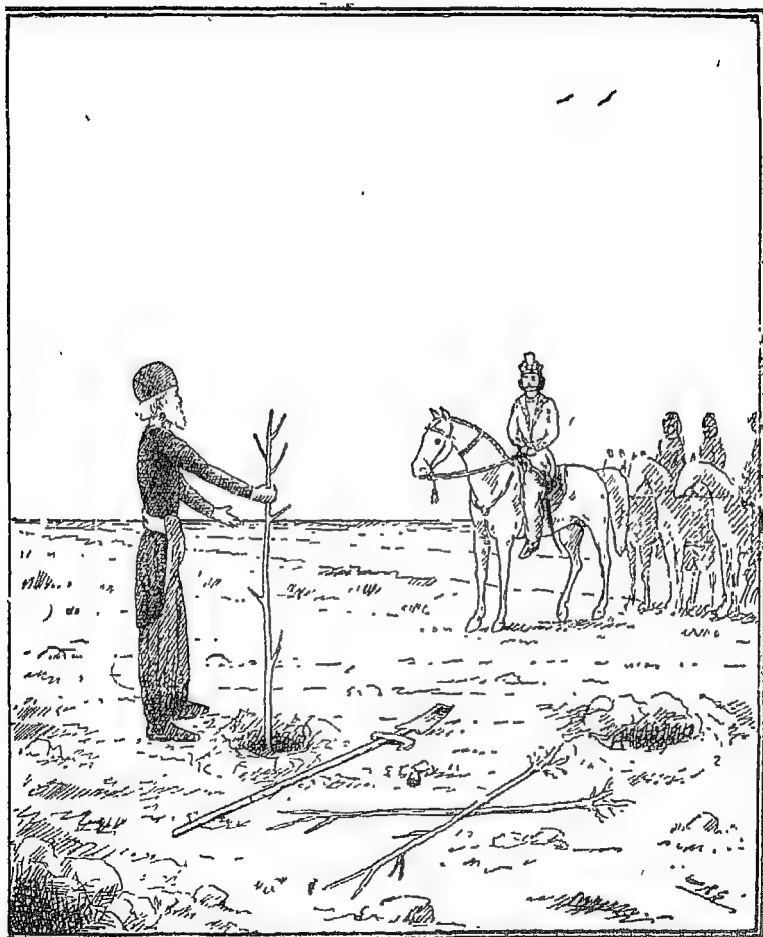
میکن دوستی با اوز آغاز ^{۱۳۱}	چو خواهی کرد با کس دشمنی ساز ^{۱۳۲}
کلید باب ^{۱۳۳} جنت ^{۱۳۴} بُرد باریست ^{۱۳۵}	در گنج معیشت ساز گاریست ^{۱۳۶}
میفرای از بجایش در و بر درو	چون توانی علاج ^{۱۳۷} در و کس کرد
چو مرهم می نسازی نش کم زن	سنان جور بر و لرزش کم زن ^{۱۳۸}
چه باشد دیو بودن آدمی باش	ز مردم زاده با مردمی باش ^{۱۳۹}

از سادات نامه ناصر و

۱ - شیطان و مردم بد اندیش ۲ - ساز کردن یعنی بسا بفرایم آوردن ۳ - آدل ۴ - زندگانی ۵ - در ۶ - بهشت

۷ - تحمل و طم ۸ - چاره ۹ - نرسیده ۱۰ - دخته ۱۱ - انسانیت

انوشیروان باغبان



اؤزده اند که روزی انوشیروان تماشای صحرا بیرون رفت باغبانی برادید.

پیر و سا نخورده که درخت کردگان می‌نشانند

گفت ای پیر درختی که تو امروز نشانی میوه آن کجا توانی خورد

پیر گفت دیگر آن نشانند ما نخوریم ما می‌نشانیم دیگر آن بخورند

۱- پیر و خرقه ۲- کرد



حکایت

آن کشیدم که صوفی میگوید
زیرین خویش منی چند



استینش گرفت سرش
که بیانعل برستودم بند

معدی

۵- در پیش پند پوش ۲- ارب

تقسیم ساعات

انسان باید در بیست و چهار ساعت شبانروز هشت ساعت کار کند و هشت ساعت بخوابد و هشت ساعت را بدیگر کارهای زندگانی از قبیل عبادت پروردگار و ورزش و گردش و غذا خوردن و امثال آن بپسندد و دارد

بناظر بر آنکه انسان برای تهیه و سائل زندگانی ناچار است کار کند و زحمت بکشد برای حفظ زندگی و صحت مزاج و سیر محتاج با سایش است

کسانیکه در شبانروز پیش از هشت ساعت کار میکنند یا کمتر از هشت ساعت میخوانند بزجاج و بدن خود آسیب میبرسانند

انسان باید هم در کار بکوشد و هم بخند و لذت و تفریح داشته باشد تا در هر کار موفق و کامیاب گردد

کسانیکه از یاد خدا غافلند و در اطاعت او امر و احکام او قصور میورزند پیوسته سیر دل و پریشان خاطرند

اوقات عبادت و کار و غذا خوردن و خواب باید منظم و مرتب باشد و هرکاری

در وقت خود انجام یابد

باز گوید که باید خود را به منظم داشتن ساعات زندگانی عادت دهیم تا زندگانی ما

در بزرگی دچار اختلال و بی نظمی نگردد



جنگ رستم و اسفندیوس



دلیری که بدنام او اشکبوس^(۶۶)
 بیاید که جوید ز ایران نبند^(۶۷)
 زگردان ایران هم آورد خواست^(۶۸)
 بدو گفت رستم که تیره و کمان
 ترا بخت برگشته بنیم همی
 کیشانی بدو گفت بی بارگی^(۶۹)
 شهن چین داد پانچ بدوی^(۷۰)
 پیاده به از چون تو سیصد سوار
 پیاده مرا ز آن فرستاده طلوس^(۷۱)
 چو نازش با سب گرانمایه دید
 یکی تیر زد بر بر اسب او^(۷۲)

همی بر خورشید برسان کوس^(۷۳)
 سر بستم بر داند آرد^(۷۴) بگرد
 ز جولان او در جهان گرد خاست^(۷۵)
 بین تا کنونت سر آید زمان^(۷۶)
 بدین رز که گشته تبینم همی^(۷۷)
 بکشتن دهی تن بیکبارگی
 که ای بھیده مرد پر خا سجوی^(۷۸)
 بر این دشت و این روز و این کارزار^(۷۹)
 که تا اسب بتانم از اشکبوس
 کمان را بزه کرد و اندر کشید
 که اسب اندر آمد ز بالا برو

نفرید مانند غرآن پلنگ	لکان را باید رستم بچنگ
خروش از خیم حریف چاچی بخت ^(۲۳)	ستون کرد چپ را دخم کرد راست
پسر آفرینان دست او داد بوس	بزدل بر سینه اشکبوس
گذر کرد از مهره ^(۲۷) پشت او	چوبید پیکان ^(۲۵) سر انگشت او ^(۲۶)

از شاهنامه دومی

- ۱- یکی از پهلوانان تورانی است که بایرانین جنگ کرد ۲- بود ۳- مانند ۴- نقاره بزرگ ۵- جنگ
- ۶- حریف جنگجو ۷- کنایه از پاک کردن و خاک انداختن است ۸- هم بنام ۹- تاخت و تار ۱۰- بلند شد
- ۱۱- کنایه از فرار رسیدن به کام مرگ است ۱۲- میدان جنگ ۱۳- نام ولایتی است که اشکبوس از آنجا بود و است و
- بخت و در انگشتی گفته اند ۱۴- آب ۱۵- نیمی سپه دار و دلاوری که از القاب رستم است ۱۶- جواب ۱۷- یا چیز
- ۱۸- جنگجوی ۱۹- جنگ ۲۰- نام سپه دار انگل و ایرانین است در جنگ توران ۲۱- پهل ۲۲- پای چپ
- راست نگا داشته و پای راست را خم کرد ۲۳- لکان ۲۴- چاق نام شهر است از رگستان که در آنجا لکان خوبه
- میافتد ۲۵- نوک تیر ۲۶- مقصود رستم است ۲۷- مقصود اشکبوس است

ادبیت

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار

تو گریختی و گریان بگری - نشاید که نامت نماند ^{سعی}

سعی

۱- منتهای آدم ۲- خفت ۳- مهل ۴- پنج اندوه ۵- شایسته منزلت

کتابخانه خط

شرعیات

اصول دین و مذهب

اصول دین و مذهب پنج است توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد
توحید و نبوت و معاد اصول دین همه مسلمانان است عدل امامت از اصول مذهب شیعه است

توحید

توحید این است که خدا را یگانه و بی‌شائبه بدانیم و بجز او چیزی را پرستیم زیرا او است که
جهان را بقدرت خود آفریده ما و دیگر مخلوقات را از نیستی به وجود آورده است
دلیل یکتایی خداوند نظام عالم است که همیشه برقرار می‌باشد چه اگر عالم را دو خدا یا بیشتر
میسود نظام آن برهم می‌خورد

عدل

عدل آنست که خدا را عادل بدانیم و معتقد باشیم که او هیچگاه به بندگان خود ظلم
نمیکند بلکه پاداش خوب را خوب و جزای بد را بد میدهد
۱- بی ترکیب دانند

(۱۱)
 دلیلِ عدلِ خداوندِ آنست که خداوند تمام صفاتِ خوب را دارا و از هر بدی منزّه است
 و چون ظلم بدترین کار باشد عدلِ بهترین صفتهاست پس خداوند عادل است ظالم نیست
 نبوت

نبوت این است که پروردگار برای راهنماییِ بندگانش پیرانی فرستاده که اوّل آنها
 آدم و آخر آنها پیغمبر ماحمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله میباشد
 کتابی که پیغمبر از جانبِ خدا آورده قرآنِ کریم است که آخرین کتابهای آسمانی است
 اگر خداوند پیغمبران نفرستاد مردمانِ خوب را از بد نشاخته و گمراهی میبازید

امامت

امامت این است که پیغمبر پس از خود دوازده تن ابرایِ راهنماییِ امت خویش
 معین فرموده است

اوّل علی بن ابی طالب علیه السلام

دوم	امام حسن علیه السلام
سوم	امام حسین علیه السلام
چهارم	امام زین العابدین علیه السلام
پنجم	امام محمد باقر علیه السلام
ششم	امام جعفر صادق علیه السلام
هفتم	امام موسی کاظم علیه السلام
هشتم	امام رضا علیه السلام
نهم	امام محمد تقی علیه السلام
دهم	امام علی نقی علیه السلام
یازدهم	امام حسن عسکری علیه السلام
دوازدهم	حضرت صاحب الزمان علیه السلام که غایب است و روزی که ظاهر شود دنیا را پر از عدل خواهد کرد

معاد

معاد آنست که خداوند مردگان را در روز قیامت زنده ساخته نیکوکاران را به بهشت میرسد
و بدکاران را بدوزخ میفرستد

اگر معاد نباشد مردمان بیادش اعمال نیک و بد خویش نمیرسند و این خود از
عدل الهی دور است

عبادات

عبادات کارهایی است که مسلمانان باید بجا آورند تا خداوند از آنها خشنود باشد
عبادات از قروع دین و شماره آنها هشت است نماز و روزه و زکوة و خمس
و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر

نماز

بر هر کس واجبست در هر شبانه روز پنج مرتبه نماز بگذارد
اوقات نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا است

نماز صبح، دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت و باقی نمازها چهار رکعت است
یکی از شروط نماز چهار رکعت است
و وضو از جمله احوالات است

وضو

ترتیب وضو این است که با آب پاک و صاف که غصبی نباشد و دستها را بشویند
الگانه در دل قصد وضو کرده اول صورت را بشویند و بعد دست راست پس دست
چپ را از آرنج تا سر انگشتان و پیش از آنکه آب وضو خشک شود کف دست را ترا
بر پیش سر «بالای پیشانی» بکشند و بلافاصله پای راست را با دست راست و پای
چپ را با دست چپ مسح کنند

نماز

پس از وضو ساختن نماز میخوانند

بدن و جامه انسان در نماز باید پاک باشد
۱- مسح کردن یعنی دست کشیدن

بها پس نماز گذارد و جانی که در آن نماز میگذارد باید غصبتی نباشد و گرنه نماز درست نیست
نماز چهار رکعتی را بدین طریق بخوانند که رکعت اول را بعد از نیت میکنند آنگاه دو دست را برابر
آنها بگوشها بلند ساخته میگویند اللَّهُ أَكْبَرُ بعد سوره الحمد و قل هو الله میخوانند و بر کوع میروند و سه بار
میگویند بُنَّانِ اللَّهُ آنگاه ایستاده و بعد بسجده میسوزند و سمر از سجده برداشته
پس از رکعت نخستین دوباره بسجده میروند و در هر سجده سه مرتبه بُنَّانِ اللَّهُ میگویند پس از
سجده دوم برخاسته رکعت دوم را شروع میکنند

در رکعت دوم پس از خواندن حمد و سوره دو کف دست را بر صورت نگاه داشته
این دعا را میخوانند رَبَّنَا إِنِّي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ اَنگاه بقرار رکعت
اول کوع و سجود بجا میآورند و بعد از سجده دوم نشسته تشهد میخوانند

تشهد این است أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ

أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

پس از تشهد برخاسته رکعت سوم را شروع میکنند
۱- ای است که بزرگوارتر از حقن کرده باشد

در رکعت سوم بجای حمد و سوره سه بار میگویند سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ
 أَكْبَرُ انگاه رکوع و سجود بجا آورده برنخیزد در رکعت چهارم را مانند رکعت سوم بنجام
 میدهند

در این رکعت که رکعت آخر است بعد از سجده دوم نشسته تشهد میخوانند و انگاه سلام
 داده از نماز فراغت حاصل میکنند

سلام این است اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
 در نماز مغرب که سه رکعت است تشهد دوم و سلام را بعد از رکعت سوم باید بجا آورد
 و در نماز صبح که دو رکعت است پس از تشهد اول سلام میدهند

روزه

بر هر عاقل مکلفی واجبست که در ماه رمضان روزه بدارد یعنی هر روز از طلوع^(۱) خورشید

تا شامگاه چیزی نخورد و نیاشامد و از آنچه در حال روزه جایز نیست پرهیزد

نمونه روزه بر بیمار و مسافر و زنان شیرده و کسانی که روزه بسبب رنجوری آنها میشود

۱ - تلفت کمالیست که اینست بیهی با واجب باشد و در پاره سالگی و زن از سالگی بخلف میرسد ۲ - نیده صبح

حرام است در پیران و در جنسیت

حج

هر کس که عاقل و مکلف باشد باید در عمر خود یکبار بکند زود و خانه خدا را با دلی که تمیز باشد
صلی الله علیه و آله فرموده است زیارت کند بشرط آنکه استطاعت داشته باشد

خمس

بر هر عاقل مکلف واجبست پنج یک از مال خود را بدستور که در آئین اسلام معین است
با امام و بسادات بدهد

خمس از گنج و غنیمت جنگ و منفعت تجارت و چند چیز دیگر میدهند
زکوة

زکوة این است که مقداری از مال خود را بدستور آئین اسلام مستحقان بدهند
زکوة دو قسم است زکوة مال و زکوة بدن

زکوة مال از نه چیز داده میشود گندم و جو و میوز و خرما و شتر و گاو و گوسفند
۱- زراعتی ۲- غنیمت مالی است که در جنگ از دشمن بدست آید

و طلا و نقره

زکوة بدن این است که هر کس برای خود و برای هر یک از افراد خانواده خود در روز عید فطر یک من تبریز از خوراک غالب خویش یا قیمت آنرا بفقرا بدهد

جهاد

بر هر مسلمانی واجب است که در وقت محو دشمن اسباب جنگ ساز کند و دشمن را از خاک خود براند

اَمْ مِّنْكُمْ مَّنْ هُوَ وَهَىٰ اُذُنْهُ

هر کس باید مردمان را بکارهای خوب که خدا پویند فرموده اند وادارد و از ائالی که نهی کرده اند باز دارد بشرط اینکه خوب و بد را بداند و بخشش شریف داشته باشد و از لطف آن ضرری نبخشد و یا بسلامان دیگر نرسد

۱ - از اول ماه ثوال ۲ - خوراک غالب خوراک است که شخص در مدت سال پیش از او کما می خورد صرف میکند ۳ - تهنه کند

۴ - در مردن و در داشتن ۵ - گایند ۶ - باز داشتن و نیک کردن ۷ - کار زشت

(اخطار باقیان معلمین)

چون بعضی از آقایان معلمین چنین تصور کرده اند که کتب وزارت معارف بواسطه اینکه منحصر آ باید تدریس شود برای تمام ساعات دروس در ایام سال کافی نیست بنا براین لزوماً خاطر نشان مینماید که هر گاه معلم همت بر آن گذارد که شاگرد هر درسی را بخوبی بفهمد و بمعانی لغات و مفهوم عبارات پی برد و املاء کلمات را بخاطر سپرد هر یک از این کتب برای تمام سال کافی خواهد بود و معلم باید مطابق ابلاغ اکید وزارت معارف در مدت سال در هر کلاس کتابی را که از طرف وزارت معارف برای آن کلاس تالیف و طبع شده است تدریس نماید و برای تدریس آن متکلف است نکات ذیل را کاملاً مراعات کند .

۱ - نتیجه اخلاقی هر حکایت را شفافاً و مکرر با بیان بسیار ساده بشاگردان بگوید تا اصول مسائل اخلاقی ملکه و ذهنی آنها گردد

۲ - شاگردان را وادار نماید که رهوس مطالب تاریخ و مسائل حفظ الصبحه و دروس الاشیاء و شریعت را پس از فهمیدن کاملاً بخاطر بسپارند و نیز قسمتی از اشعار منتخبه را که شماره آن در هر صورت از سیصد بیت کمتر نباشد باتوجه کامل بمعانی آنها حفظ کنند .

۳ - در آموختن امثال مورد استعمال هر مثل را بشاگرد بفهماند .

۴ - چون تدریس حساب در سال سوم ابتدائی در حدود برگرام شفاهی است معلم باید پس از بیان هر قاعده مسائل متعدد طرح و شاگردان را بحل آنها وادار نماید

